

## سیمای پهلوانان

# زندگینامه مختصر شهدای ورزشکار

تنظیم و تدوین: محمد عزیزی

موضوعات: جنگ ایران و عراق, شهیدان, سرگذشت نامه, ورزشکاران

تهیه شده برای دفتر تحقیق و پژوهش معاونت پژوهش و تبلیغات

فهرست:

- ۱- یادآوری ...
  - ۲- فوتبال ...
  - ۳- کشتی ...
  - ۴- والیبال ...
  - ۵- کوهنوردی ...
  - ۶- ورزش های رزمی ...
  - ۷- بسکتبال ...
  - ۸- ورزش باستانی ...
  - ۹- تنیس ...
  - ۱۰- ژیمناستیک ...
  - ۱۱- دو و میدانی ...
  - ۱۲- هندبال ...
  - ۱۳- شنا ...
  - ۱۴- وزنه برداری ...
  - ۱۵- بوکس ...
- ۲-
- ۱۶- هاکی ...
  - ۱۷- اسکوآش ...
  - ۱۸- سوارکاری ...
  - ۱۹- ضمایم (عکس ها و مدارك) ...

یادآوری:

آنچه پیش روی دارید با عنوان «سیمای پهلوانان» با عنوان «سیمای پهلوانان» در حقیقت یادنامه ای است بسیار مختصر، تصویرگر چهره ی گروهی از پهلوانان عرصه جسم و جان. جمعی از جوانان مؤمن و غیرتمند کشور که هر يك در عرصه ای خاص از ورزش صاحب نام بوده اند، در فوتبال، والیبالی، شنا، کشتی و... پهلوانانی که در عین شادابی جسم و جوانی و شهرت و امکان استفاده از موقعیت های خوب مالی، با شروع جنگ تحمیلی آگاهانه دست از جان شسته و عازم میدان جنگ گشته اند و در آنجا با بذل جان خویش به لقاء... پیوسته و از غوغای جسمانی و قفس تنگ دنیا رسته اند. حق این بود که چنین مجموعه ای بسیار گسترده تر از آنچه که هست، نوشته شود اما دریغ که همواره روزگار فرصت انجام کارهای دلخواه را از آدمی می گیرد و «اما» و «اگر»های فراوان برجای می ماند، «اما» و «اگر»هایی که به نوعی برخاسته از شتابزدگی هایی ناخواسته است...

باری، زحمت اصلی فراهم آمدن این مجموعه البته بیشتر بر دوش دختر نویسنده ام «نسیم عزیزی» بوده است که بدینوسیله سپاسگزار محبت های بی دریغ وی هستم.

صبر و شکیبایی دفتر تحقیق و پژوهش بنیاد شهید انقلاب اسلامی بهیژه راهنمایی های مدیرکل محترم آن حاج آقا «احمد مازنی» در شکل گرفتن این کتاب مؤثر بوده است. از خانواده های معظم شاهد که در این کتاب از شهیدان گلگون کفن آنان یاد شده است، تقاضا داریم که سرگذشت، وصیت نامه، عکس و اطلاعات تکمیلی خود را در مورد آن شهید به دفتر تحقیق و پژوهش بنیاد شهید انقلاب

-۳-

اسلامی ارسال دارند تا در چاپ بعدی کتاب، اصلاح گردد.

ان شاء... - محمد عزیزی

فوتبال:

- ۱- حادثه ی ورزشگاه
  - ۲- محمدرضا آذر
  - ۳- منوچهر برزویی
  - ۴- ابوالفضل پارسا
  - ۵- عباس چراغدار
  - ۶- مهدی زراعتی
  - ۷- جمشید زمانی
  - ۸- محمد شاملو
  - ۹- ناصر شاملی
  - ۱۰- شاپور عبدالمحمدی
  - ۱۱- حسن غازی اصفهانی
  - ۱۲- اکبر فرامرزی پور
  - ۱۳- ناصر فکری نوش آبادی
  - ۱۴- حاج محمدرضا گانینی
  - ۱۵- عبدالرضا گلشنی بختیاری
  - ۱۶- مجید گل میرزایی
  - ۱۷- محمود گودرزی
  - ۱۸- زوریک مرادی مسیحی
  - ۱۹- صاد مزدستان
  - ۲۰- محمد مظلومی
  - ۲۱- پرویز مهدیان جویباری
  - ۲۲- کاووس مهربانیان
  - ۲۳- محمدحسین نصیری
  - ۲۴- محمدرضا وطنی
- (حادثه ورزشگاه)

ساعت چهار و سی دقیقه ی بعد از ظهر روز پنجشنبه بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ است. دو تیم فوتبال جوانان ایلام و منتخب جوانان استان ایلام در ورزشگاه مقابل هم ایستاده اند. تماشاچیان در ورزشگاه بی صبرانه منتظر شروع بازی هستند تا تیم های مورد علاقه ی خود را تشویق کنند. ورزشکاران داخل زمین به انتظار سوت داور ایستاده اند. حمیدرضا رضایتی نوزده ساله دانش آموز سال دوم متوسطه

-۴-

رشته ی انسانی، متولد سال ۴۶ شیروان ساکن ایلام. جهانگیر کاوه متولد اول شهریور ۱۳۴۶ نوزده ساله دانش آموز سال سوم راهنمایی صادره از ایلام. عبدالرزاق مهدیه متولد اول شهریور ۱۳۴۹ شانزده ساله دانش آموز دوم متوسطه رشته ی اقتصاد. علی نجات کرمی متولد نوزدهم شهریور ۱۳۴۹ شانزده ساله که در سال ۶۵ یعنی امسال به تیم ملی جوانان دعوت شده است. محمد کمالوندی متولد دوم آبان ۱۳۴۷ هفده ساله متولد خرمشهر دانش آموز سال چهارم رشته ی اقتصاد، ساکن ایلام و...

سوت داور به صدا درمی آید. تماشاگران هیجان زده هیاهو می کنند. ورزشکاران به جنب و جوش می افتند و ناگهان صدای مهبیبی ورزشگاه را به لرزه می اندازد. همه در جا میخکوب می شوند و با نگرانی به اطرافشان نگاه می کنند. کسی فریاد می زند:

آنجا را نگاه کنید.

و با دست به آسمان اشاره می کند. همه سرها به سمت آسمان بلند می شود. هواپیمای عراقی بر فراز آسمان ورزشگاه در حال جولان دادن است. کسی فریاد می زند و صدای انفجار ورزشگاه را پر می کند. خون با شدت به اطراف می پاشد و هر یک از ورزشکاران به سمتی پرت می شوند. تماشاگران گیج و وحشت زده پا به فرار می گذارند. انفجار پشت انفجار و فریاد از پس فریاد... هواپیمای عراقی اوج می گیرد و از آسمان ورزشگاه دور می شوند. باد می وزد و بوی دود و خون در فضا پخش می شود. زمین سبز، لباس های سفید و جویی سرخ، پرچم ایران دوباره به اهتزاز درمی آید.

(شهید محمدرضا آذر)

محمدرضا آذر در سال ۱۳۲۹ در شهرستان مسجدسلیمان به دنیا آمد. او که اولین فرزند خانواده بود، پس از این که تحصیلات خود را در دبیرستان به پایان برد و به خدمت سربازی رفت، شغل شریف معلمی را برگزید. او در سال ۱۳۵۱ با مدرک فو دیپلم به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. در سال ۱۳۵۵ وارد دانشگاه شد. با شروع زلزله های انقلاب به صف مبارزین پیوست و با مشقت گرده کرده

-۵-

خواستار براندازی حکومت فاسد پهلوی شد. با پیروزی انقلاب اسلامی به تحصیل علم ادامه داد و با مدرک لیسانس از دانشگاه تربیت بدنی فارغ التحصیل شد. سپس ازدواج کرد و صاحب دو دختر و یک پسر شد. وی که به ورزش پرطرفدار فوتبال علاقه مند بود، به عنوان دبیر ورزش در دبیرستان های شهر مسجدسلیمان کار خود را آغاز کرد. محمدرضا در کنار کادر آموزش و پرورش در سال ۱۳۶۴ به سمت رئیس هیئت فوتبال مسجد سلیمان منصوب شد و در برگزاری مسابقات تلاشی چشمگیر را آغاز کرد تا آنجا که همگان سال ۱۳۶۴ را بهترین سال فوتبال مسجدسلیمان دانستند. در همان سال بود که تیم «نفتون» در مسابقات حذفی به مقام قهرمانی خوزستان رسید. محمدرضا آذر همچنین مدت چندین سال مربی گری تیم فوتبال «کارگر» که از بچه های محلی «بی بیان» تشکیل شده بود را بر عهده داشت. وی به خاطر علاقه ای که به ورزش داشت، با تیم های «بعثت» و «نمره یک» و «آزادگان» نیز همکاری می کرد. محمدرضا از همان دوران به کار داوری نیز مشغول بود و به عنوان داور درجه یک فدراسیون فوتبال مشهور بود و در بین تماشاگران از احترام خاصی برخوردار بود. او که نمونه ی بارز صداقت و شجاعت و انسانی مهربان و شوخ طبع بود، سرانجام در بیست و پنجمین روز از اسفندماه ۱۳۶۶ هنگامی که مشغول گرفتن امتحان ورزش از دانش آموزان خود بود، توسط هواپیماهای عراقی در بمباران مدرسه به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در مسجدسلیمان به خاک سپردند.

(شهید منوچهر برزویی)

منوچهر برزویی در دهمین روز از اسفندماه ۱۳۴۱ در شهرستان نهاوند متولد شد. او که اولین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را در رشته ی مکانیک با مدرک دیپلم به پایان برد. سپس به ورزش فوتبال روی آورد و با علاقه و پشتکار فراوان به درست آموختن آن همت گماشت. مدتی بعد به عضویت تیم منتخب

استان درآمد و به رقابتهای کشوری راه پیدا کرد. سپس به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست و با درجه ی ستوان دومی همراه لشکر ۲۱ حمزه عازم جبهه شد. منوچهر پس از شرکت در

-۶-

عملیات های متعدد سرانجام در بیست و چهارم بهمن ۱۳۶۴ در منطقه ی عملیاتی ام الرصاص طی عملیات پیروزمندانه ی والفجر ۸ بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید و برای همیشه در «باغ بهشت» نهایند آر امید.

هان ببین از فراز برج افق \*\*\*عاشقان چون ستاره می آیند  
بر سر دست، لاله ها بی تاب \*\*\*غر خون، پاره پاره می آیند  
(حسین اسرافیلی)  
(ابوالفضل پارسا)

ابوالفضل پارسا در هشتمین روز از شهریور ۱۳۴۵ در شهر تهران متولد شد. او که سومین فرزند خانواده بود، تحصیلات خود را در سال دوم راهنمایی رها کرد و به دنبال علاقه ی خود که ورزش فوتبال بود، رفت. او فوتبال را از کوچه پس کوچه های خیابان نازی آباد آغاز کرد. سپس به عضویت تیم جوانان بانگ ملی درآمد. ابوالفضل علیرغم مهارت و تکنیک خوبی که داشت، نبرد با متجاوزین عراقی را به میدان ورزشی ترجیح داد و در لباس سربازی همراه لشکر ۸۴ سپاه راهی جبهه های نبرد شد اما خداوند نمی خواست که او در میدان جنگ کشته شود. ابوالفضل از جبهه بازگشت و دوباره در میداندین ورزشی ظاهر شد. در بیست و پنجمین روز از مردادماه ۱۳۶۶ هنگامی که ابوالفضل برای بازی به یکی از سالن های ورزشی صالح آباد ایلام رفته بود تا دروازه ی تیم خود را از حملات تیم حریف حفظ کند، در حمله ی هوایی عراقی که سالن ورزشی را با چند راکت منهدم کرد، به شهادت رسید. او را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

درهای و هوای آتش  
شیرازه ی قنوت  
هرگز زهم نپاشید

-۷-

تنها دو دست آبی  
از دست آسمان رفت  
ای با سحر سرشته  
آینه دار ذکرت  
اینک دو پال روشن  
از پیکر فرشته!  
(حسن حسینی)  
(عباس چراغدار)

عباس چراغدار در یکی از روزهای گرم مرداد یعنی در تاریخ ۱۳۴۵/۵/۱۴ در شهرستان داراب دیده به جهان گشود. وی پس از اتمام دوره ی ابتدایی و راهنمایی پا به دبیرستان گذاشت و برای ادامه ی تحصیل رشته ی اقتصاد را برگزید. آن گاه به فوتبال روی آورد و همراه با تحصیل به پی گیری این رشته ی ورزشی پرداخت او با علاقه ای که به فوتبال داشت، راه پیشرفت را به سرعت طی کرد و به عضویت تیم فوتبال شاهین درآمد. عباس پس از مدتی در تیم مهاجرین داراب مشغول توپ زدن شد و فوتبال را به طور جدی تری دنبال نمود. چندی بعد در مسابقات استانی، مربیان که از بازی و حرکات جالب او خوششان آمده بود، از وی خواستند تا دعوت آنها را برای پیوستن به تیم منتخب جوانان استان خوزستان بپذیرد و عباس نیز فروتنانه دعوت آنها را پذیرفت. او که از ابتدای پیروزی انقلاب به بسیج پیوسته بود، با شدت گرفتن اوضاع جنگ، درس را در سال سوم متوسطه نیمه کاره رها کرد و عازم جبهه شد.

در دل من چیزی است  
مثل يك بيشه ی نور، مثل خواب دم صبح

-۸-

و چنان بی تابم که دلم می خواهد

بدوم تا ته دشت

بروم تا سر کوه

دورها آوایی است که مرا می خواند...

عباس که همراه تیپ ۲۳ المهدی به جبهه رفته بود، چندین ماه در کنار گردان کمیل جنگید تا اینکه سرانجام در بیست و چهارم اسفند ۱۳۶۳ در منطقه ی عملیاتی عین خوش به شهادت رسید.  
(مهدی زراعتی)

مهدی زراعتی در پانزدهمین روز از شهریورماه سال ۱۳۴۶ در اصفهان به دنیا آمد. در کودکی با فوتبال آشنا شد و با علاقه به آن روی آورد. طولی نکشید که به تیم منتخب نوجوانان اصفهان دعوت شد و مدتی بعد به عنوان یکی از برجسته ترین چهره های این تیم مطرح شد و در سال ۱۳۶۲ در سن شانزده سالگی قهرمان منطقه ی سه کشور شد. سپس به عضویت سپاه درآمد و به لشکر ۱۴ امام حسین (ع) پیوست و راهی جبهه های نبرد شد. در کنار دیگر رزمندگان جنگید و سرانجام در هفتمین روز از بهمن ماه ۱۳۶۵ در سن ۲۳ سالگی به هنگام عملیات کربلای پنج در «نفت شهر» توسط دشمن به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپردند.

تو مثل ستاره

پر از تازگی بودی و نور

و در دستت انگشتری بود از عشق

و پاکیزه مثل درختی

که از جنگل ابر برگشته باشد

...

-۹-

(سلمان هراتی)

(جمشید زمانی)

جمشید زمانی در نهم دی ماه ۱۳۴۴ در غرب تهران متولد شد. تحصیلاتش را در دوره ی ابتدایی آغاز کرد. آنگاه به ورزش پرطرفدار فوتبال روی آورد و در تیم آزادی مشغول توپ زدن شد. پس از آن در تیم بزرگسالان توحید مشغول بازی شد. جمشید در سال ۱۳۶۲ در تمرینات انتخابی تیم ملی جوانان ایران شرکت کرد. او که یکی از بازیکنان خوش اخلا و باارزش کشور بود، در طول دوران فعالیت ورزشی اش تحصیل را فراموش نکرد و موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته ی علوم تجربی گردید. جمشید سپس به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست و در مسابقات قهرمانی نیروهای مسلح عضو تیم ستاد مشترک بود. جمشید در سال های آخر جنگ، لباس مقدس سربازی را بر تن کرد و همراه لشکر ۲۱ حمزه عازم جبهه شد. او در جبهه به عنوان تک تیرانداز ماه ها در مقابل دشمن یعنی جنگید تا اینکه سرانجام در بیست و یکم تیرماه ۱۳۶۷ در منطقه ی عملیاتی موسیان به درجه ی رفیع شهادت رسید. پیکر پاک وی را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

چون جامه ی سبز «لا» به تن می پوشد\*\*\*چون جام شراب «لا» زحق می نوشد

خون در تن او چنانکه می در دل خم\*\*\*با یاد شهید کربلا می جوشد!

(حسین اسرافیلی)

(محمد شاملو)

محمد شاملو در اول آذرماه ۱۳۴۴ در شهرستان ملایر دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را در رشته ی علوم تجربی با مدرک دیپلم به پایان برد. آنگاه به رشته ی ورزشی فوتبال روی آورد و به خاطر علاقه و استعدادی که از خود نشان داد، توانست در این رشته موفق شود و به عضویت تیم منتخب شهرستان ملایر درآید. محمد چندی بعد یعنی پس از شرکت در مسابقات قهرمانی فوتبال استان همدان توانست

-۱۰-

شایستگی های خود را به همگان ثابت کند تا آنجا که از او دعوت شد به عضویت تیم منتخب استان همدان درآید. محمد نیز این دعوت را پذیرفت و جزو بازیکنان تیم فوتبال منتخب استان همدان شد. در

بیست و پنجمین رو از مردادماه ۱۳۶۶ هنگامی که محمد به اتفاق سایر بازیکنان تیمش در ورزشگاه صالح آباد ایلام مشغول تمرین بود، در حمله ی هوایی عراق به ورزشگاه توسط خلبانان بعضی به درجه ی رفیع شهادت رسید. پیکر پاک وی را در منطقه ی مهران به خاک سپردند.  
به کامم گر بریزی نوش خود را\*\*\*به دستت می سپارم هوش خود را  
تو مثل سکر یک صبح بهاری\*\*\*شهادت، باز کن آغوش خود را  
(سهیل محمودی)  
(ناصر شاملی)

ناصر شاملی در آغاز دی ماه ۱۳۲۹ در شهرستان آبادان متولد شد. تحصیلاتش را با مدرک دیپلم به پایان برد. او که از کودکی فوتبال را با علاقه دنبال می کرد، به عضویت تیم استقلال آبادان درآمد و در همان زمان در تیم صنعت نفت آبادان در پست هافبک بازی می کرد. چندی بعد با تیم استقلال در رقابت های استانی شرکت کرد. در طی این بازی ها بود که مربیان بازی ناصر را دیدند و از او دعوت کردند تا به تیم منتخب خوزستان بپیوندد. با شروع جنگ تحمیلی خانواده ی ناصر که از چندین سال پیش برای سکونت به آبادان آمده بودند، مجبور به ترک آبادان شدند و به کازرون بازگشتند، اما ناصر هیچ گاه حاضر به ترک آبادان نشد و در وزارت بهداری به عنوان کارمند مشغول به کار شد در حالی که فوتبال را نیز با جدیت دنبال می کرد. ناصر پس از مراجعت خانواده اش به کازرون، بیست روز در آبادان بود و بیست روز در کازرون به سر می برد. او در کازرون نیز بیکار نماند و به همراه مهاجرین جنگ تحمیلی، تیم مهاجرین کازرون را بنیان نهاد. آنگاه در مسابقات جام حذفی شهرستان کازرون در سال ۱۳۶۳ تیمش را شرکت داد و با غلبه بر دیگر حریفان به مقام قهرمانی رسید. سپس ازدواج کرد و دوباره به آبادان بازگشت. ناصر

-۱۱-

شاملی سرانجام در بیست و چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۶۴ در حال مأموریت در بیمارستان آبادان بر اثر ترکش توپ دوربرد صدامیان در آبادان به شهادت رسید. او را در کازرون به خاک سپردند. یکی از دوستانش شعری درباره ی وی سروده که چنین می باشد:

خوبان شهر را خیر کنین... صداشون کنین  
یکی رو بفرستین سراغشون، همین نزدیکیان  
دارن گل کوچیک می زنن  
گراند شاپوری، لین پونزده، کفیشه، دلیفارم  
طرفای سینماتاج، دانشکده، خونه کارمندا، بوارده، بهمنشیر  
اونجاهان...  
اونارو صدا کنین بیان بازی خداحافظی ناصر شاملی رو تماشا کنن  
خداحافظی از همه چیز  
از توپ  
از گل  
از تماشاچی  
با صورتی به رنگ گل  
خداحافظی از آنچه که بر سینه اش سنگینی می کرد...  
وداع از یاران باوفای استقلال  
و ستارگان پرفروغ قبیله آزادی  
و از همه ی نخل های ایستاده که نفس می کشند  
(شاپور عبدالحمیدی)

-۱۲-

شاپور عبدالحمیدی در اولین روز از تابستان ۱۳۴۳ در شهرستان گیلانغرب به دنیا آمد. او که پنجمین فرزند خانواده بود، در سال دوم ابتدایی پدرش را از دست داد. او در دوران ابتدایی و راهنمایی با ورزش فوتبال آشنا شد و با علاقه و استعدادی که داشت، خیلی زود مدارج ترقی را طی کرد تا اینکه به عضویت تیم منتخب گیلانغرب درآمد و در مسابقات قهرمانی آموزشیگاه های استان شرکت کرد.  
شاپور در مسابقات قهرمانی آموزشیگاه های استان هم از لحاظ اخلا و رفتار بی نظیر بود و هم از نظر

تکنیکی چهره ی برتر مسابقات شناخته شد و از بهترین گل زنهای استان به شمار می رفت و در سال ۶۰ در معیت تیم جوانان استان باختران در تیریز نظر مسؤولین تیم ملی جوانان را به خود جلب کرد. او را به اردوی تیم ملی فوتبال جوانان دعوت کردند. شاپور نیز مشتاقانه این دعوت را پذیرفت و به عضویت تیم ملی درآمد. البته در این مدت از درس نیز غافل نشد و تحصیلات خود را در رشته ی علوم انسانی با مدرک دیپلم به پایان برد. سپس به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و به عنوان سرباز وظیفه ی بخش دولتی همراه تیپ مسلم بن عقیل عازم جبهه های جنوب شد. بعد از شرکت در چندین عملیات به جبهه های گیلانغرب بازگشت و به همراه دیگر رزمندگان تیپ مسلم بن عقیل به جبهه های کردستان مأمور شد. شاپور پس از پنج ماه نبرد با دشمنان اسلام سرانجام در سومین روز از آذرماه ۱۳۶۶ طی عملیات نصر ۸ در جبهه ماووت ترکشی به کمرش اصابت کرد و به شهادت رسید. او را در شهر مقدس قم به خاک سپردند.

(حسن غازی اصفهانی)

حسن غازی اصفهانی در هفدهمین روز از تیرماه ۱۳۳۸ در شهر تاریخی اصفهان به دنیا آمد. در دوران کودکی با فوتبال آشنا شد و آن را با علاقه دنبال کرد تا اینکه به عضویت تیم نوجوانان سپاهان درآمد. مدتی بعد همراه تیم اصفهان در مسابقات قهرمانی جوانان که در شهر تیریز برگزار شد، شرکت کرد. بازی و حرکات جالب و دینی او توجه مربیان فوتبال حاضر در آنجا را جلب کرد به طوری که از - با اینکه هنوز

-۱۳-

خیلی جوان بود - دعوت کردند تا به جمع تیم بزرگان سپاهان بپیوندد. در سال ۱۳۵۷ تحصیلاتش را با مدرک دیپلم در رشته ی الکترونیکی به پایان برد و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. با شروع جنگ تحمیلی به لشکر ۱۴ امام حسین پیوست و عازم جبهه های جنوب شد. سپس در قسمت توپخانه ی سپاه مشغول به کار شد. مدتی بعد مسؤول یک آتشبار سپاه شد و پس از آن فرمانده ی گروه ۶۱ توپخانه ی محرم گردید. او سرانجام در چهارم اسفندماه ۱۳۶۲ در عملیات سری در منطقه ی طلائیة جنوب توسط نیروهای دشمن به شهادت رسید. وی در وصیت نامه ی خود چنین نگاشته است:

خورشید فروزان هیچ گاه از تابش نور حیات بخش و نجات دهنده ی خویش باز نمی ماند و هرگز از نورافشانی و پرورش موجودات و افاضه روشنایی و نورانیت نخواهد ایستاد. گرچه ابرهای متراکم تیره دل و سیاه رویش را کدر سازند. ما پیروان نورانیت و قاطعیت رهبری هستیم از سلاله ی پیغمبر(ص) و تبار حسین(ع) که جلالت و عظمت و قداست و هیبت و محبت و رأفت و عطف و کشتش او در دل هر مسلمان و هر محروم گمنام دور افتاده و عقب رانده ای تلالو می کند. چون حیات و احیای اسلامیت و انسانیت اصیل را باعث شد و ما تشنگان وادی جهالت و ضلالت و گمراهی را بهوسیله ای رهبری و قیام حیات بخشش از چشمه ی فیاض ولایت سیراب ساخت.

ای انسان، ای جوان، تو که عمری تشنه ی آب حیات بودی و عطش یافتن داشتی. چونان آهویی رمیده و غزالی حیران سراغ چشمه ای و سایه ای و درختی می گشتی تا از خود رها گردی و به خدا برسی (من عرف نفسه فقد عرف ربه) کنکاش کن و تفکر کن که تو کجای جهانی؟ و جایگاه تو در پهنه ی خلقت کجاست؟ برای چه آمده ای؟ از کجا آمده ای و به کجا خواهی رفت؟ تا کجا می توانی پرواز کنی و با کدام بال و پر و به سوی کدام مقصود و در کدام جهت؟ آیا خود را شناخته ای تا بدانی برای چه کاری؟ برای اوجی یا هیوط؟

ای جوانان عزیز! خانه ای آخرت خویش را با دو دست ایمان و عمل برای خدا بنا کنید. ما بهشت و

-۱۴-

جهنم را در این دنیا با اعمالمان می سازیم. یا معمار بهشت خویشیم یا هیزم جهنم خویشتن. آخرت عکس العمل اندیشه و ایمان و عمل تو در این دنیاست. باید بنده ی خدا شد. بنده ی خدا شدن تو را از بند همه ی بندها آزاد می سازد. چون عبادت خدا آزادی بخش است و عبودیت او حریت می آورد.

به امید ظهور حضرت بقیة الله(عج) - حسن غازی اصفهانی

(اکبر فرامرزی پور)

اکبر فرامرزی پور در پانزدهمین روز از فروردین ۱۳۳۹ در محله ی نازی آباد تهران متولد شد. او که چهارمین فرزند خانواده بود، پس از به پایان بردن تحصیلات اولیه وارد دانشگاه شد و به جمع



دانشجویان تربیت معلم پیوست. اکبر که از چندین سال قبل فوتبال را از زمین های خاکی نازی آباد شروع کرده بود، رفته رفته به تیم جوانان دارایی پیوست. او با بازی جالب و دیدنی خود توجه همگان را به خود جلب کرد تا جایی که به تیم منتخب جوانان تهران دعوت شد. در آخرین دوره ی مسابقات فوتبال لیگ سراسری به همراه تیم دارایی که در آن زمان «جلال طالبی» مربی گری آن را به عهده داشت، اکبر چندین بار به میدان آمد و در خط حمله، بازی های به یادماندنی ای را در ذهن تماشاگران به جا گذاشت، اما پس از آن به دلایلی از فوتبال کناره گرفت. اکبر در سال ۱۳۶۱ دوباره به فوتبال روی آورد و در مسابقات جام حذفی در گوش چپ تیم منطقه ی ۱۶ ظاهر گشت. سپس همراه دیگر بسیجیان به جبهه رفت و پس از مدتی جنگیدن با دشمن متجاوز در سیزدهمین روز از مردادماه ۱۳۶۲ در منطقه ای «قلويزان» به شهادت رسید. او را در «بهشت زهرا» به خاک سپردند.

آن سوخته جان چه گفت هنگام نماز\*\*\*آنگاه که برد سوی او دست نیاز  
گویا زخداى خود شهادت مى خواست\*\*\*پروانه صفت سوخت و افشا شد راز  
(سپیده کاشانی)  
(ناصر فکری نوش آبادی)

-۱۵-

اهل کاشانم  
روزگارم بد نیست  
تکه نانی دارم، خرده هوشی، سرسوزن ذوقی  
مادری دارم بهتر از برگ درخت  
دوستانی بهتر از آب روان  
و خدایی که در این نزدیکی است  
لای این شب بوها، پای آن کاج بلند  
روی آگاهی آب، روی قانون گیاه (۱)

ناصر فکری نوش آبادی در هفتم دی ماه ۱۳۳۲ در کاشان متولد شد. تحصیلاتش را با مدرک دیپلم به پایان برد. سپس در نظام آموزش و پرورش به عنوان معلم مشغول به کار شد. وی که به رشته ی ورزشی فوتبال علاقه مند بود، با پشتکار و پی گیری توانست به عضویت تیم منتخب استان درآید. سپس ازدواج کرد و صاحب يك پسر شد. با شروع جنگ تحمیلی همراه لشکر ۷۷ از مشهد عازم جبهه های نبرد شد و سرانجام در بیستم دی ماه ۱۳۵۹ در محور آبادان - ماهشهر طی درگیری با دشمن به درجه ی رفیع شهادت رسید. پیکر پاک وی را در شهرستان «کاشان» به خاک سپردند.  
(حاج محمدرضا گائینی)

حاج محمدرضا گائینی در پنجمین روز از خردادماه ۱۳۳۹ در شهرستان قم در خانواده ای عمیقاً مذهبی متولد شد. او که هفتمین فرزند خانواده بود، سال های کودکی خود را در دامان پدری مخلص خاندان ائمه اطهار(ع) گذراند و احساسات مذهبی خانواده از همان ابتدا بر لوح ضمیر او نقش بست.

- سهراب سپهری

-۱۶-

محمدرضا در مهرماه ۱۳۴۵ دوران تحصیل خود را در دبستان «جعفری» آغاز کرد. هنوز دوسالی از دوران دبستان را پشت سرنگذاشته بود که پدرش را از دست داد و نخستین خلاء در زندگی او پدید آمد. اما با توجه سایر اعضای خانواده به خصوص مادرش رشد تربیتی او دستخوش تحول نامعقولی نگردید. سال های تحصیلی دوران پنج ساله ی دبستان را با موفقیت و با نمرات عالی به پایان رساند و دوره ی دوم تحصیلی خود را با شوقی وافر آغاز نمود. تیزهوشی و استعداد او در فراگیری مطالب در بین شاگردان و دبیران زبانزد بود. با ورود به دبیرستان تحولات زیادی در محمدرضا بهوجود آمد. او در رفتار و اعمالش متین و باوقار بود و مورد توجه واقع شد. محمدرضا در کنار درس و تحصیل به ورزش پرداخت و رشته ی فوتبال را انتخاب کرد. او در سال ۵۶-۵۷ در رقابت های بین آموزشگاه های قم به همراه تیم فوتبال

دبیرستان امام صادق (ع) (حکیم نظامی سابق) به مقام نخست دست یافت. سپس به همراه تیمش در رقابت های آموزشگاه های استان مرکزی شرکت کرد و با غلبه بر همه ی مدعیان صاحب مقام نخست شد. پس از این پیروزی از آنها دعوت شد تا در رقابت های قهرمانی آموزشگاه های کشور شرکت کنند. محمدرضا با حضور در مسابقات به اتفاق سایر بازیکنان در صدد بود تا در هر امری نمونه باشد. او به ورزش به عنوان یک تفریح سالم جهت پرکردن و غنی نمودن اوقات فراغت می نگریست و حتی المقدور در اوقات فراغت بعد از مطالعات جنبی، بیشتر وقت خود را در محیط های ورزشی می گذراند و ریشه های دوستی را با چند تن از دوستانش در همین محیط پی ریزی کرد. در آخرین سال دبیرستان محمدرضا نیز به مردم پیوست و با شرکت در قیام خونین نوزدهم دی ماه ۱۳۵۶ حضور خود را در عرصه ی سیاسی و اجتماعی به نمایش گذاشت و از آن به بعد با حضور در کلیه ی تظاهرات های خیابانی و کارهای تبلیغی تلاش خویش را در گسترش امر انقلاب به کار گرفت. او با پخش اعلامیه های حضرت امام در دبیرستان و خارج از دبیرستان به هدایت جوانان مشغول بود. پس از پیروزی انقلاب محمدرضا به همراه عده ای از دوستان عازم تهران شد تا به پاسداری از اماکن مهم که ضداقلاب در صدد نابودی

-۱۷-

آنها بود، پرداخت. بالآخره با بازگشایی دانشگاه ها او نیز به سنگر تحصیل بازگشت. او در تیرماه ۱۳۵۸ در نخستین کنکور بعد از انقلاب شرکت کرد و در رشته ی شیمی دانشگاه اصفهان پذیرفته شد و به این ترتیب شروع به تحصیل در دانشگاه اصفهان نمود. در سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد و صاحب یک دختر شد. محمدرضا علیرغم تحصیل، هیچ گاه از ورزش غافل نبود و در فعالیت های ورزشی در دانشگاه حضور چشمگیری داشت. او با برپایی مسابقات دانشگاه ها در فروردین ۶۲ به همراه تیم فوتبال دانشگاه اصفهان در مسابقات قهرمانی دانشگاه ها در کرمان حضور یافت و به همراه این تیم صاحب مقام اول شد. محمدرضا در طی برگزاری این مسابقات رفتار و منشی از خود نشان داد که همه ی حاضران با خاطره ای خوش، سالن را ترک کردند. محمدرضا سپس همراه لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) به جبهه رفت و سرانجام در بیست و چهارمین روز از اسفندماه ۱۳۶۳ بر اثر اصابت ترکش به ناحیه ی سر در شردجله به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در گلزار شهدای علی بن جعفر به خاک سپردند. او در قسمتی از وصیت نامه ی خویش چنین نگاشته است:

...نگذارید که خدای ناکرده مسائل جزئی و کوچک دنیایی برایتان عمده شود و شما را از خدمت به اسلام و انقلاب بازدارد، به مسائل واجبات و محرمات دقیق توجه کنید و مسائل آن را یاد بگیرید که مقدمه ی فلاح است. بر سر قبور شدها زیاد بروید و هر کدام می توانید به جبهه بشتابید که وعده ملاقات با خدا و رفتن به بهشت است. دوستان هم تیمی ام، جلسه را ادامه دهید و بهوسیله ی ورزش برای اسلام سرباز تربیت کنید...

(عبدالرضا گلشنی بختیاری)

عبدالرضا گلشنی بختیاری در نهمین روز از اسفندماه ۱۳۳۹ در شهرستان ایلام در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. او پس از گذراندن دوران دبستان، راهنمایی و دبیرستان در ایلام موفق به دریافت مدرک فو دیپلم در رشته ی آموزش ابتدایی گردید. او که از کودکی به رشته ی پرطرفدار فوتبال علاقه مند بود،

-۱۸-

توانست به سرعت در این رشته پیشرفت کند و به موفقیت های قابل توجهی دست یابد. او در سن چهارده سالگی همراه تیم منتخب نوجوانان استان عازم مسابقات قهرمانی کشور رشد و در سال های ۵۵ و ۵۶ همراه تیم منتخب جوانان استان در مسابقات قهرمانی کشور شرکت کرد و از سال ۱۳۵۸ به عضویت تیم منتخب استان درآمد. در سال ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ به همراه تیم فوتبال دارایی ایلام به مقام اول باشگاه های استان ایلام دست یافت. سپس به عضویت تیم فوتبال منتخب استان درآمد و همراه این تیم در مسابقات قهرمانی کشور لیگ قدس دسته دوم شرکت نموده و پس از کسب مقام دوم مسابقات به رقابت های لیگ سراسری راه یافتند اما پس از یک سال که عضو تیم ایلام و مسابقات دسته اول بوده بار دیگر به دسته دوم سقوط کردند. در سال ۱۳۶۵ بار دیگر به همراه تیم فوتبال منتخب استان، مقام نخست لیگ قدس دسته دوم را به دست آورده و برای بار دوم به مسابقات لیگ قدس دسته اول راه یافتند. عبدالرضا به عنوان یکی از اعضای اصلی تیم بار دیگر به همراه تیم ایلام در مسابقات دسته اول

شرکت نمود اما تیم تهران که باید برای مسابقه به استان ایلام می آمدند، به علت درگیری جنگ تحمیلی از آمدن به ایلام خودداری کردند. عبدالرضا نیز که در آن زمان به عنوان سرپاز وظیفه در منطقه ی صالح آباد خدمت مقدس سربازی را می گذراند، به منطقه بازگشت و دو روز بعد یعنی در تاریخ بیست و پنج مرداد ۱۳۶۶ در بمباران هوایی نیروهای دشمن در منطقه ای صالح آباد به درجه ی رفیع شهادت رسید. پیکر پاک وی را در منطقه ی صالح آباد به خاک سپردند.

ما دشمن آه و آوخ و افسوسیم\*\*\*با شو لبان مرگ را می بوسیم  
دریا دریا اگر زما برگیرند\*\*\*کم می نشویم زانکه اقیانوسیم  
(قیصر امین پور)

(مجید گل میرزانی)

مجید گل میرزانی در چهارمین روز از مرداد ۱۳۴۳ در شهرستان خرم آباد دیده به جهان گشود.

-۱۹-

تحصیلاتش را در سال سوم متوسطه نیمه کاره رها کرد و به فوتبال روی آورد. مجید باعلاقه و استعدادی که داشت خیلی زود پله های ترقی را یکی پس از دیگری طی کرد و سرانجام به عضویت تیم منتخب جوانان لرستان درآمد. سپس به ارتش پیوست و به عنوان سرپاز وظیفه ی بخش دولتی همراه لشکر ۸۴ خرم آباد عازم جبهه شد. ماه ها در کنار گردان ۴۳۸ در مقابل دشمن متجاوز ایستادگی کرد تا اینکه سرانجام در بیست و پنجم مردادماه ۱۳۶۶ به درجه ی رفیع شهادت رسید.

ما را زستیز بی امان باکی نیست\*\*\*از دشنه ی تیز دشمنان باکی نیست  
آن را که به کف گرفته جان، بی پروا\*\*\*از بود و نبود این جهان باکی نیست  
(شهره شریفی نیا)

(محمود گودرزی)

محمود گودرزی در بیست و یکم بهمن ماه ۱۳۳۷ در شهرری متولد شد. او فوتبال را از همان زمان کودکی در محله های شهرری آغاز کرد. در آخرین روزهای سال ۱۳۵۲ مجله ی کیهان ورزشی به دلایلی از انتخاب بهترین فوتبالیست سال خودداری کرد و با تیترا درشت نوشت: «این جوان جنوب شهری قهرمان سال ورزش ایران شده است.» و عکس محمود زینت بخش جلد مجله ی کیهان ورزشی شد که تویی زیرپا داشت. محمود مدتی بعد به عضویت تیم باتک ملی درآمد و در این تیم مشغول توپ زدند. البته او در این مدت از تحصیل نیز غافل نشد و موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته ی اقتصاد شد. آنگاه در کارخانه ی ایرانیت شهرری به عنوان کارمند رسمی بخش دولتی مشغول به کار شد. سپس ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو فرزند پسر شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، محمود نیز به عضویت بسیج درآمد و فعالیت های فرهنگی - مذهبی خود را در مساجد آغاز کرد. او مدتی بعد بازی های خود را در تیم فوتبال دارایی آغاز کرد. با شروع جنگ تحمیلی، محمود نیز همراه هزاران هزار جوان پاک ایرانی عازم جبهه شد و مشغول مبارزه با دشمنان اسلام گردید. سرانجام در پنجم مردادماه ۱۳۶۷ ترکشی به سمت چپ سرش

-۲۰-

اصابت کرد و در منطقه ی عملیاتی اسلام آباد غرب طی عملیات مرصاد به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

(زوریک مرادی)

زوریک مرادی مسیحی در شهر تهران در خانواده ای از ارامنه چشم به جهان گشود. کودکیش را مانند همه در شور و حال و نشاط گذراند تا وقتی که زمان راهی شدنش به مدرسه فرا رسید. سال های آخر دبستان را که می گذراند، به ورزش مخصوصاً فوتبال علاقه مند شد و بازی را در مدرسه و محله آغاز کرد. زوریک با علاقه و استعدادی که داشت، خیلی زود توانست با زیر و بم فوتبال آشنا شود. هنگامی که وارد دوره ی دبیرستان شد، موفق شد به عضویت تیم فوتبال دبیرستان «کوشش مریم» در آید، اما پرداختن به ورزش باعث نشد که او از تحصیل علم غافل بماند چرا که معتقد بود تحصیل علم بر همه ی امور ارجحیت دارد.

چنین گفت پیغمبر راستگوی\*\*\*زگهواره تا گور دانش بجوی

زوریک، سجایای اخلاقی بسیاری داشت و در رفتار و برخورد با دیگران نهایت ادب و تواضع و

فروتنی را به کار می برد و به همین دلیلی خیلی زود محبوب همگان شد و جای خود را در بین دوستان و آشنایان باز کرد تا جایی که همه خوش اخلاقی اش را برای یکدیگر مثال می زدند. او پس از به پایان بردن دوران تحصیل، به عضویت تیم فوتبال ارمنه ی اراک درآمد و یک بار هم با این تیم در مسابقات ارمنه کشوری شرکت کرد. در همین مسابقات بود که توجه همگان را به خویش جلب کرد زیرا هر دو جنبه ی اخلا و بازی را در خود داشت به طوری که اغلب حاضرین نظر دادند که او از بهترین های تیم خود است. زوریک مرادی مسیحی طی عمر کوتاه ورزشی اش به درك صحیحی از ورزش رسیده بود و اعتقاد داشت که ورزش را نه برای مقام و مدال و سکو، که برای سلامتی جسم و روح باید دنبال کرد و بر همین اساس بود که ورزش را با جدیت و پشتکار ادامه می داد. زوریک که تنها پسر خانواده ی هفت نفره ی خود

-۲۱-

بود، با فرارسیدن زمان خدمت مقدس سربازی، لباس رزم بر تن کرد و پس از مدتی به پادگان پیرانشهر منتقل شد. وی در روزهای آغازین جنگ تحمیلی یعنی در نوزدهمین روز از مهرماه ۱۳۵۹ بر اثر حمله ای از سوی دشمنان متجاوز، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به درجه ی رفیع شهادت رسید. بیکر پاک وی را در گلزار ارمنه به خاک سپردند.

(صاد مزدستان)

صاد مزدستان در بیست و هفتمین روز از دی ماه ۱۳۳۵ در خانواده ای متوسط و مذهبی در قائم شهر متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ی شهید دهقان گذراند. سپس به ورزش فوتبال روی آورد و در باشگاه های قائم شهر شروع به توپ زدن کرد. از آنجا که دارای خصوصیات ویژه ای چون تواضع و فروتنی بود، خیلی زود محبوب همگان شد. صادق به اتفاقاً تیمش توانست مقام قهرمانی آموزشگاه های مازندران را به دست بیاورد. در سال ۱۳۵۶ مورد توجه آقای «صالح نیا» مربی تیم ملوان بندرانزلی قرار گرفت، ولی او که روحی ناآرام داشت و علاقه ی وافر نیز به اسلام داشت، ترجیح داد برای مدتی ورزش را کنار بگذارد و فعالیت های سیاسی - مذهبی خود را بر علیه رژیم پهلوی تا سرنگونی آن دنبال کند. در این مدت او لحظه ای آرام نمی گرفت و برای به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی به طور شبانه روزی فعالیت نمود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسجد مهدیه، در انجمن اسلامی شهید مسعود دهقان مشغول انجام وظیفه شد و زندگی خود را یکسره وقف انقلاب نمود. او در مبارزه با منافقین در قائم شهر و دیگر شهرهای استان و منسجم نمودن بچه های مسلمان جهت مبارزه با منافقین و پاسداری شبانه از شهر، زحمات زیادی را متحمل شد. در سال ۱۳۵۸ صادق موفق به اخذ مدرک دیپلم گردید و پس از آن برای سرکوبی غائله ضدانقلابیون به کردستان عزیمت کرد و مدتی در آنجا جنگید. با شروع جنگ تحمیلی صادق در تاریخ دوم آبان ۱۳۵۹ عازم منطقه گردید و همراه گروه چریکی دکتر چمران رشادت های بسیاری از خود به جا گذاشت. او در کنار شهید چمران در

-۲۲-

مالکیه و سوسنگرد مردانه جنگید تا اینکه با تأسیس تیپ کربلا به این تیپ پیوست و مشغول انجام وظیفه شد که به علت شایستگی و لیاقتی که از خود نشان داد او را به سمت فرماندهی گروهان منصوب کردند و مدتی بعد نیز مسؤولیت فرماندهی گردان صاحب الزمان (عج) از تیپ کربلا را به او واگذار کردند. او در عملیات های مختلف، از جمله عملیات فتح المبین، بیت المقدس و رمضان انجام وظیفه کرد و چندبار مجروح شد اما از آنجایی که به جز رضای معشو به چیزی نمی اندیشید و عاشق شهادت شده بود، دیگر لحظه ای آرام و قرار نداشت و مدام آرزوی شهادت داشت و آن طور که برخی از دوستانش نقل کرده اند، می گفت:

من مزدستانم و آنقدر در جبهه می مانم تا مزدم را بستانم.

صاد در عملیات محرم مانند ابوالفضل علمدار شجاعانه از حریم اسلام دفاع نمود و مانند شیر غرآن بر دشمنان تاخت و به همین خاطر لقب «فاتح عملیات محرم» را گرفت و مفتخر به دریافت سکه ای از سوی حضرت امام خمینی (ره) گردید. صادق پس از مدت ها به قائم شهر بازگشت و بنیانگذار تیم شهید رجایی در این شهر شد و بازوبند کاپیتانی تیم را نیز بر بازوی خویش بست. از آنجایی که او به نفس ورزش و ورزش اسلامی و مکتبی معتقد بود، لذا در مکتبی نمودن این تیم تلاش زیادی کرد تا این که تیم شهید رجایی پس از مدت کوتاهی از هر نظر منضبط و بااخلا شد. صادق پس از سروسامان دادن به

تیمش با دختر مورد علاقه اش ازدواج کرد و يك هفته پس از ازدواج دوباره عازم جبهه شد. این بار فرماندهی تیپ پیاده ۲ مکانیزه لشکر کربلا را به او سپردند. صاد مزدستان سرانجام در تاریخ نهم دی ماه ۱۳۶۱ یعنی دوازده روز پس از ازدواج در يك عملیات شناسایی در منطقه ای عملیاتی عین خوش در شهر فکه عراق به شهادت رسید و به دنبال دیگران یاران تیمش یعنی شهید «محسن سعادت»، «ابراهیم دستوری»، «رشید رحیم پور»، «سعادت طبری»، «ابراهیم جوادی» و دیگر شهدای تیم فوتبال شهید رجایی، به دیدار معبود شتافت.

-۲۳-

قسمتی از وصیت نامه شهید «صاد مزدستان»؛

الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما و یستبدل قوماً غیرکم و لاتضروه شیئاً و آ... علی کل شیء قدیر. بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید، خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد به جای شما برمی گمارد و شما به خدایانی نرسانده اید (بلکه خود را زیانکار ابدی کرده اید) و خدا بر همه چیز تواناست. سوره ی توبه - آیه ۳۹

بنام خداوند بخشنده ی مهربان. به نام خدایی که آمدنم از طرف او بود و رفتنم به سوی او، هدفم اوست. معبود و معشوقم اوست و به نام خدایی که در توبه اش به روی بندگان گناهکارش باز است.

ای امت مسلمان ایران، بدانید که هر قطره خون شهید دارای پیامی است و بر شماست که پیام خون شهید را به جهانیان برسانید و اسلام را با رسالت سجادگونه تان صادر کنید. به شما مژده می دهم که با داشتن جوانانی عاشق در سبیل خدا که جان شیرین خود را در کف نهاده اند و هر لحظه در انتظار شهادت به سر می برند، ما شکست نخواهیم خورد چون نیروی الهی در وجود رزمندگان ما است. آموزگار آنها سالار شهیدان اباعبدالله...الحسین (ع) است که چگونه مردن را چه خوب آموخت و از این رو اسلام مستحکم تر و پابرجاتر باقی خواهد ماند. پس اسلام پیروز است، چون عاشق دارد. بدانید که اگر با هر لباسی باشید و هر آرمی بر روی سینه داشته باشید، اگر باطل باشید، مردم شما را به زیر می کشانند. پس تا دیر نشده بیاوید در زیر پرچم توحید که امروز در دست رهبر و امام عزیزمان می باشد، حلقه بزنید و خود را در صراط حق قرار دهید تا بتوانید یکصدا فریاد برآورید: نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی (مرگ بر آمریکا) در خاتمه این شعار را سردهید. والسلام

(مجید مظلومی)

محمد مظلومی در یکی از روزهای سرد اسفندماه ۱۳۴۳ در شهر ساری متولد شد. او که دومین فرزند خانواده بود، از همان آغاز کودکی در کوچه های سرسبز سازی با هم سن و سالانش به دنبال توپ دوید و

-۲۴-

با فوتبال آشنا شد. سپس به مدرسه رفت و آموختن را آغاز کرد و البته همچنان فوتبال را دنبال می کرد. روزها از پی هم می رفتند و می آمدند و محمد هر روز چیز تازه ای یاد می گرفت. او هر روز بهتر از روز قبل بود. تمریناتش را با جدیت دنبال می کرد تا اینکه سرانجام به تیم منتخب جوانان مازندران دعوت شد. در همان زمان تحصیلاتش را با مدرک دیپلم به پایان رساند و به تیم منتخب جوانان مازندران پیوست. او با خصائل نیکوی انسانی و نظم و انضباطی که داشت، خیلی زود محبوب همگان شد و در بین ورزشکاران حسن شهرتی به هم زد. مدتی بعد او را به اردوی تیم ملی دعوت کردند اما به خاطر شرکت در جبهه های نبرد از شرکت کردن در تمرینات تیم ملی چشم پوشید. بنابراین به عضویت بسیج درآمد و برای دفاع از عقیده و آرمان های اسلامیش به جبهه های نبرد شتافت. او شبانه روز در کنار دیگر رزمندگان جنگید تا اینکه سرانجام در یازدهمین روز از مهرماه سال ۱۳۶۱ در سن هجده سالگی در منطقه ی عملیاتی عین خوش به شهادت رسید. او را در صفرآباد ساری دفن کردند.

زبام فلك، نام تو برتر است\*\*\*که گام و کلام تو گل پرور است

تو در کهکشان خدا، ماهتاب\*\*\*تو را دست حق، همره و یاور است

نگنجی در این عرصه های زمین\*\*\*تو را جای در عرض پهناور است

(سعید یغمایی)

(پرویز مهدیان جویباری)

پرویز مهدیان جویباری در چهارمین روز از اولین ماه بهار ۱۳۴۵ در شهرستان قائم شهر به دنیا آمد. از کودکی به فوتبال روی آورد و با جدیت آن را ادامه داد تا اینکه به عضویت تیم فوتبال جویبار درآمد.

سپس در باشگاه «ملوان» شروع به توپ زدن کرد و به سرعت تبدیل به چهره ای موفق شد. او به خاطر حُسن اخلاقی که داشت، محبوب همه ی ورزشکاران و کسانی که او را می شناختند، شد. مدتی بعد عضو تیم منتخب جوانان مازندران شد. با شروع جنگ تحمیلی به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی

-۲۵-

ایران پیوست و همراه لشکر ۶۴ ارومیه به جبهه رفت. او به عنوان رزمنده در گردان ۱۶۲ مشغول جنگیدن با دشمنان اسلام شد و سرانجام در بیست و چهارمین روز از اردیبهشت ماه ۱۳۶۵ در منطقه ی عملیاتی حاج عمران بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. وی را در «باغبان محله» به خاک سپردند.

ما آیه فتح را ز قرآن خواندیم\*\*\*در جبهه نماز سرخ ایمان خواندیم  
ما درس فداکاری و جانبازی را\*\*\*در مکتب خونبار شهیدان خواندیم

(سمیه اسکندری)

(کاووس مهربانیان)

کاووس مهربانیان در سال ۱۳۴۱ در شهرستان ساری مرکز استان سرسبز و زیبای مازندران دیده به جهان گشود. او که سومین فرزند خانواده بود، پس از اخذ مدرک دیپلم به فوتبال روی آورد. کاووس با تمرینات مداوم و پی گیری، توانست مدارج ترقی را به سرعت طی کند و به عضویت تیم منتخب مازندران درید. مدتی پس از آن کاووس به ورزشهای رزمی علاقه مند شد و از آن میان کاراته را برگزید. او با جدیت در یادگیری فنون کاراته به سرعت توانست در این رشته پیشرفت کند و در سال ۱۳۶۴ در مسابقات قهرمانی کارگران به مقام قهرمانی برسد و مرد شماره یک وزن خود در مازندران بشود. وی با این که پهلوانی محبوب و خوشنام بود، میدان ورزش را رها کرد و برای دفاع از میهن اسلامی اش عازم جبهه شد. کاووس مهربانیان پس از ماه ها حضور در جبهه سرانجام در نهمین روز از خردادماه ۱۳۶۵ در منطقه ی فاو طی آزادسازی شهر مهران بر اثر اصابت ترکش از ناحیه سر مجروح و به فیض عظیم شهادت نایل آمد.

خوشا آنان که جانان می شناسند\*\*\*طریق عشق و ایمان می شناسند  
بسی گفتیم و گفتند از شهیدان\*\*\*شهیدان را شهیدان می شناسند  
(علیرضا قزوه)

-۲۶-

(محمدحسین نصیری)

محمدحسین نصیری در هجدهم مهرماه ۱۳۳۸ در شهرستان یزد متولد شد. او که سومین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را با مدرک دیپلم در رشته ی ادبیات به پایان برد. سپس به ورزش فوتبال روی آورد و با پشتکار و تمرین توانست به تیم فوتبال شهرستان یزد بپیوندد. در سال ۱۳۵۶ به عضویت تیم جوانان استان یزد درآمد. با پیروزی انقلاب اسلامی به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی پیوست و در آنجا مشغول به کار شد. محمدحسین که ورزش فوتبال را برای خود کافی نمی دانست به دو و میدانی روی آورد و تصمیم به ادامه ی آن گرفت. او که با علاقه این رشته را انتخاب کرده بود، خیلی زود توانست توانایی هایش را به معرض نمایش بگذارد و صاحب مقام قهرمانی دو و میدانی استان یزد بشود. در سال ۱۳۵۹ محمدحسین از سوی آقای «دنیوی زاده» به تیم ملی دعوت شد اما ترجیح داد که به دفاع از کشورش بپردازد بنابراین به لشکر ۲۱ حمزه پیوست و راهی جبهه های نبرد حق علیه باطل شد. ماه ها در کنار گردان ۱۴۱ جنگید تا اینکه سرانجام در سالروز تولدش یعنی هجدهم مهرماه ۱۳۵۹ در منطقه ی شوش در سن بیست و یک سالگی به شهادت رسید. پیکر پاک او را در منطقه ی «خلدبرین» یزد به خاک سپردند.

(محمدرضا وطنی)

محمدرضا وطنی در بیست و ششم آبان ۱۳۳۴ در شهرستان قائم شهر دیده به جان گشود. در سن هفت سالگی به مدرسه رفت و تحصیلات خود را با مدرک دیپلم به پایان برد. سپس به ورزش فوتبال روی آورد و با تمرینات مداوم و مستمر توانست به عضویت تیم فوتبال «نساجی یک» قائم شهر درآید. در همان زمان وارد بسیج شد و فعالیت های مذهبی خود را آغاز کرد. در عین حال برای تیم فوتبال بسیج پاسداران نیز بازی می کرد. چندی بعد به عنوان کارمند در سازمان بهزیستی مشغول به کار شد. با شعلهور شدن شعله های جنگ تحمیلی، به لشکر ۲۵ کربلا پیوست و عازم جبهه شد. در جبهه به عنوان رزمنده

-۲۷-

مشغول جنگ شد و در کنار دیگر جوانان غیور ایرانی به عقب راندن دشمن از خاک ایران همت گماشت. او سرانجام در هفتم مردادماه ۱۳۶۱ در منطقه ی عملیاتی کوشک بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. او را در «سیدنظام الدین» قائم شهر به خاک سپردند.

میادآسمان، بی بال و بی پر\*\*\*میادآدر زمین، دیوار بی در  
میادآهیچ سقفی بی پرستو\*\*\*میادآهیچ بامی بی کبوتر  
(قیصر امین پور)

کشتی:

- ۱- ایرج آسمانی
- ۲- علی آقاجری
- ۳- محمدرضا ایوبی
- ۴- عبدالمهدی پیرحیاتی
- ۵- احمد تقی زاده
- ۶- علی اصغر جابری
- ۷- علیرضا جدیدالاسلامی
- ۸- مرتضی حمزه دولابی
- ۹- شهرام حیاتی
- ۱۰- محسن دارابی
- ۱۱- عبدالرحیم دوره گرد
- ۱۲- انوشیروان رضایی
- ۱۳- محمود رضایی

-۲۸-

- ۱۴- مهدی رضایی مجد (امیر)
- ۱۵- علیرضا رمضان پور
- ۱۶- داریوش ریزوندی
- ۱۷- ... فیضی سرایدشتی
- ۱۸- غلامرضا سلحشور
- ۱۹- محمود شهبازی
- ۲۰- منصور عبادی
- ۲۱- حسن علیدخت
- ۲۲- آرذر فرجامی هره دشت
- ۲۳- حسین قجه ای
- ۲۴- جهانبخش لرستانی
- ۲۵- علیرضا مازنی
- ۲۶- عبدآ... مختاری
- ۲۷- اسدآ... مسافری کیا کلایی
- ۲۸- اصغر منافی زاده
- ۲۹- علی اکبر نجفی تیرتاشی
- ۳۰- محمدعلی هفت تنانیا

(ایرج آسمانی)

ایرج آسمانی در بیستمین روز از تیرماه ۱۳۴۳ در شهرستان خلخال متولد شد. او که اولین فرزند خانواده بود پس از به پایان بردن دوره ی راهنمایی به کشتی روی آورد و با جدیت و پشتکاری که داشت

-۲۹-

خیلی زود فنون آن را آموخت و تبدیل به یکی از کشتی گیران خوب استان اردبیل شد. در سال ۱۳۵۹ در مسابقه ی کشتی آزاد دبیرستان های استان اردبیل شرکت کرد و به مقام اول دست یافت و صاحب حکم قهرمانی گردید. در سال ۱۳۶۱ نیز در مسابقات کشتی انتخابی جوانان استان آذربایجان شرقی در وزن ۷۴ کیلوگرم حائز رتبه ی دوم گردید و مدال درجه دو را از آن خود ساخت. با اوج گیری جنگ تحمیلی، ایرج تحصیلاتش را در سال سوم متوسطه نیمه کاره رها کرد و به عنوان سرباز یکم وظیفه راهی مرزهای کشور شد و در گردان مرزی نقده مشغول حفاظت از مرزها شد. ایرج آسمانی سرانجام در بیست و ششمین روز از تیرماه ۱۳۶۵ در جریان درگیری با نیروهای ضدانقلاب در منطقه ی جلدیان به شهادت رسید و عاشقانه بسوی دوست پرکشید. پیکر پاک وی را در شهرستان اردبیل به خاک سپردند.

سبک، روح از تنت پرواز می کرد\*\*\*گل غربت سفر آغاز می کرد

به زیر خرمی از آتش و دود\*\*\*شهادت در به رویت باز می کرد

(علی آقاجری)

علی آقاجری در چهاردهمین روز از فروردین ۱۳۴۴ در شهرستان بهبهان دیده به جهان گشود. او که دومین فرزند خانواده بود، تحصیلات خود را تا سال اول متوسطه بیشتر دنبال نکرد. آن گاه به کشتی روی آورد و با علاقه و پشتکار به آموختن فنون آن همت گمارد. علی توانست در مسابقات کشتی که در سطح استان برگزار می شد، صاحب مقام های قابل توجهی گردد و یک بار نیز به کسب مقام نایب قهرمانی نایل شد. با اوج گیری جنگ تحمیلی، علی دیگر تأمل را جایز ندانسته ورزش را رها کرد و به میدان نبرد شتافت. او که همراه لشکر ۱۶ قزوین عازم جبهه شده بود، پس از ماه ها مبارزه ی دلیرانه علیه دشمن متجاوز سرانجام در بیست و یکمین روز از تیرماه ۱۳۶۷ بر اثر اصابت ترکش خمپاره در منطقه ی ابوغریب به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در شهرستان ماهشهر به خاک سپردند.

(محمدرضا ایوبی)

-۳۰-

محمدرضا ایوبی در دومین روز از آبان ۱۳۳۹ در تهران متولد شد. او که دومین فرزند خانواده بود، پس از به پایان بردن دوران ابتدایی و راهنمایی پایه دبیرستان گذشت و برای ادامه ی تحصیل رشته ی ریاضی فیزیک را برگزید. آنگاه به ورزش کشتی روی آورد و به یادگیری فنون آن پرداخت. در سال ۱۳۵۶ محمدرضا در رقابت های کشتی جوانان شرکت کرد و در دو وزن ۸۲ و ۹۰ کیلوگرم عنوان قهرمانی را از آن خود ساخت. او در همان سال در مسابقات کشتی آزاد بزرگسالان نیز شرکت کرد و موفق به کسب مقام اول گردید. یک سال بعد، محمدرضا در رقابت های کشتی جوانان ایران باز هم مقام اول را به دست آورد و در همان سال یعنی در سال ۱۳۵۷ همزمان با پیروزی انقلاب، در رقابت های کشتی آزاد بزرگسالان موفق به کسب مقام دوم شد. در سال ۱۳۵۸ محمدرضا با کسب عنوان قهرمانی مسابقات کشتی جوانان صاحب پیروزی دیگری شد. او دارای ۹ مدال طلا و نقره و برنز از مسابقات داخلی رشته ی آزاد بود. البته او در تمام این مدت لحظه ای از تحصیل غافل نماند و موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته ی ریاضی فیزیک شد. با آغاز جنگ تحمیلی محمدرضا نیز به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست. لباس مقدس سربازی بر تن کرد و به عنوان سرباز وظیفه ی بخش دولتی همراه دیگر رزمندگان عازم جبهه شد. وی در جبهه به عنوان توپچی در گردان ۱۱ توپخانه مشغول جنگ با دشمن شد و سرانجام در بیستم آذرماه ۱۳۶۰ طی حمله ی بزرگ طلوع فجر در منطقه ی عملیاتی گیلانغرب به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

(بیژن بهلولی)

بیژن بهلولی قشقای در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۷ در شهرستان فیروزآباد متولد شد. او که ششمین فرزند خانواده بود، پس از به پایان رساندن دوره ی ابتدایی و راهنمایی پایه دبیرستان گذشت و تحصیلاتش را در رشته ی تربیت بدنی آغاز کرد. او که از مدت ها قبل به ورزش کشتی علاقه مند بود، به یادگیری فنون آن پرداخت و با علاقه و استعدادی که از خود نشان داد، خیلی زود پیشرفت کرد و جزو

-۳۱-

مطرح ترین چهره های کشتی استان فارس شد. در سال ۱۳۵۴ با یک هیأت کشتی آمریکایی به فیروزآباد عزیمت کرد و در آنجا به میدان رفت و به عنوان فردی ممتاز شناخته شد. بیژن تحصیلاتش را با مدرک فو دیپلم به پایان برد. سپس به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد و به عنوان معلم رسمی بخش



دولتی مشغول تدریس ورزش در مدارس شد. با شروع جنگ تحمیلی بیژن نیز به تیپ ۳۳ المهدی پیوست و عازم جبهه شد. او چندین ماه فرماندهی گروهان ۱۰۱ را برعهده داشت و عاقبت در سی ام شهریور ۱۳۶۱ در منطقه ی عملیاتی کوشک در سن بیست و چهار سالگی به شهادت رسید. وی را در فیروزآباد به خاک سپردند.

چراغ دیده مرد و شمع دل مرد\*\*\*شقایق پرپر و آلاله پژمرد  
شبی مرگ آمد و دست تو بگرفت\*\*\*به مهمانی گل های خدا بُرد  
(امیرعلی مصد)  
(عبدالمهدی پیرحیاتی)

در یکی از روزهای زیبای پاییزی سال ۱۳۳۶ در شهرستان ایلام در خانواده ی «پیرحیاتی» پسری به دنیا آمد که نامش را «عبدالمهدی» گذاشتند. مدتی بعد خانواده ی پیرحیاتی به شهرستان ایوان غرب کوچ کردند و در آنجا سکونت کردند. روزها از پی هم می رفتند و می آمدند و عبدالمهدی روزبه روز بزرگتر می شد. او که به ورزش کشتی علاقه مند بود، به آموختن فنون این ورزش پرداخت. عبدالمهدی در سال ۱۳۵۵ در رشته ی علوم تجربی موفق به اخذ مدرک دیپلم شد و پس از آن به استخدام اداره ی آموزش و پرورش درآمد و به عنوان معلم مشغول تدریس شد. او در کنار تدریس به ورزش می پرداخت و توانست در مسابقات کشتی صاحب عنوان قهرمانی گردد. سپس به عنوان مربی کشتی شروع به آموزش علاقه مندان به این رشته ی ورزشی کرد. عبدالمهدی در مسابقات دوستانه ای که بین هم سن و سال هایش در رشته ی فوتبال برگزار می شد، شرکت کرد و کم کم به فوتبال علاقه مند شد. بنابراین تصمیم گرفت در

-۳۲-

کنار کشتی، فوتبال را هم ادامه بدهد. او در مسابقات فوتبال فرهنگ روستایی موفق به کسب مقام قهرمانی شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به عضویت بسیج درآمد و فعالیت های فرهنگی - مذهبی خود را آغاز کرد. در سال ۱۳۵۹ با آغاز جنگ تحمیلی عازم جبهه شد. او پس از ماه ها مبارزه ی غیورانه سرانجام در بیست و هشتمین روز از آبان ۱۳۵۹ مصادف با روز عاشورای حسینی در منطقه ی عملیاتی سومار در حین درگیری مستقیم با دشمن به شهادت رسید.

(احمد تقی زاده)

احمد تقی زاده در بیست و هفتمین روز از آذرماه ۱۳۲۶ در تهران متولد شد. او که اولین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را با اخذ مدرک دیپلم به پایان برد. آنگاه به ورزش کشتی روی آورد. او با علاقه و مهارتی که از خود نشان داد، توانست توجه همگان را به خود معطوف کند و در رقابتهای بین آموزشگاه های استان تهران به مقام قهرمانی برسد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی احمد به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست و پس از مدتی به درجه ی گروهان یکمی رسید. سپس در مسابقات کشتی ارتشهای جهان شرکت کرد و به مقام دوم رسید. با شعلهور شدن آتش جنگ تحمیلی احمد نیز در لباس تکاوری همراه لشکر ۲۳ نوهده به جبهه های نبرد شتافت و به عنوان فرمانده دسته مشغول مبارزه با کفار بعثی شد. احمد تقی زاده سرانجام در سوم خرداد ۱۳۶۱ در عملیات ام الرصاص - بیت المقدس همزمان با آزادسازی خرمشهر بر اثر اصابت ترکش به پشت سر به شهادت رسید. او را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

هلا پاسداران آیین سرخ\*\*\*سواران شوریده، بر زین سرخ  
به شعر دلیری تصاویر سبز\*\*\*به دیوان مردی مضامین سرخ  
از این باغ زنگار زردی زدود\*\*\*وفاتان به آن عهد دیرین سرخ  
گذشتید چون از حصار خزان\*\*\*چه دیدید آن سوی پرچین سرخ!؟

-۳۳-

\* \* \*

پس از برگریزان و پرپر شدن\*\*\*مبارک شما را گل آذین سرخ!  
(حسن حسینی)  
(علی اصغر جابری)

علی اصغر جابری در استان خراسان در میان خانواده ای متدین و زحمتکش متولد شد. در هفت سالگی وارد مدرسه شد و تحصیلاتش را آغاز کرد. پس از چند سال در سنین نوجوانی به ورزش کشتی

روی آورد. درخشش وی در این رشته به حدی بود که کم کم شهره ی عام و خاص شد و در مدت کوتاهی جزو قهرمانان خون کشتی استان خراسان شد. جنگ تحمیلی که شروع شد، علی اصغر نیز مانند هزاران مشتاد دیگر و به نیت دفاع از انقلاب اسلامی به جبهه رفت و پس از ماه ها مبارزه ی دلیرانه با دشمن متجاوز در منطقه ی «بیستان» روبه ملکوت اعلی پرکشید.

مرغ جانت سبکبال و آزاد\*\*\*پرزد از شاخسار شهادت  
از گل سرخ زیبای خونت\*\*\*سرزده نوبهار شهادت  
با پروبالی از روشنایی\*\*\*پرکشیدی از این خاک خسته  
رفتی و بی تو بر چهره ی من\*\*\*گردی از غصه و غم نشسته  
مانده در خاطر من همیشه\*\*\*نقش آن چهره ی خوب و شادت  
می درخشد به شب های جاتم\*\*\*کهکشانش درخشان یادت

(بیوک ملکی)

(علیرضا جدیدالاسلامی)

علیرضا جدیدالاسلامی در سوّم مهرماه ۱۳۴۴ در شهرستان «الیگودرز» واقع در استان لرستان به دنیا آمد. تحصیلات اولیه اش را با مدرک دیپلم در رشته ی اقتصاد به پایان برد. آنگاه برای ادامه ی تحصیل

-۳۴-

وارد دانشگاه شد. او که از چندین سال قبل به کشتی روی آورده بود در رقابت های استانی در وزن ۶۸ کیلوگرم شرکت کرد و عنوان قهرمانی را از آن خود ساخت. علیرضا سپس به عنوان معلم در وزارت آموزش و پرورش استخدام شد و به تدریس در مدارس پرداخت. با شدت گرفتن اوضاع جنگ، علیرضا نیز به دیگر بسیجیان پیوست و عازم جبهه شد. وی پس از ماه ها جنگیدن در جبهه عاقبت در بیست و هشتمین روز از اردیبهشت ۱۳۶۵ در منطقه ی عملیاتی حاج عمران به فیض عظیم شهادت نایل آمد.

برای من که تمام فصول در راهم

زیارت گل خود روی دشت

یعنی راه

چراغ زمزمه ای در رو سبز خیال

حضور عاقبتی در بلوغ تنهایی.

(مرتضی حمزه دولابی)

مرتضی حمزه دولابی در اوّلین روز از شهریور ۱۳۳۷ در جنوب تهران متولد شد. تحصیلاتش را در سال سوم متوسطه نیمه کاره رها کرد و به ورزش انسان ساز کشتی روی آورد. انقلاب که پیروز شد، مرتضی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در آن نهاد مقدس مشغول به خدمت شد. او که در تمام طول این مدت لحظه ای نیز از ورزش غافل نشده بود، با پی گیری و پشتکار مداوم توانست در رقابت های کشتی جوانان تهران به مقام قهرمانی دست یابد. مرتضی که با به دست آوردن عناوین متعدد، شایستگی و لیاقت خود را به همگان ثابت کرده بود، جزو اولین نفرات انتخابی برای شرکت در مسابقات کشتی آزاد انتخابی ارتش های جهان گردید و همراه دیگر ورزشکاران عازم ونزونا شد، اما درست در همان زمان، جنگ تحمیلی آغاز گردید و مرتضی که دفاع از وطن را مهمتر از هر امر دیگری می دید، بدون توجه به اصرار اطرافیان و دیگر دوستان ورزشکار از این سفر چشم پوشید و عزم سفر دیگری کرد. بنابراین همراه

-۳۵-

هزاران پاسدار دیگر عاشقانه به جبهه ها شتافت. او در جبهه نیز به سرعت از دیگر همزمانش پیشی گرفت و به خاطر برخورداری از توان رزمی بسیار بالا به سمت فرماندهی گردان «رجایی» منصوب گردید و الحق که شایستگی خود را در پست فرماندهی نیز به اثبات رساند. در چهارمین روز از اسفندماه ۱۳۶۲ در یکی از پاتک های دشمن در عملیات فتح خیبر، مرتضی به اتفاق دو تن دیگر از رزمندگان چنان عرصه را به خیل مزدوران بعثی تنگ کرد که آنها عاقبت مجبور به فرار شدند. مرتضی پس از اطمینان از عقب نشینی دشمن در حالی که به خاطر اصابت ترکش به شکمش به شدت مجروح شده بود، به آب زد و مسافت زیادی را با همان حال پیمود، ولی شدت جراحات وارده به قدری بود که توان حرکت را از او سلب کرد و مرغ جانش را برای مداوای ابدی به سوی آسمان ها پرواز کرد.

آن گاه  
آن یار بی قرار  
آرام در حضور خدا آسود  
هرچند سرخ، به خاک افتاد  
اما  
این ابتدای سبزی او بود  
(قیصر امین پور)  
(شهرام حیاتی)

شهرام حیاتی در اولین فروردین ماه ۱۳۴۱ در تهران متولد شد. او که سومین فرزند خانواده بود پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و راهنمایی، به کشتی روی آورد. شهرام در اواخر سال ۱۳۵۶ در ورزشگاه تختی نزد «صیاد افروزی» به تمرینات کشتی فرنگی پرداخت. او که با علاقه به این رشته ی ورزشی روی آورده بود، توانست در عرض کمتر از يك سال به مقام سوم جوانان تهران دست یابد و همزمان

-۳۶-

تحصیلاتش را با اخذ مدرک دیپلم در رشته ی اقتصاد به پایان ببرد. با شروع جنگ تحمیلی شهرام نیز در لباس گروهبان یکمی همراه گردان ۱۰۹ از لشکر ۱۶۴ ارومیه عازم جبهه های نبرد شد. او بیش از يك سال دلیرانه جنگید تا اینکه سرانجام در سیزدهم آبان ماه ۱۳۶۱ هنگام پاکسازی محور پیرانشهر - سردشت در حالی که فرماندهی عملیات را برعهده داشت در جنگل الواتان به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در بهشت زهرا دفن کردند و به مناسبت گرامیداشت مقام او که یکی از کشتی گیران فرنگی کار باشگاه شهید عراقی بود يك دوره مسابقه ی تشویقی با نام شهید حیاتی برگزار شد که در آن پدر و یکی از برادرانش نیز حضور داشتند.

شهیدان را به نوری ناب شویم\*\*\*درون چشمه ی مهتاب شویم  
شهیدان همچو آب چشمه پاکند\*\*\*شگفتا آب را با آب شویم  
(علیرضا قزوه)  
(محسن دارابی)

محسن دارابی در سال ۱۳۴۳ در نیشابور متولد شد. تحصیلاتش را تا سال سوم متوسطه دنبال کرد. او از همان سنین نوجوانی به فعالیت های ورزشی پرداخت و از آن میان کشتی را برگزید. با توجه به قدرت بدنی و استعدادی که در او نهفته بود، مراحل ترقی و پیشرفت را به سرعت طی کرد تا جایی که به کسب چندین عنوان قهرمانی در مسابقات کشتی نوجوانان آموزشگاه های کشور و استان نایل آمد. محسن در اوزان ۴۶ کیلو تا ۶۲ کیلوگرم ظاهر گشت. محسن دارابی جوانی بود که با تسلط شگفت آوری همیشه بر نفس خویش غالب بود و از خصوصیات بارز او می توان ورزش و رزم، متانت، صبر و بردباری، ساده زیستی و تقوی در زندگی را نام برد. هیچ گاه لبخند از لبانش دور نمی شد. با شروع جنگ تحمیلی، محسن به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست و همراه لشکر ۲۳ نوه با درجه ی گروهبان دومی به جبهه رفت. او در جبهه فرماندهی يك دسته را برعهده داشت و سرانجام در هفتم

-۳۷-

خردادماه ۱۳۶۴ در بمباران هوایی منطقه ی عملیاتی بانه به شهادت رسید. در حالی که آن لبخند همیشگی هنوز بر لب هایش بود. محسن در وصیتنامه ی خود با پوزش از خانواده ی محترم و به خصوص مادرش از اینکه بدون اجازه و خداحافظی آنها را ترك نموده، حلالیت طلبیده و عنوان نموده که وظیفه ی تمام مسلمین است که در راه دفاع از اسلام، تمامی سختی ها و ناراحتی ها را با جان و دل قبول نمایند. پیکر پاک این شهید گرانقدر را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

(عبدالرحیم دوره گرد)

عبدالرحیم دوره گرد در استان خوزستان به دنیا آمد. از همان کودکی به فوتبال علاقه مند بود و در کوچه و مدرسه با هم سن و سالانش فوتبال بازی می کرد. از آنجا که علاقه ی زیادی به دروازه بانی داشت، تصمیم به بازی در این پس گرفت. عبدالرحیم به خاطر علاقه و مهارتی که به دروازه بانی داشت، خیلی زود توانست پیشرفت کند و به عنوان دروازه بان تیم صنعت نفت، مشغول حفاظت از دروازه ی تیمش

بشود. با پیروزی انقلاب اسلامی، عبدالرحیم به ورزش کشتی علاقه پیدا کرد و همیشه می گفت:

کشتی ورزش حضرت علی(ع) است.  
عبدالرحیم خیلی زود در کشتی پیشرفت کرد و توانست به مسابقات قهرمانی کشور راه پیدا کند و در رقابت ها مقام سوم را از آن خود سازد. در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه شد و پس از ماه ها مبارزه ی دلیرانه به فیض عظیم شهادت نایل آمد.  
او (۱) به تعبیر خدا برمی خاست  
شانه از بالش آرامش تن برمی داشت  
و به صحرا می رفت  
ابر در دهکده ی چشمانش می بارید

- در متن اصلی آورده شده: و به تعبیر خدا...

-۳۸-

هیچ دریایی از منظر او دور نبود  
عاقبت مثل گریزی به نهایت پیوست.  
(سلمان هراتی)  
(انوشیروان رضایی)

انوشیروان رضایی در ششمین روز از آبان ماه ۱۳۳۲ در محله ی پل بهداری شهرستان خرم آباد دیده به جهان گشود. او که چهارمین فرزند خانواده بود، از همان سنین نوجوانی بنابه راهنمایی و تشویق برادر بزرگترش «فتح آ... رضایی» که خود، زمانی از قهرمانان، پیشکسوتان، نخبه گان و دست اندرکاران بوکس بود، به ورزش روی آورد و با توجه به اینکه سن و سالش کم بود، کشتی را آغاز نمود. او به خاطر قد و قواره و دست و پای بلند و انعطاف بدنی مناسبش که خود در کشتی نقشی به سزایی را ایفا می کند و یکی از عوامل موفقیت ها محسوب می گردد، توانست در اندک زمانی رشد نماید و موفقیت هایی نسبی کسب کند و در سطح شهرستان و سپس استان مطرح گردد. البته پرداختن به ورزش باعث نشد که او تحصیل را از یاد ببرد و در سال ۱۳۵۰ موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته ی علوم طبیعی گردید. در سال ۱۳۵۱ به عضویت تیم آموزشگاه ها درآمد و در مسابقات قهرمانی کشور که در کرمانشاه برگزار می شد، شرکت کرد و پس از مبارزاتی سخت با حریفانی قدر، با تجربه و با کسوت، توانست سکوی سوم وزن ۸۱ کیلوگرم کشتی آزاد جوانان کشور را تصاحب نماید و برنده ی مدال برنز این دوره از مسابقات گردد. پس از آن در مسابقات قهرمانی کشور در رشته ی کشتی فرنگی که در تهران برگزار می شد، شرکت کرد. او که برای اولین بار در یک نبرد بزرگ در رشته ی کشتی فرنگی به میدان آمده بود، با ارائه ی کشتی های خوب و ارزشمندی که انجام داد و با استفاده از شگرد مردافکن خود بهوسیله ی فن «تندر» پشت نامدارانی بزرگ را به خاک مالید و در پایان دیدارها برای اولین بار بر فراز سکوی قهرمانی جوانان ایران ایستاد و برنده ی مدال طلا گردید. در سال ۱۳۵۲ در مسابقات قهرمانی آموزشگاه های کشور که در مشهد مقدس برگزار می شد، شرکت کرد. او که نماینده ی استان لرستان در وزن ۸۱ کیلوگرم بود، توانست بر سکوی سوم بایستد و مدال برنز این مسابقات را از آن خود سازد. انوشیروان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران پیوست و در آنجا به عنوان پاسدار مشغول به خدمت شد. آن گاه ازدواج کرد که حاصل این ازدواج پسری به نام «ظفر» بود. انوشیروان سرانجام در بیست و دومین روز از تیرماه ۱۳۵۸ در خرمشهر، پس از رشادت های فراوان و از خودگذشتگی های قابل تقدیر بر اثر اصابت گلوله مزدوران ضدانقلاب به درجه ی رفیع شهادت رسید. پیکر پاک وی را در خرمشهر به خاک سپردند.

به روی روشنی آب زندگی می کرد  
تمام پاکی خورشید در نگاهش بود  
پر از تلاوت آیات آسمانی بود  
و راه سبز خدا را چه خوب می فهمید...  
(محمدرضا عبدالملکیان)  
(محمود رضایی)

محمود رضایی در شهرستان الیگودرز از توابع استان لرستان متولد شد. در هفت سالگی پا به مدرسه

گذشت و پس از به پایان بردن دوران ابتدایی به ورزش کشتی روی آورد. او که با علاقه به این ورزش روی آورده بود، توانست ویژگی های خود را به همگان ثابت کند و به موفقیت های قابل توجهی دست یابد. در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی برادرش احمدرضا به جبهه رفت و در نبرد با کفار بعثی به شهادت رسید. محمود نیز که به تازگی مقام سوم کشتی قهرمانی نوجوانان کشور را به دست آورده بود، ورزش را رها کرد و عازم میدان جنگ شد. او چندین ماه برای بیرون راندن دشمن متجاوز از خاک ایران اسلامی غیورانه جنگید و ایستادگی کرد تا اینکه سرانجام او نیز همچون برادرش لیاقت و شایستگی دیدار با خداوند را پیدا کرد و در منطقه ی عملیاتی حاج عمران در حین انجام عملیات پیروزمندانه ی کربلای دو

- ۴۰ -

به مقام بلند شهادت دست یافت.

(مهدی رضایی مجد)

مهدی رضایی مجد (امیر) در صبحدم اولین روز از فروردین ۱۳۴۳ در جنوب شهر تهران، در محله ی پاچنار و در یک خانواده ی کاملاً مذهبی دیده به جهان گشود. او از همان کودکی هوشی سرشار و استعدادی فو العاده داشت که او را از دیگران متمایز می کرد. مهدی همراه پدر و مادرش در جلسات مذهبی و آموزش و فراگیری قرآن کریم و آشنایی با زندگانی ائمه ی اطهار شرکت می کرد. علاقه ی مهدی به قرآن تا حدی بود که خیلی سریع توانست قرآن را به شایستگی تلاوت کند. پس از آن مهدی روانه ی مدرسه شد و به تحصیل علم و دانش پرداخت. او ضمن درس خواندن به خاطر برخورداری از استخوان بندی درشت، اندامی کشیده و روحیه ی جوانمردی به ورزش کشتی روی آورد. دو سال در این رشته فعالیت کرد، اما بنا بر توصیه ی برادر بزرگ و بقیه ی دوستانش، فوتبال را انتخاب کرد. مهدی به خاطر اخلا نیکو و صفای باطن و نیز بازی زیبایی خود، خیلی زود توجه مربیان تیم ملی را به خود جلب کرد و در سال ۱۳۶۱ دوبار به کشورهای نپال و بنگلادش سفر کرد و بازی های خوبی هم ارائه داد. او با تیم های آذر، اکباتان، تهران جوان ورزش فوتبال را ادامه داد و با اینکه اکثر تیم های مهم و صاحب نام تهرانی خواهان او بودند، به تیم دسته چهارمی شهدای گمنام پیوست چرا که مهدی ورزش را نه برای قهرمانی و کسب مقام و شهرت، بلکه برای رشد و پرورش جسم و روح ادامه می داد. پس از اتمام دوران تحصیل و اخذ مدرک دیپلم در رشته ی اقتصاد راهی جبهه شد و در لباس کمیته ی انقلاب اسلامی به خدمت مقدس سربازی پرداخت. با پشت سر گذاشتن دوران سربازی به استخدام صدا و سیما جمهوری اسلامی درآمد. هنوز دو ماه از آغاز کارش نگذشته بود که همراه دیگر بسیجیان راهی جبهه شد. او سرانجام در نیمه شب دهم اسفندماه ۱۳۶۵ در شلمچه طی عملیات کربلای پنج آن گاه که حجم آتش دشمن بعثی روی مواضع اسلام به شدت جریان داشت، تیربارش را بر دوش گرفت و یک تنه به خاکریز دشمن زد و پس از وارد آوردن ضربات پی در پی به دشمن زبون مورد اصابت ترکش قرار گرفت و به شهادت رسید.

وصیت نامه ی شهید مهدی رضایی مجد

حمد و سپاس خدای را که ما را به این راه راست هدایت کرد. خدایا اگر دست این بنده ی حقیرت را نمی گرفتی، اصلاً هدایت نمی یافتم و معلوم نبود کجا بودم. خدایا شرکت که چیزی بیش نبودم و مرا به راه راست کشاندی. خدایا شرکت که چیزی بیش نبودم و مرا به راه راست کشاندی. خدایا شرکت که دو چشم گناهکار کور بود و نور ایمان در دلم افکندی و در نادانی بودم مرا گمراه نساختی. خدایا در تاریکی بودم به سوی روشنایی هدایت کردی. خدای من، مولای من، تو که تا به حال این همه به من عنایت کردی و من هم جز نمک خوردن و شکستن نمکدان چیزی ندانستم. ای مولای من، تنهای تنهایم. تنها آرزویم این است که به پرونده ام مهر بخشش بزنی و لقای خودت را که شهادت در راهت است، نصیب گردانی و این تنها آرزویم را برآورده ساز و مرا به خیل شهدا و عاشقان برسان. مولای من ترا به حسینیت، به زهرایت، به علی ات و به زینب مرا از در خانه ات ناامید نگردان و جلوی خانواده ی شهدا روسیاهم نکن. هرچند من گناهکار هستم اما به درگاهت آمده ام. مولای من آنقدر گناهکار بودم که نتوانستم این دستان خود را به سویت بلند کنم. مولای من به من رز و روزی فراوان دادی اما من معصیت تو را کردم. مولای من، هر قدر گناه کردم، تو از در خانه ات بیرونم نکردی و از خود نراندی. پدر و مادر بزرگوام، مرا ببخشید که نتوانستم حق پسری را ادا کنم و اینکه نتوانستم هنگام رفتن با شما خداحافظی کنم. با تشکر از شما که مرا به این مرحله رسانده اید و توانستید نزد خدا امانت دار خوبی باشید. حلالم نمایید که ان شاء الله ...

خداوند اجر جزیل به شما عنایت فرماید. آن چنان شما را دوست داشتم که قابل توصیف نمی بود ولی عشق و محبت به پروردگار، دوست داشتن شما عزیزان را در خود محو کرده و به طرف خود می کشاند. چون اسلام عزیز حق بزرگی بر گردن همه ی ما دارد و ما باید این حق را ادا کنیم و امام عزیزمان که همانا منادی اسلام است، احتیاج به سرباز دارد و من وظیفه ی خود دانستم که با چشمانی باز طریق راه کنم تا بلکه زیر دین شهدا نباشم. از تمام دوستان و آشنایان و اقوام خواستارم که مرا حلال نمایند.

فرزند حقیرتان - مهدی رضایی مجد - ساعت یازده صبح روز جمعه مورخ ۱۳۶۵/۱۲/۱  
به امید پیروزی رزمندگان اسلام  
(علیرضا رمضان پور)

علیرضا رمضان پور در بیستم آبان ماه ۱۳۴۶ در شهرستان ساری مرکز استان مازندران به دنیا آمد. او که چهارمین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را تا سال چهارم متوسطه ادامه داد و موفق به دریافت مدرک دیپلم گردید. سپس به کشتی روی آورد و مشغول یادگیری فنون آن شد. با پیروزی انقلاب به بسیج پیوست و فعالیت های مذهبی خود را شروع کرد. علیرضا همزمان با فعالیت های ارزنده اش در بسیج، ورزش را هم فراموش نکرد و همچنان آن را ادامه داد تا اینکه توانست در کشتی آزاد نوجوانان مقام اول را در سطح کشور به دست بیاورد و به چهره ای سرشناس و محبوب در کشور خود تبدیل شود اما او حتی لحظه ای هم به این گونه شهرت و محبوبیت ها دل نیست زیرا دلپسته ی چیزی فراتر از این ها شده بود. به جنگ، به دفاع مقدس از سرزمین، ناموس و اعتقادات خویش، آری علیرضا رمضان پور از همان دم دلسپرده ی عشقی جاوید گشت. عشقی که دیگر لحظه ای هم او را رها نکرد. چراغ راه زندگی اش شد. چراغ راه زندگی اش شد و او را به سوی نور و روشنایی جاوید به سوی میداین جهاد کشاند و بر قامت استوارش لباس «حزب آ...» را پوشاند و با خود زمزمه کرد که «فَانْ حَزْبَ آ... هُمُ الْغَالِبُونَ». علیرضا با شروع جنگ تحمیلی به پیروی از برادر شهیدش «موسی رمضان پور» به سوی میدان نور به سوی جبهه تاخت مدت ها در کنار لشکر ۲۵ کربلا جنگید. دلآوری ها و حماسه ها آفرید و سرانجام در اولین روز از خردادماه سال ۱۳۶۵ در عملیات غرور آفرین کربلای یگ در منطقه ی مهران بر اثر اصابت ترکش به ناحیه ی سر به سوی معبود یگانه ی خویش هجرت کرد. هجرتی ابدی و دور از هرگونه تلخ کامی روزهای فرا. و آرام گرفته در مقام قرب و فراغ. در سرزمین امن و آسایش: «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينُ».

خوشا آنانکه بار زندگی را \*\*\* کشیدند و نرنجیدند و رفتند  
ز کالاهای این آشفته بازار \*\*\* شهادت را پسندیدند و رفتند  
نگردیدند هرگز گرد دنیا \*\*\* ز دنیا آخرت چیدند و رفتند  
(داریوش ریزوندی)

داریوش ریزوندی در اولین روز شهریور ۱۳۳۶ در شهرستان اسلام آباد به دنیا آمد. او که اولین فرزند خانواده بود تحصیلاتش را با مدرک دیپلم دانشسرای مقدماتی در رشته ی علوم تجربی به پایان برد. آنگاه در نظام آموزش و پرورش به عنوان معلم رسمی بخش دولتی مشغول خدمت شد. سپس به ورزش کشتی روی آورد و در مسابقات کشتی فرهنگی روستایی که در سال ۱۳۵۴ برگزار شد، مقام اول را به دست آورد. در سال ۱۳۵۵ در مسابقات کشتی جوانان ایران به مقام قهرمانی دست یافت. پس از آن در مسابقات کشتی خانه ی جوانان در سالهای ۵۵ و ۵۶ مقام اول را کسب کرد. سال ۱۳۵۷ در رقابتهای کشتی آموزشگاه های ایران باز هم موفق به کسب مقام اول شد. سپس ازدواج کرد و صاحب یگ دختر شد. سال ۱۳۵۹ در مسابقات انتخابی کشتی بزرگداشت شادروان تختی مقام اول را به دست آورد. با شروع جنگ تحمیلی داریوش همراه لشکر ۲۷ محمد رسول آ... رهسپار جبهه های نبرد شد. مدتی بعد در جریان ماجرای بیونج به اسارت نیروهای عراقی درآمد اما باهوش و درایتی که داشت موفق به فرار شد و توانست خود را به نیروهای ایرانی برساند. سال ۱۳۶۰ در مسابقات قهرمانی یادبود شهید عطری با غلبه بر همه ی حریفان بار دیگر موفق به کسب مقام اول شد. سپس به جبهه بازگشت و این بار معاونت فرماندهی گردان مالک اشتر را به او سپردند. داریوش ریزوندی سرانجام در دهمین روز از مهرماه ۱۳۶۱ طی عملیات مسلم بن عقیل در سومار بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در مزار شهدای اسلام آباد غرب به خاک سپردند.

(یداله فیضی سرایدشتی)

یدا... فیضی سرایدشتی در آغاز اسفندماه ۱۳۳۹ در تهران متولد شد. او که دومین فرزند خانواده بود،

پس از به پایان بردن دوره ی ابتدایی به ورزش روی آورد و از آن میان کشتی را برگزید. یداً... به خاطر علاقه و استعدادی که داشت، خیلی زود با فنون کشتی آشنا شد و توانست در رقابت هایی که بین کشتی گیران انجام می شد، شرکت کند. البته او در تمام طول این مدت تحصیل را فراموش نکرد و با علاقه درسش را ادامه می داد. در سال ۱۳۵۶ یداً... در رقابت های کشتی بزرگسالان که در سطح استان تهران برگزار می شد، شرکت کرد و توانست مقام سوم را از آن خود کند با شروع زمزمه های انقلاب، یداً... نیز که در سال سوم متوسطه تحصیل می کرد همچون خیلی از دانش آموزان دیگر، تحصیل را رها کرد و به صف مبارزین پیوست چرا که معتقد بود تلاش برای براندازی رژیم فاسد پهلوی از درس خواندن مهمتر است و برای تحصیل همیشه فرصت هست. انقلاب که پیروز شد یداً... به عضویت بسیج درآمد و فعالیت های خود را در زمینه های فرهنگی و مذهبی آغاز کرد. در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی یداً... لباس رزم پوشید و همراه لشکر ۲۷ محمد رسول آ... به جبهه شتافت. او چندین ماه شبانه روز در کنار دیگر رزمندگان جنگید تا اینکه در هجدهمین روز از آبانماه سال ۱۳۶۱ بهوسیله ی تیم مستقیم تانک در سومار به شهادت رسید. او را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

یارب، سببی که گفتگوی تو کنم\*\*\* از غیر بریده، دل به سوی تو کنم  
بردار زدوش خسته ام بار گناه\*\*\* تا همچو نسیم رو به کوی تو کنم  
(مشفق کاشانی)  
(غلامرضا سلحشور)

غلامرضا سلحشور در پانزدهمین روز از خرداد ۱۳۴۲ همزمان با قیام مردم، در شهرستان رشت متولد شد. او که دومین فرزند خانواده بود، تحصیلات خود را در رشته ی اتومکانیک با مدرک دیپلم به پایان برد. سپس به ورزش کشتی روی آورد و با جدیت به یادگیری فنون آن پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران پیوست و در شهرستان قم مشغول به خدمت شد. غلامرضا هر روز پیش از پیش مدارج ترقی را طی می کرد تا اینکه در کشتی جام شهید ناطق نوری دو بار صاحب مقام اول شد و پس از آن در وزن ۷۴ کیلوگرم در سال ۶۳ به کسب عنوان قهرمانی جوانان کشور نایل آمد. سپس ازدواج کرد و صاحب پسری شد. مدتی بعد غلامرضا نیز همراه لشکر ۲۱ عاشورا عازم جبهه شد و در آنجا به عنوان آر.پی.جی زن مشغول جنگ شد تا اینکه سرانجام در بیست و پنجمین روز از فروردین ۱۳۶۷ بر اثر واژگون شدن خودرو دچار ضربه ی مغزی شد و در منطقه ی فاو به شهادت رسید. او را در گلزار شهدای علی بن جعفر در قم به خاک سپردند.

به یاد پیکر پاکت هزار چشمه ی زخم\*\*\* درون سینه ی سنگ مزار خواهد ماند  
به یادت ای گل پرپر، گل همیشه بهار\*\*\* همیشه باغ دلم داغدار خواهد ماند  
(قیصر امین پور)  
(یوسف شربتی)

یوسف شربتی در روز سوم مردادماه سال ۱۳۴۲ در یک خانواده کشاورز و مذهبی در شهرستان بندرگز به دنیا آمد و پس از طی مراحل مختلف تحصیلی تا سوم راهنمایی تحصیلش را رها کرد و به شو خدمت به اسلام و کشور لباس مقدس سربازی را بر تن کرد. وی پس از گذراندن دوره آموزشی برای ادامه خدمت به زاهدان اعزام شد و در راه دفاع از اسلام دلاوری های فراوانی از خود نشان داد.

یوسف شربتی علاوه بر اینکه در عرصه اخلاقی اسلامی و معنویت پهلوانی سترگ بود، در عرصه جسمانی هم پهلوانی صاحب نام محسوب می گشت. وی در رشته کشتی موفقیت های چشمگیری به دست آورده بود و با اینکه از او می خواستند که بیشتر در یادگان بماند و در مسابقات مختلف کشتی گیری شرکت کند اما او همواره ترجیح می داد که در خط مقدم جبهه باشد و با دشمن متجاوز پنجه در پنجه بیفکند. سرانجام در همین میدان در روز ۱۳۶۱/۱۰/۲۱ در منطقه میمک به دیدار خدایش شتافت.

شهید شربتی نسبت به انجام فرایض دینی بسیار حساس بود. اهل زهد و تعبد و پیرو صاد ولایت فقیه و گوش به فرمان امام و مقتدای خویش بود و شعار «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمین را نگه دار» همواره ورد زبانش بود.

یاد و نامش گرامی باد  
(محمود شهبازی)

محمود شهبازی در اولین روز از بهار ۱۳۳۸ همراه با شکوفه کردن درختان در شهرستان اسلام آباد

متولد شد. او که هفتمین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را در رشته ی ادبیات با مدرک دیپلم دانشسرای مقدماتی به پایان رساند. سپس به استخدام نظام آموزش و پرورش کشور درآمد و به عنوان معلم مشغول آموزش و تدریس شد. او که از چندین سال پیش به کشتی روی آورده و در سال ۵۶-۵۷ در مسابقات کشتی جوانان ایران به مقام قهرمانی دست یافته بود، در کنار تدریس از ورزش نیز غافل نماند و در سال ۱۳۵۹ در مسابقات بزرگداشت شادروان تختی نیز به مقام نخست دست یافت. در سال ۱۳۶۰ یک دوره مسابقات کشتی برای گرامیداشت یاد شهید عطری برگزار شد که محمود نیز در آن شرکت کرد و به مقام دوم رسید. پس از آن رهسپار جبهه های نبرد شد و در جبهه فرماندهی گردان مالک اشتر را برعهده گرفت. او شبانه روز در کنار دیگر رزمندگان جنگید تا اینکه سرانجام در دهم مهرماه ۱۳۶۱ در منطقه ی سومار طی درگیری با مزدوران بعثی عراق بهوسیله ی نازجک به شهادت رسید. پیکر وی را در گلزار شهدای اسلام آباد غرب به خاک سپردند.

باید امشب بروم

باید امشب چمدانی را که به اندازه ی پیراهن تنهایی من جا دارد،

بردارم

و به سمتی بروم که درختان حماسی پیداست

روبه آن وسعت پی‌واژه که همواره مرا می خواند.

(سهراب سپهری)

(منصور عبادی)

منصور عبادی در آخرین روز از فروردین ۱۳۴۳ در تهران متولد شد. او که پنجمین فرزند خانواده بود تحصیلاتش را در سن هفت سالگی آغاز کرد. او پس از به پایان بردن دوره ی ابتدایی و راهنمایی به ورزش کشتی روی آوردن و با علاقه ی بسیار آن را پی گیری کرد تا اینکه به عضویت باشگاه استقلال تهران درآمد. منصور پس از آن در مسابقات کشتی نوجوانان که در سطح تهران برگزار می شد، شرکت کرد و برنده ی چندین مدال شد. با شروع جنگ تحمیلی، منصور نیز در تب و تاب رفتن افتاد. چند وقتی به اصرار اطرافیان دندان روی جگر گذاشت. می خواست درسش تمام شود و پس از آن رهسپار دیار عاشقان گردد اما بالأخره هم طاقت نیاورد. درسش را در سال سوم متوسطه علوم تجربی نیمه کاره رها کرد و عاشقانه به جبهه شتافت. او چندین ماه به عنوان آرپی.جی زن در کنار دیگر رزمندگان جنگید و مدتی بعد به سمت معاونت دسته منصوب شد. سرانجام در بیست و چهارم فروردین ۱۳۶۲ در حالی که تنها نوزده بهار از زندگیش سپری شده بود، ترکشی به سرش اصابت کرد و در منطقه ی عملیاتی فکه، طی عملیات پیروزمندانه ی والفجر یک به شهادت رسید. شهادت او را در تاریخ ۷۲/۱۲/۱ به اطلاع خانواده اش رساندند. سپس او را در بهشت زهرا دفن کردند.

ای لاله آرمیده در خاک خموش\*\*\*مضمون سخن تویی و معنای خروش

هم سینه به سینه نقش شد قصه ی تو\*\*\*هم رایت سرخ تو رود دوش به دوش

(سپیده کاشانی)

-۴۸-

(حسن علیدخت)

حسن علیدخت در دهمین روز از اردیبهشت ماه ۱۳۴۳ در روستای «مل کش» از توابع شهرستان بجنورد به دنیا آمد. او که دومین فرزند خانواده بود، پس از به پایان بردن دوره ی ابتدایی و راهنمایی وارد دبیرستان شد و برای ادامه تحصیل رشته ی علوم تجربی را برگزید. سپس به کشتی روی آورد و پس از مدت کمی جزو مطرح ترین کشتی گیران شهرستان بجنورد شد. حسن پس از به دست آوردن مقام قهرمانی کشتی در شهرستان بجنورد به رقابتهای استانی راه یافت و در آنجا هم با غلبه بر همه ی حریفان مقام قهرمانی را از آن خود ساخت. سپس به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست و به عنوان سرباز وظیفه ی بخش دولتی همراه تیپ ۸۴ خرم آباد عازم جبهه شد. حسن علیدخت سرانجام در یازدهمین روز از خردادماه ۱۳۶۳ در منطقه ی قلاویزان مهران طی درگیری با نیروهای منفور ضدانقلاب در سن بیست سالگی به درجه ی رفیع شهادت رسید. پیکر پاک وی را در سبزوار به خاک سپردند.

دیدار تو را به شو خواهم کوشید\*\*\*چون جامه ی تازه ایت خواهم پوشید



گر آتش صد هزار دوزخ باشی\*\*\*ای مرگ! تو را چو آب خواهم نوشید  
(حسین اسرافیلی)

(اژدر فرجامی هره دشت)

اژدر فرجامی هره دشت در نهم مرداد ۱۳۴۳ در شهرستان تالش متولد شد. او که ششمین فرزند خانواده بود، تحصیلات خود را تا سال دوم راهنمایی دنبال کرد. سپس به ورزش کشتی روی آورد و با مهارت و استعدادی که از خود نشان داد، خیلی زود مورد توجه مربیان و کارشناسان کشتی قرار گرفت. با پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت بسیج درآمد و فعالیت های مذهبی خود را آغاز کرد. اژدر فرجامی در وزن ۶۸ کیلوگرم مقام اول کشتی را بین شهرهای هشتپر، تالش، ماسال و رضوانشهر به دست آورد.

-۴۹-

سپس همراه لشکر ۱۶ عازم جبهه شد و مشغول جنگ با کفار بعثی شد. او سرانجام در دهمین روز از اردیبهشت ۱۳۶۱ در منطقه ی عملیاتی حمیدیه اهواز طی عملیات بیت المقدس مورد اصابت ترکش خمپاره دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در امامزاده آستارا به خاک سپردند. وی در وصیت نامه ی خود چنین نگاشته است:

با درود فراوان بر رهبر انقلاب اسلامی و سلام بر ملت شهیدپرور ایران و سلام بر پدر و مادر گرامی! می دانید که مردن حق است و همه خواهند مرد و همچنانکه در قرآن آمده است «انالله و انا الیه راجعون» پدرجان شهید شدن من صددرصد است و یک درصد هم امکان بازگشت به خانه را ندارم و می دانم که ایمان شما آنچنان ضعیف نیست که برای از دست دادن پسر خودتان گریه کنید و آنهم که در راه خداوند متعال و در راه پیروزی اسلام و بر کفر و پشتیبانی از ولایت فقیه که عاشقانه و آگاهانه راه جهاد و شهادت را انتخاب کرده است. من راه شهادت را انتخاب کرده ام تا شاید خون من جوششی در جامعه بهوجود آورد و همگی در راه پیروزی اسلام قیام کنند. در آخر از پدر و مادر و دوستان می خواهم که من را حلال کنید. والسلام

(حسین فجه ای)

حسین فجه ای در چهاردهمین روز از شهریور ۱۳۳۷ در «لنجان» اصفهان در یک خانواده ی کشاورز و مذهبی به دنیا آمد. او که به رشته ی ورزشی کشتی علاقه داشت، تصمیم به ادامه ی آن گرفت و با جدیت و پشتکار به یادگیری فنون آن پرداخت تا اینکه در وزن ۴۸ کیلوگرم در مسابقات قهرمانی آموزشگاه ها و انتخابی استان اصفهان به مقام قهرمانی دست یافت. حسین تحصیلات خود را در سال دوم متوسطه نیمه کاره رها کرد و ترجیح داد بیشتر به ورزش بپردازد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حسین به خاطر عشق و علاقه ای که به اسلام و انقلاب داشت، وارد کمیته ی انقلاب شد و با فعالیت چشمگیری شروع به کار کرد. بعد از مدتی خدمت در سپاه و گذراندن دوره ی نظامی، به عنوان مسوول یک گروه در

-۵۰-

سندج به مأموریت رفت. سپس به فرماندهی عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زرین شهر منصوب شد. با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه شد و در آنجا مسوولیت توپخانه ی سپاه را برعهده گرفت. حسین پس از چند ماه به زرین شهر برگشت و این بار حکم فرماندهی عملیات سپاه در «مریوان» را به دستش دادند. حسین برای انجام مأموریت تازه اش به مریوان رفت. مدتی بعد از او خواستند فرماندهی عملیات سپاه دزلی را برعهده بگیرد و حسین که جز خدمت به انقلاب هدفی نداشت، این وظیفه را قبول کرد و به انجام آن همت گماشت. حسین چندماه بعد به جبهه بازگشت و فرماندهی عملیات محمد رسول آ... در غرب کشور را برعهده گرفت. او در عملیات فتح المبین و عملیات های متعدد دیگری نیز حضور داشت و حماسه می آفرید تا اینکه سرانجام در شانزدهمین روز از اردیبهشت ۶۱ طی حمله ی بزرگ و پیروزمندانه ی آزادسازی خرمشهر به فیض عظیم شهادت نایل آمد. او را در «زرین شهر» به خاک سپردند.

این پرستوها که خون پر می زند در بالشان\*\*\*عشق و مستی اوج می گیرند با اقبالشان  
خاک این ویرانه را با شور خود جان داده اند\*\*\*تا بهاری مهربان آید به استقبالشان

(شارخ تندرو صالح)

(جهانبخش لرستانی)

جهانبخش لرستانی در هفتمین روز از شهریور ۱۳۴۲ در شهرستان کرمانشاه متولد شد. او که اولین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش در رشته ی اقتصاد با مدرک دیپلم به پایان رساند. آنگاه به ورزش کشتی روی آورد و در مسابقات کشتی نوجوانان ایران به مقام دوم دست یافت. جهانبخش تیم کشتی ناحیه را ۳ بار به قهرمانی و ۲ بار به نیاب قهرمانی کشور رساند. سپس به ارتش پیوست و در هنگ ژاندارمری مشغول به کار شد تا اینکه به درجه ی ستوان دومی ارتقا یافت. جهانبخش در سال ۱۳۶۰ در مسابقات جوانان باختران صاحب عنوان قهرمانی شد. سپس ازدواج کرد که حاصل این ازدواج یک دختر و یک

-۵۱-

پسر بود. آنگاه به جبهه رفت و مسئولیت فرماندهی دسته ی شناسایی را برعهده گرفت تا اینکه سرانجام در آخرین روز از تیرماه ۱۳۶۷ در سن بیست و پنج سالگی طی درگیری با نیروهای بعثی در منطقه ی ایلام بر اثر اصابت ترکش توپ عراقی به شهادت رسید و «روزی خور» ابدی خوان نعمت الهی گردید که فرمود:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.»

یعنی: گمان مبر آنان که در راه حق شهید شده اند، مرده اند بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.

(علیرضا مازنی)

علیرضا مازنی در اولین روز از بهار ۱۳۴۶ در شهر سرسبز و زیبای نوکنده از توابع گرگان متولد شد. او که دومین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را در سال پنجم ابتدایی رها کرد و به ورزش کشتی روی آورد. او به خاطر علاقه و استعدادی که در این رشته داشت، خیلی زود با فنون آن آشنا شد و مهارت لازم را برای شرکت در مسابقات کشتی نوجوانان استان به دست آورد و صاحب مقام قهرمانی شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، علیرضا به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست. در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی به جبهه های نبرد شتافت و به دفاع از مرزهای کشورش پرداخت و آنقدر در این کار غر شد که گذشت زمان را متوجه نبود. او پس از سال های حضور مداوم در جبهه های جنوب و غرب کشور در بیست و نهمین روز از فروردین ۱۳۶۷ در سن بیست و سه سالگی بر اثر اصابت ترکش به پا و شکم در شبه جزیره ی فاو به دست نیروهای متجاوز آمریکایی به شهادت رسید. او را در امامزاده حبیب آ... نوکنده به خاک سپردند.

ای آمده گل های بهاری زسفر \*\*\*دارید به برگ برگ خود عطر ظفر  
بر مقدمات هزار دامن گل سرخ \*\*\*پاشند زخون دل، هزاران مادر

-۵۲-

(سپیده کاشانی)

(عبداله مختاری)

در دهمین روز از خرداد سال ۱۳۴۵ در روستای «لاور خشت» شهرستان «اشکنان» پسری متولد شد که نامش را عبدا... گذاشتند. عبدا... تحصیلاتش را در سال پنجم ابتدایی نیمه کاره رها کرد و به کشتی روی آورد. او با جدیت و پشتکار کشتی را ادامه داد تا اینکه در رقابتهای بین باشگاه ها و آموزشگاه های کشور بر همه ی حریفان غلبه کرد و عنوان قهرمانی را از آن خود ساخت. سپس به ورزش باستانی روی آورد و وارد گود شد. انقلاب اسلامی که پیروز شد، عبدا... به ارتش پیوست و مدتی به عنوان مربی کشتی در ارتش مشغول به آموزش بود تا اینکه به درجه ی سرهنگی ارتقاء یافت. در مهرماه ۱۳۵۹ با رسیدن خبر حمله ی دولت متجاوز عراق به خاک ایران عبدا... مختاری نیز به صفوف رزمندگان پیوست و تکبیرگویان به جبهه شتافت. او پس از ماه ها جنگیدن سرانجام در دوازدهم مهرماه ۱۳۶۱ در جبهه ی کرخه نور هنگامی که قصد کمک به یک واحد زرهی را داشت، توسط دشمن محاصره شد و به درجه ی رفیع شهادت رسید.

(اسداله مسافری کیلاکلی)

اسدا... مسافری کیلاکلی در شانزدهمین روز از خردادماه ۱۳۴۱ در شهرستان سرسبز و زیبای لاهیجان متولد شد. او که سومین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را با مدرک دیپلم در رشته ی علوم انسانی به پایان برد و به ورزش کشتی روی آورد. او در مسابقات قهرمانی گیلان در وزن ۵۲ کیلوگرم به مقام قهرمانی رسید و در رقابت های یازده جانبه ی نور موفق به دریافت مدال طلا گردید. او که با درجه ی

گروهیان دومی به خدمت مقدس سربازی رفته بود، همراه لشکر ۲۸ کردستان از شهرستان سنندج عازم جبهه شد و در یازدهمین روز از فروردین ۱۳۶۵ در منطقه ی مریوان بر اثر ریزش سنگ و ماندن در زیر آوار به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در کیاکلايه به خاک سپردند.

-۵۳-

(اصغر منافی زاده)

اصغر منافی زاده در بیست و یکم تیرماه ۱۳۳۴ در شهر تهران در خانواده ی مذهبی دیده به جهان گشود. او تحصیلاتش را در رشته ی علوم تجربی با مدرک دیپلم به پایان برد. سپس به کشتی روی آورد و به آموختن فنون آن مشغول شد. اصغر با علاقه و استعدادی که داشت خیلی زود به موفقیت دست یافت و در مسابقات کشتی فرنگی در سال ۱۳۵۲ در وزن ۵۲ کیلوگرم رتبه ی سوم را کسب کرد و مدال درجه سه دریافت نمود. سال ۱۳۵۴ در مسابقه ی انفرادی کشتی فرنگی آموزشگاه های ناحیه ۷ در وزن ۵۷ کیلوگرم به مقام اول دست یافت. در سال ۱۳۵۵ در مسابقه ی کشتی فرنگی باشگاه های عمومی و اختصاصی در وزن ۵۷ کیلو حائز مقام دوم شد و مدال درجه دو گرفت. سپس در مسابقات کشتی فرنگی قهرمانی بزرگسالان تهران در وزن ۵۷ کیلوگرم، بار دیگر به مقام اول دست یافت و صاحب مدال درجه یک گردید. سال ۱۳۵۶ در مسابقات کشتی فرنگی قهرمانی جوانان ۱۶ تا ۲۰ ساله ایران در وزن ۵۷ کیلوگرم شرکت کرد و توانست مقام اول را به خود اختصاص دهد و مدال درجه یک دریافت نماید. آن گاه در مسابقات کشتی فرنگی قهرمانی ایران که در یزد برگزار می شد شرکت کرد و بار دیگر مقام اول را به دست آورد و صاحب مدال درجه یک شد با پیروزی انقلاب اسلامی اصغر نیز به بسیج پیوست و فعالیت های فرهنگی - مذهبی خود را در مساجد آغاز نمود. در گرماگرم همین روزها بود که برادرش «محسن» که تنها نوزده بهار از زندگیش سپری شده بود، به دست منافقین به شهادت رسید اما اصغر با بردباری این درد جانکاه را تحمل نمود و در جواب تسلیت دوستان و آشنایان می گفت:

اگر ما خونمان را ندهیم، پس کشتی این انقلاب را چه کسی باید به ساحل برساند!؟

اصغر که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمده بود، به عنوان معلم ورزش مشغول به تدریس در مدارس شد. شاگردانش برای او احترام خاصی قایل بودند و او را مثل برادر بزرگتر خود می دانستند و دوستش داشتند. اصغر نیز متقابلاً به آنها احترام می گذاشت و علاقه ی

-۵۴-

عجیبی به شاگردان نوجوان خود داشت و می گفت:

نوجوانان مانند خمیر مجسمه سازی هستند و به هر شکل که سازنده ی آن بخواهد درمی آیند. پس اگر نوجوانان و جوانان درست تربیت شوند، جامعه به سوی تکامل خواهد رفت.

اصغر که ورزش کشتی را در باشگاه شهید «مرغوبکار» شروع کرده بود، در مسابقات قهرمانی شکور که در شهرستان رشت و یزد برگزار می شد، توانست به موفقیت های قابل توجهی دست یابد. او در باشگاه استقلال جنوب کشتی می گرفت. مربیانش از او کاملاً رضایت داشتند و وی را شخصی متواضع، متدین، مؤدب، متین و باصفا می شناختند که هیچ گاه صدایش را برای دیگران بلند نمی کرد. در شهریور ۱۳۵۸ اصغر در مسابقه های انتخابی همه را با برتری شکست داد و جواز شرکت در یک مسابقه ی بین المللی درجه اول را دریافت کرد و به همراه دیگر منتخبین و بزرگانی چون «حسین تورانیان»، «هاشم کلاهی»، «کبابی» و... عازم شوروی شد. در اولین دوره یک کشتی گیر اهل شوروی رویاروی او قرار گرفت و آمادگی اصغر چنان بود که با حملات پی در پی چنان عرصه را بر حریف تنگ کرد که داوران روسی، کشتی گیر خود را سه خطاره کردند. در دوره ی دوم کنستانتین از ارمنستان شوروی مقابلش قرار گرفت که او هم با ضربه فنی از میدان خارج شد. در سومین دوره نیز کشتی گیر دیگری از شوروی به نام «سرمتو» انتظار اصغر را می کشید. اصغر با پیروزی در این رقابت راهی فینال شد. در فینال حریفی نامدار و صاحب عنوان به نام «فیلا» قهرمان اروپا انتظارش را می کشید که در پایان این مبارزه، اصغر صاحب مقام دوم شد و مدال نقره جی جام «پادوبنی» را از آن خود کرد. در اسفندماه همان سال، مسابقه های انتخابی تیم ملی برای شرکت کشتی گیران فرنگی ایران در جام «نیکلاپتروف» انجام می شد. شادروان «حسین شاکری» قهرمان سرشناس خوزستانی و «کیوان بهروزمنش» حریفان آشنا و مدعی ۵۷ کیلو بودند، ولی آن که بر سکوی قهرمانی ایستاد، اصغر بود. اصغر الگویش را همیشه در چهره و مرام شهید تختی می دید. او هرگاه در مسابقه ای عنوان قهرمانی را به دست می آورد یا در مسابقات خارجی به مقامی می رسید، دیر

-۵۵-

وقت به خانه می آمد. یک روز چند تن از دوستانش علت این امر را جویا شدند و او در جواب گفت: نمی خواهم تشویق دوستانم باعث شود که تابع نفسم شده و در خود احساس غرور بکنم. اصغر هیچ گاه خود را نمی گرفت و به خود اجازه نمی داد طوری رفتار کند که مردم فکر کنند او گرفتار غرور شده است. همیشه می گفت:

مگر قهرمانی چقدر دوام خواهد داشت؟ مگر قهرمانی تا چه زمانی برای آدمی باید ادامه داشته باشد؟ قهرمانی حد و مرزی دارد اما چیزی که باید برای انسان بماند، پهلوانی و جوانمردی است. مگر تختی به جز این بود؟ مگر تختی در پی کسب هر عنوان جهانی، فردایش در کوچه و بازار نشست و برخاست نمی کرد؟ پس از شهادتش چه از او مانده است؟ نامی پرآوازه و پرمعنا. جهان پهلوان تختی! در پلیون بلغارستان دو حریف صاحب عنوان جهانی، شانسی برای صعود اصغر باقی نگذاشتند. در سال ۱۳۶۰ یعنی دو سال بعد در مسابقه های قهرمانی ایران، اصغر بار دیگر گوی سبقت را از دیگران ربود و با پیروزی بر همه ی مدعیان بار دیگر به مقام اول کشتی رسید. سپس در مسابقات کشتی فرنگی شهید مرغوبکار در وزن ۶۲ کیلوگرم مقام سوم را به دست آورد. آن گاه در مسابقات تیمی والیبال آموزشگاه های ناحیه ی ۱۶ تهران در سال تحصیلی ۶۱-۶۰ به مقام اول دست یافت و باز در همان سال در مسابقه ی تیمی بسکتبال آموزشگاه های ناحیه ۱۶ صاحب مقام دوم شد. در سال ۶۰ اصغر موفق به گذراندن دوره ی داور فدراسیون کشتی ایران شد و گواهی نامه ی داور را دریافت نمود. در سال ۱۳۶۱ نیز موفق به دریافت گواهینامه ی داور درجه ۳ فدراسیون والیبال گردید. سپس ازدواج کرد و صاحب یک دختر شد. با شروع جنگ تحمیلی، اصغر نیز همراه دیگر بسیجیان داوطلبانه راهی جبهه های نبرد شد. او سه سال دلیرانه جنگید. سپس به تهران بازگشت و دوباره روی تشک مبارزه ظاهر شد. البته حضور او این بار نه در ۵۷ کیلو و نه در ۶۲ کیلو بود، بلکه به عنوان یک ۶۸ کیلو به روی صحنه آمد. خیلی ها اعتقاد داشتند که او کاری از پیش نخواهد برد ولی او توانست با مقام سوم به مسابقه های

-۵۶-

بین المللی ۲۲ بهمن پا بگذارد و خاطره ی مبارزه ی او با حریفان ترك و ایتالیایی آخرین نشانه های قهرمانی او در صحنه ی ورزش بود. اصغر روزی که برای تمرین به باشگاه استقلال جنوب رفته بود، پس از تمرین با بچه ها خداحافظی کرد. از همه حلالیت خواست و گفت:

این بار به من الهام شده که شهید می شوم چون خواب آقا را دیده ام. البته من از این شانس ها ندارم ولی می دانم که ما پیروزیم و خون های ما و امثال ما که قابل این انقلاب را ندارد. چون آیندگان ما باید از این انقلاب بهره ببرند و خون ما درخت انقلاب را پر بارتر خواهد کرد.

سپس از دوستانش خواست از جانب او از همه ی آنهایی که فرصت دیدارشان را نداشته، عذر بخواهند که نتوانسته با آنها خداحافظی کند. او آن روز خیلی عجله داشت که به خانه برود چرا که فردایش عازم جبهه بود. فردای آن روز اصغر به جبهه رفت و این بار در گردان طرح لبیک یا خمینی مشغول به خدمت شد. اصغر در مورد امام می گفت:

خداوند تا انقلاب حضرت ولی عصر (عج) حفظش کند. این پیرمرد ۸۵ ساله چنان مشت محکمی بر دهان ابرقدرت هازد که ندانسته اند از کجا خورده اند. آرزوی زیارتش را دارم و جانم را فدایش می کنم. او ما را به آزدگی رساند و انسانیت را بر ایمان به ارمغان آورد. چپاولگران را از مملکت اسلامی مان راند. اسلام را دوباره زنده کرد. جوان های ما را از انحراف نجات داد و نمونه اش جبهه های جنگ است. ببینید چگونه فوج فوج به جبهه ها روان هستند.

اصغر در جبهه بود که خبردار شد «مرادعلی شیرانی» مسؤولیت فدراسیون کشتی را برعهده گرفته است و تصمیم گرفت نامه ای برای او بنویسد. پس قلم و کاغذ برداشت و شروع به نوشتن کرد:

بسم ا... الرحمن الرحیم

با درود و سلام به خدمت امام امت و آرزوی پیروزی رزمندگان اسلام و آرزوی طول عمر برای امام عزیز. خدمت برادر «مرادعلی شیرانی». سلام و آرزوی موفقیت کامل شما برادر عزیزم را در قبال

-۵۷-

مسئولیت حساسی که با موقعیت فدراسیون کشتی و جامعه ی ورزش برعهده گرفتید. بنده ی حقیر وقتی از خیر مسئولیت شما آگاه شدم نسبت به شناختی که از شما داشتم بی نهایت خوشحال شدم و خود را کوچکتر از آن می دانم که بخواهم چند مسأله را به عنوان تذکر و توصیه بنویسم، ولی حداقل می توانم در این محیط الهی برای شما برادر عزیز آرزوی موفقیت کامل در جهت پیشبرد اهداف خدایی را داشته باشم. برادر شیرانی من در حالی برای شما نامه می نویسم که همه رزمندگان و خودم آماده برای عملیات هستیم و در حالی نیستیم که بتوانم خوب فکر کنم ولی با این وجود با شناختی که از شما برادر عزیزم دارم لازم دانستم که این نامه ناقابل را برای شما بنویسم. برادر «مرادعلی شیرانی»، در انجام مسئولیتی سنگین که قبول کردید فقط رضای خدا را در نظر بگیرید و سعی کنید با توکل به آ... با فساد موجود در جامعه ی ورزش به خصوص رشته ای که به شما محول شده تا حد امکان مبارزه کنید و انشاءآ... روزی برسد که خواسته ی شهید مظلوم بهشتی و رجائی و دیگر شهیدان از نظر ورزش به تحقق برسد و تمام معیارها از نظر انتخاب ورزشکاران و مربیان و به طور کلی مسئولیتی که به شما برادر عزیز تحویل گشته در جهت رضایت خدا باشد و فقط پیشبرد ورزش را به هر راه و شیوه در نظر نگیرید بلکه باید در دو بعد به طریق خیلی جدی کار شود و نباید در یکی از آنها سستی کرد.

برادر شیرانی من باز هم از خدای متعالی برای شما و همچنین برای برادر ارجمند داوودی شمسی در انتخاب شما برای پیشبرد اهداف اسلام عزیز، آرزوی پیروزی می کنم. ان شاءآ... بتوانیم بهوسیله ورزش خدمت به اسلام کنیم و دین خود را نسبت به انقلاب اسلامی و شهیدان ادا کرده باشیم. با آرزوی موفقیت رزمندگان اسلام و طول عمر امام امت، همه ی شما مسئولین و خدمتگزاران صدیق ورزش را به خدا می سپارم.

جنگ جنگ تا رفع فتنه - امام را دعا کنید

من آ... توفیق - برادر شما - اصغر منافی زاده - ۶۳/۱۲/۱۹

-۵۸-

اصغر منافی زاده سرانجام در بیست و دوم اسفند ۱۳۶۳ طی عملیات بدر در جزیره ی مجنون بهوسیله ی ترکش خمپاره ی ۱۲۰ در قایق به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

شهید از نگاه دیگران

... شهید اصغر منافی زاده همیشه سعی داشت به فقیر و فقرا با اندک درآمدش و پولی توجیبی که داشت کمک کند و آنهم نه به صورت علنی بلکه به صورت پنهانی.

«یکی از دوستان شهید»

شهید اصغر منافی زاده هر وقت که صاحب مدال و عنوان قهرمانی می شد دیروقت به خانه می آمد. وقتی از او سوال کردم که چرا دیر به خانه می آیی؟ گفت: نمی خواهم تشویق دوستانم باعث شود تابعی قسم شده و احساس غرور بکنم.

«یکی از دوستان شهید»

(علی اکبر نجفی تیرتاشی)

علی اکبر نجفی تیرتاشی در بیستم دی ماه ۱۳۲۹ در شهرستان بهشهر به دنیا آمد. او که چهارمین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را تا ششم ابتدایی (قدیم) ادامه داد. سپس به کشتی روی آورد و آن را با جدیت ادامه داد تا اینکه در مسابقات کشتی جام گندم طلایی در سال ۱۳۴۵ به مقام قهرمانی دست یافت. او همیشه در میادین ورزشی (سنتی) حاضر بود و در میدان تشک کشتی در رقابت های شرکت های تعاونی روستایی در سطح کشور مقام دوم را کسب کرد. چندین بار هم در شهرستان مقام آورد. سپس ازدواج کرد و صاحب دو دختر و دو پسر شد. با پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت بسیج درآمد. در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی همراه دیگر رزمندگان عازم جبهه شد و به عنوان تک تیرانداز در بیرون راندن دشمن متجاوز از خاک ایران دلاورانه همت گماشت تا اینکه سرانجام در

-۵۹-

دومین روز از بهار ۱۳۶۱ ترکشی به سرش اصابت کرد و او در عملیات فتح المبین در منطقه ی شوش به درجه ی رفیع شهادت رسید.

...  
 من از ابتدای تو فهمیده بودم  
 که يك روز خورشید را خواهی آورد  
 دریغا تو رفتی!  
 هراسی ندارم، مهم نیست ای دوست  
 خدا دست های تو را  
 منتشر کرد.  
 (سلمان هراتی)  
 (محمدعلی هفت تنانیاں)

محمدعلی هفت تنانیاں در اولین روز از شهریور ۱۳۴۱ در شهرستان دزفول دیده به جهان گشود. او که دهمین فرزند خانواده بود، پس از به پایان بردن دوره ی دبیرستان و اخذ مدرک دیپلم در رشته ی علوم تجربی به سپاه پاسداران اسلامی ایران پیوست و در این نهاد مقدس مشغول به خدمت شد. او که به ورزش کشتی علاقه مند بود، توانست با پشتکار و اراده به مقام قهرمانی در استان دست یابد. آنگاه به خدمت جهاد سازندگی درآمد و برای کمک به روستاها رفت. البته در تمام این مدت از ورزش نیز غافل نبود و آن را با جدیت دنبال می کرد تا بدانجا که مقام قهرمانی در رقابت های کشوری را از آن خود ساخت. با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ محمدعلی به لشکر ۷ ولی عصر پیوست و عازم جبهه شد. ماه ها در کنار گردان بلال جنگید تا اینکه سرانجام در بیست و ششمین روز از بهمن ۱۳۶۰ در جبهه ی شوش ترکیبی به بدنش اصابت کرد و او را به شهادت رساند. وی را در «شهیدآباد» شهرستان

-۶۰-

دزفول به خاک سپردند.

والیبال:

- ۱- سعید ابوالحسنی
  - ۲- محمود آژدری
  - ۳- محمدکریم پیرحاتی
  - ۴- محمدرضا حسین بیگی
  - ۵- مرتضی دار آفرین
  - ۶- رسول رهبر الوندی
  - ۷- منصور قافله باشی
- (سعید ابوالحسنی)

سعید ابوالحسنی در بیست و نهم شهریور ۱۳۴۵ در شهرستان آستارا به دنیا آمد. او که چهارمین فرزند خانواده بود، پس از اتمام دوره ی ابتدایی و راهنمایی، وارد دبیرستان شد و رشته ی اقتصاد را برای ادامه ی تحصیل برگزید. او که به رشته ی ورزشی والیبال علاقه مند بود، تصمیم گرفت آن را ادامه بدهد. پس با جدیت به تمرین پرداخت تا اینکه در مسابقات آموزشگاه ها به موفقیت قابل توجهی دست یافت. در سال ۶۲ از او برای شرکت در تیم والیبال جوانان استان گیلان دعوت کردند. اما سعید که حضور در جبهه را از درس و ورزش مهم تر می دانست، تحصیلات خود را در سال سوم متوسطه نیمه کاره رها کرد و همراه لشکر ۳۰ عازم جبهه های نبرد شد. او که جوانی باصلابت و باایمان بود، خیلی زود توانست خود را در دل همگان جای دهد و محبوب همه شود. سعید ماه ها در کنار گردان ۷۴۱ جنگید تا اینکه سرانجام در بیست و یکمین روز از بهمن ماه ۱۳۶۷ در منطقه ی عملیاتی پنجوین ترکیبی به کمرش اصابت کرد و او را به شهادت رساند. پیکر پاک وی را در گلزار شهدای آستارا به خاک سپردند.

-۶۱-

تو رفته ای که به شهرت دوباره باز آرند\*\*\*به روی دست، تنت را به عز و ناز آرند  
 کنار مرقد بی صاحب تو، خلق آ...\*\*\*ستاده اند به يك شاخه گل نماز آرند  
 (طاهره ناصحی)  
 (محمود آژدری)

محمود آژدری در چهارمین روز از بهار ۱۳۳۶ در شهرستان شمیران واقع در استان تهران در يك

خانواده ی کارگر متولد شد و در محیطی علاقه مند به اسلام رشد نمود. او که دومین فرزند خانواده بود، پس از پایان دوره ی ابتدایی و راهنمایی وارد دبیرستان شد و تحصیلاتش را در رشته ی ریاضی فیزیک آغاز کرد. او در طول سال درس می خواند و تابستان ها در مغازه ی پدرش نجاری می کرد. محمود ضمن تحصیل و کار و مطالعه ی کتاب های مذهبی به ورزش والیبال می پرداخت تا اینکه برای تمرینات تیم ملی جوانان دعوت شد. سپس به ورزش رزمی کانگ فو روی آورد و تا کمر بند سبز ارتقاء یافت. محمود با دریافت کمر بند سبز به سمت مربی گری نایل آمد و مشغول آموزش کانگ فو به نوجوانان شد. البته در این مدت از تحصیل غافل نماند و موفق به اخذ مدرک دیپلم شد. در دی ماه سال ۱۳۵۶ اهانت به مقام ولایت فقیه، افراد آگاه جامعه را برانگیخت. محمود هم از جمله ی آنان بود و در تمام راهپیمایی ها حضور داشت. پس از پیروزی انقلاب، محمود در کمیته و تلویزیون به عنوان مربی کانگ فو در کردستان و سپاه انجام وظیفه می کرد. محمود در اواخر سال ۵۸ به خوزستان رفت. در روزهای آغازین جنگ تحمیلی در تاریخ ۵۹/۹/۱۹ محمود در حالیکه در کارخانه ی انرژی اتمی «دارخونین» عرا مشغول پاسداری بود، بر اثر اصابت ترکش توپهای دشمن به درجه ی رفیع شهادت رسید.

به تو می اندیشم

و در حیرتم

به تو ای اسطوره ی ایمان

-۶۲-

در جستجویم

برای واژه ایم که سزاوار توست

\*\*\*

(پروانه کاظمی)

(محمدکریم پیرحیاتی)

محمدکریم پیرحیاتی در دومین روز از آذرماه ۱۳۳۹ در شهرستان ایلام به دنیا آمد. مدتی بعد خانواده ی پیرحیاتی همراه ایل به شهرستان ایوان غرب کوچ کردند و در آنجا سکونت کردند. روزها می گذشت و محمدکریم بزرگتر می شد. او در مدرسه با ورزش دسته جمعی «والیبال» آشنا شد و با علاقه آن را دنبال کرد تا اینکه به عضویت تیم والیبال جوانان شهرستان ایوان غرب درآمد. او همراه این تیم در مسابقات قهرمانی استان شرکت کرد و مقام های خوبی هم به دست آورد. در سال ۱۳۵۸ توانست در رشته ی اقتصاد دیپلم بگیرد. آن گاه به عضویت بسیج درآمد و فعالیت های فرهنگی - مذهبی خود را آغاز کرد. او که پس از به پایان بردن تحصیلاتش به شغل معلمی روی آورده و در نظام آموزش و پرورش مشغول به خدمت شده بود، با شروع جنگ تحمیلی به جبهه رفت و پس از ماه ها مبارزه سرانجام در بیست و هشتم آبان ۱۳۵۹ که مصادف با روز عاشورای حسینی بود، در منطقه ی عملیاتی سومار حین درگیری مستقیم با دشمن به شهادت رسید و به خیل شهدای کربلا پیوست.

(محمدرضا حسین بیگی)

محمدرضا حسین بیگی در چهارمین روز از آبان ماه ۱۳۳۹ در شهرستان خرم آباد به دنیا آمد. او که ششمین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را با مدرک دیپلم به پایان برد. آنگاه به فوتبال روی آورد و با جدیت و پشتکاری که داشت، خیلی زود توانست به عضویت تیم فوتبال نوجوانان استان لرستان درید و در پست هافبک مشغول بازی شود. در سال ۱۳۵۶ به مناسبت روز ژاندارمری یک دوره مسابقه دو

-۶۳-

صحرائوردی به مسافت ۵ کیلومتر با شرکت ۱۲۱ نفر از دوندگان دبیرستان ها، باشگاه ها و ناحیه ی ژاندارمری در مسیر کارخانه ی آرد ماه تا ناحیه ژاندارمری زیر نظر اداره کل تربیت بدنی انجام شد که طی آن محمدرضا حسین بیگی از مجتمع صنعتی گوشت لرستان به مقام اول دست یافت. محمدرضا که فوتبال و دو میدانی را برای خود کافی نمی دانست تصمیم گرفت در کنار این دو، به ورزش والیبال بپردازد. او خیلی زود به موفقیت های قابل توجهی دست یافت و در مسابقات جوانان در سطح استان در سال ۱۳۵۶ به مقام اول دست یافت. آنگاه عازم مسابقات کشوری شد و در آنجا نیز مقام اول والیبال را از آن خود ساخت. با پیروزی انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران پیوست و مشغول خدمت در آن نهاد ارزنده شد. جنگ تحمیلی که آغاز شد، محمدرضا میدان ورزش را رها کرد و برای مبارزه با دشمن به

میدان نبرد شتافت. در هفتمین روز از دی ماه ۱۳۵۹ محمدرضا همراه یک گروه از پاسداران خرم آباد عازم خط شد. پس از ورود به اهواز و سازماندهی گروه به سمت عراقی ها حرکت کردند. پس از عبور از شهر سوسنگرد با یک نفر محلی برخورد کردند و از او پرسیدند:

تا نیروهای عراقی چه مسافتی را باید طی کنیم؟

آن شخص مسافت را اشتباه اعلام کرد و همین امر باعث شد که محمدرضا و گروهش با مشاهده ی تعدادی تانک و خودرو فکر کنند که آن نیروها، ایرانی هستند. بنابراین شروع به گفتگو با آنان کردند و ناگهان متوجه شدند که آنها عراقی هستند. عراقی ها بلافاصله با رگبار گلوله خودروی آنها را مورد حمله قرار دادند. محمدرضا که از ناحیه ی پهلو مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود، از خودرو پیاده شد و خود را در گودالی مخفی کرد، اما نیروهای مزدور عراقی بالای سر او رفتند و با رگباری از گلوله او را به شهادت رساندند. پیکر پاک محمدرضا حسین بیگی را در گلزار شهدای خرم آباد به خاک سپردند.

یک بار دیگر قلب من با درد خو کرد\*\*\*مردی ز مردان خدا با خون وضو کرد  
او با حضورش غصه ها را دور می کرد\*\*\*چشمان او خفاش ها را کور می کرد

-۶۴-

او خستگی را در سفر باور نمی کرد\*\*\*جز با خدا شب های خود را سر نمی کرد  
او در میان بهترین ها، بهترین بود\*\*\*عاشق ترین پروانه ی روی زمین بود!

(افشین اعلام)

(مرتضی دارآفرین)

مرتضی دارآفرین در سومین روز از بهار ۱۳۴۶ در خرمشهر به دنیا آمد. او که چهارمین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را تا سال سوم راهنمایی ادامه داد. او که به رشته ی ورزشی والیبال علاقه مند بود، به دلیل استعداد و پشتکاری که از خود نشان داد، خیلی زود در جامعه ی ورزشی «بندر امام» مطرح شد و پس از مدتی نه چندان طولانی به تیم منتخب جوانان استان خوزستان دعوت شد. با شروع جنگ به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست و همراه لشکر ۲۱ حمزه راهی میدان نبرد شد. ماه ها در کنار گردان ۱۶۹ جنگید تا اینکه سرانجام در بیست و نهم آذر ۱۳۶۶ در جبهه ی زبیدات بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در «سربندر» به خاک سپردند.

ای مرد حق! سرباز جانباز حسینی\*\*\*یاری رسان بر لشکر پاک خمینی

باید دوباره برکشی شمشیر خود را\*\*\*آماده سازی گرز و تیغ و تیر خود را

باید دوباره اسب خود را، هی کنی تو\*\*\*از کربلا تا خاک ایران طی کنی تو

نابود گردانی یزید این زمان را\*\*\*پاکیزه سازی از وجودش این جهان را

تا مردم از زنجیر او آزاد گردند\*\*\*در سایه ی اسلام و ایمان شاد گردند

(وحید نیکخواه آزاد)

(رسول رهبر الوندی)

رسول رهبر الوندی در دهمین روز از بهار ۱۳۴۵ هنگامی دیده به جهان گشود که همه جای تبریز غر شکوفه بود. او که سومین فرزند خانواده بود تحصیلات خود را تا دوم راهنمایی ادامه داد اما به دلیل

-۶۵-

علاقه ای که به ورزش والیبال داشت، تحصیل را رها کرد و ورزش را با جدیت بیشتری ادامه داد تا اینکه به عضویت تیم منتخب جوانان استان آذربایجان شرقی درآمد و به دلیل شایستگی و درایتی که از خود نشان داد، به عنوان کاپیتان تیم منتخب جوانان استان آذربایجان شرقی انتخاب شد. او که جوانی سخت کوش و مستعد بود خیلی زود توانایی هایش را در عرصه ی والیبال به معرض نمایش گذاشت و دعوت نامه ی تیم ملی والیبال جوانان را دریافت کرد. رسول رهبر الوندی در سال ۶۳ هنگامی که تنها هجده بهار از زندگی می گذشت و به اردوی تیم ملی جوانان دعوت شده بود، حضور در جبهه ها را بر ورزش ترجیح داد و به همراه تیپ ۴۰ سراب به میدان های نبرد شتافت. او ۹ ماه دلیرانه در کنار دیگر رزمندگان اسلام جنگید تا اینکه سرانجام در ششمین روز از مردادماه ۱۳۶۴ بر اثر اصابت ترکش در جبهه ی سومار در منطقه ی عملیاتی «تپه انگشتی» به شهادت رسید. جسم پاکش را دوستان در «وادی رحمت» به خاک سپردند تا برای همیشه به آرامش برسد.

مردان خدا پرده ی پندار دریدند\*\*\*یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند



هر دست که دادند، از آن دست گرفتند\*\*\* هر نکته که گفتند، همان نکته شنیدند  
(فروغی بسطامی)  
(منصور قافله باشی)

منصور قافله باشی در شهرستان رشت، مرکز استان سرسبز و زیبای گیلان به دنیا آمد. او پس از اتمام تحصیلات دوره ی ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان به ورزش دسته جمعی والیبال روی آورد. طولی نکشید که با تمرینات مداوم و منظم موفقیت های بسیاری در این رشته به دست آورد. درخشش منصور در این زمینه روزبه روز چشمگیرتر می شد به حدی که کم کم با علاقه و استعداد فراوانی که داشت خیلی زود به سمت مربی گری نایل آمد و مشغول آموزش به علاقه مندان شد. تلاش وی در آموزش والیبال به دیگران به ویژه تأکید همیشگی اش بر روح جمعی و همکاری دقیق اعضا با یکدیگر برای شاگردانش

-۶۶-

درسی آموزنده و فراموش نشدنی بود. کمی بعد با شروع جنگ تحمیلی، منصور نیز شیفته ی جهاد شد و عاشقانه به جبهه پیوست. او پس از ماه ها تلاش برای بیرون راندن دشمن متجاوز از خاک میهن اسلامی سرانجام به فیض عظیم شهادت نایل آمد.

خود را چو زنسل نور می نامیدند\*\*\* رفتند و به کوی دوست آرآمدند  
سیراب شدند زانکه در اوج عطش\*\*\* آن حادثه را به شو آشامیدند  
کوهنوردی:

۱- جعفر بیاتانی

۲- وحید فریدی

۳- سیاوش کاظمی

(جعفر بیاتانی)

جعفر بیاتانی در هفتمین روز از شهریور ۱۳۳۷ در شهرستان اراک متولد شد. او که چهارمین فرزند خانواده بود، تحصیلات خود را با مدرک فو دیپلم به پایان برد و در نظام آموزش و پرورش به شغل معلمی روی آورد تا راه اولیای دینش را ادامه دهد. با پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت بسیج درآمد. او که به رشته ی ورزشی کوهنوردی علاقه مند بود، قله های پیشرفت و ترقی را به سرعت پیمود و به ریاست هیئت کوهنوردی اراک منصوب شد. با شعله ور شدن آتش جنگ تحمیلی، جعفر نیز همچنون دیگران لباس رزم پوشید و همراه لشکر علی بین ابیطالب عازم جبهه شد. یا علی گفت و استوار و مقاوم در برابر دشمنان ایستاد. جعفر در دهم آبان ماه ۱۳۵۹ در جبهه فارسین خوزستان با دلآوری های خویش وحشتی عظیم در دل بعثیان عراقی ایجاد کرد و در نبرد تن به تن بسیاری از آنان را به خاک و خون کشانید. انتشار این خبر در پایگاه منتظران شهادت اهواز، شوری عظیم در دل رزمندگان اسلام پدید آورد تا آنجا که افراد مستقر در پایگاه گرداگردش را گرفته و از نبرد او سایر همزمانش با سی و هفت تانک

-۶۷-

عراقی پرسش هایی می کردند اما او هیچوقت از رشادت هایش سخن نمی گفت و همیشه می گفت بچه ها بودند که این کار را کردند. در شانزدهم آذرماه در جبهه ذوالفقاری هنگام نبرد با دشمن، ترکشی به استخوان جمجمه اش اصابت کرد. او را به بیمارستان منتقل کردند و جعفر بلافاصله پس از بهبودی نسبی دوباره هوای رفتن به جبهه کرد. او که بر اثر این حادثه مدتی قوه ی بینایی خود را از دست داده بود، به اصرار اطرافیان و دوستانش به جهاد سازندگی پیوست تا به جای جنگیدن در جبهه، در این نهاد ارزنده خدمت کند اما از پذیرفتن مستمری مجروحین جنگی خودداری کرد. او که خدمت در راه وطن را در هر قسمت از خاک اسلامی افتخار می دانست، مدتی در دهات مشغول کار بود اما دلش در جبهه جا مانده بود و مدام می گفت «من باید به جبهه برگردم» تا اینکه سرانجام توانست برای دومین بار به جبهه برگردد. در سوسنگرد به او گفتند که هوا در خوزستان بسیار گرم است و او با توجه به وضع جسمی اش نمی تواند در آنجا مقاومت کند بنابراین او را به اجبار به اراک فرستادند تا در تیپ حزب الله مشغول کار شود اما شو شهادت جعفر را وادار کرد تا برای سومین بار به جبهه برگردد. او این بار به غرب کشور رفت. در گیلانغرب پس از اینکه سربازان اسلام پیشروی کردند و ضربات مهلکی بر دشمن وارد آوردند، تشنه شان شد و جعفر که همزمانش را تشنه دید، داوطلبانه برای آوردن آب رفت و به رزمندگان گفت:

من می خواهم سقای کربلای گیلان باشم.  
 او هنگام بازگشت، پس از اینکه قمقمه ها را پر از آب کرده بود و با شو سیراب کردن لبان همزمان  
 تشنه اش به سمت آنان می شتافت، بر اثر برخورد با مین در بیست و دومین روز از آذرماه ۱۳۶۵ در سن  
 بیست و هشت سالگی در منطقه ی عملیاتی «شیاکو» به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در شهرستان  
 اراک به خاک سپردند.  
 قسمتی از وصیت نامه شهید «جعفر بیاتانی»  
 ... اکنون که فضل خدا شامل این بنده ی حقیر شده تا به جبهه های اسلام بیایم، امیدوارم که بتوانم

-۶۸-

برای اسلام مفید باشم و بتوانم انجام وظیفه کنم، شما برادران و خواهران را به اطاعت از رهبر کبیرمان  
 امام خمینی(ره) سفارش می کنم و نصرت و پیروزی سربازان اسلام را در تمامی جبهه ها خواستارم.  
 امیدوارم که از شهادت من راضی باشید و از فقدانم ناراحت نشوید چرا که ما امانت خدائیم و همه  
 به سوی خدا باز می گردیم.  
 خداوند بر تمامی گناهان رزمندگان اسلام و خدمتگزاران اسلام، قلم عفو بکش و ما را خدمتگزار راه  
 اسلام بدان و کارها و تمام اعمال ما را همواره از هوای نفس خالی گردان و هیچ مسلمانی را به حال  
 خویش و امگذار.  
 (وحید فریدی )

وحید فریدی در اردیبهشت ۱۳۴۲ در شهرستان اراک متولد شد. او که اولین فرزند خانواده بود،  
 تحصیلات خود را در سال سوم متوسطه نیمه کاره رها کرد و به ورزش مورد علاقه اش یعنی کوهنوردی  
 پرداخت. با پیروزی انقلاب اسلامی، وحید به سپاه پاسداران پیوست و در آنجا مشغول به کار شد. البته  
 ورزش را هم فراموش نکرد و همچنان آن را با جدیت دنبال می کرد تا اینکه به عضویت هیئت کوهنوردی  
 استان مرکزی درآمد. در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی وحید که خواستار پیمودن قلعه های عشق و  
 ایمان بود، ورزش را رها کرد و همراه لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب راهی میدان جنگ شد. ماه ها دلیرانه  
 جنگید تا اینکه سرانجام در چهارمین روز از فروردین ۱۳۶۱ در منطقه ی عملیاتی رقابیه بر اثر اصابت تیر  
 مستقیم دشمن در سن نوزده سالگی به درجه رفیع شهادت نایل آمد. پیکر پاک وی را در اراک به خاک  
 سپردند.

قسمتی از وصیت نامه ی شهید «وحید فریدی»

... هیچ گاه خدا را از یاد نبرید و به یاد داشته باشید که الا بذکر الله تطمئن القلوب به جز یاد خدا چیزی  
 قلب را مطمئن نمی سازد. سعی کنید همیشه پیرو ولایت فقیه باشید زیرا اگر این چنین باشید، هیچ گاه به

-۶۹-

انحراف کشیده نخواهید شد. گروه های متشکل اسلامی را تقویت کنید تا مأمونی برای انقلاب اسلامی  
 بسازید. هرچه مهم تر در کارها بکوشید و اسیر احساسات نشوید تا بتوانید راه را از چاه بازشناسید...  
 (سیاوش کاظمی )

در بیستمین روز از شهریور ۱۳۳۱ خانواده ی کاظمی ساکن شهرستان اراک صاحب اولین فرزند خود  
 شدند. نامش را «سیاوش» نهادند تا همچون «سیاوش پاک(۱)» بیالد و برآید و از هر آزمایش و آزمونی  
 سربلند بیرون آید. سیاوش هفت ساله که شد، او را به مدرسه فرستادند تا تحصیل علم کند و مایه فخر  
 پدر و مادر گردد. سیاوش دوره ی ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت گذراند و پا به دبیرستان نهاد. آنگاه  
 رشته ی ادبیات را برای ادامه ی تحصیل برگزید. سیاوش پس از اخذ مدرک دیپلم، در کارخانه ی  
 ماشین سازی اراک به عنوان کارگر رسمی بخش دولتی مشغول به کار شد. سپس ازدواج کرد و صاحب  
 دختری شد. مدتی بعد به ورزش کوهنوردی روی آورد تا جسم و روح خود را به واسطه ی آن سلامت  
 بدارد. سیاوش چندی بعد به عضویت هیئت کوهنوردی اراک درآمد و کوهنوردی را با جدیت بیشتری  
 ادامه داد اما جنگ به او اجازه نداد تا پیش از این فعالیت کند و سیاوش که رسیدن به قلعه های عشق و  
 ایمان را از هر چیز دیگری برتر می دانست، همراه لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب عازم جبهه شد. چندین ماه  
 دلیرانه با دشمن جنگید تا اینکه سرانجام در هفتمین روز از مردادماه ۱۳۶۱ در منطقه ی عملیاتی پاسگاه  
 زید بر اثر اصابت گلوله به رفیع ترین قلعه ی معنویت یعنی شهادت دست یافت. جسم پاک وی هنوز در

مناطق جنگلی جامانده است و تاکنون اثری از آن به دست نیامده است.  
 ما مرغ سحر خوان شگفت آواییم \*\*\* خونین پر و بالیم و شفق سیماییم  
 در معبر تاریخ، چو کوهی به شکوه \*\*\* صد بار شکسته ایم و پا برجائیم  
 (حسن حسینی)

- سیاوش شاهنامه

-۷۰-

ورزش های رزمی:

- ۱- حمیدرضا شیخ باقر مهاجر
  - ۲- علی پاچانی
  - ۳- ابراهیم جدیری هلالی
  - ۴- محسن صادقی
  - ۵- عباس طحانی
  - ۶- امیر طلایی
  - ۷- استاد محمد قوچانی
  - ۸- پرویز عطایی کجویی
  - ۹- محمدرضا کریمایی
  - ۱۰- محمدحسین گیتی نما
  - ۱۱- محمد مختاری
  - ۱۲- شهید معصومی
  - ۱۳- ابراهیم نصرآزادانی
  - ۱۴- علیرضا نقی زاده
  - ۱۵- غلامرضا نوراللهی
- (حمیدرضا شیخ باقر مهاجر)

حمیدرضا شیخ باقر مهاجر در چهاردهمین روز از دی ماه ۱۳۴۰ در خانواده ی مذهبی در تهران به دنیا آمد. در هفت سالگی پا به مدرسه گذاشت و تحصیل علم را آغاز نمود. وی پس از به پایان بردن دوران ابتدایی و راهنمایی وارد دبیرستان شد و رشته ی علوم تجربی را برای ادامه ی تحصیل برگزید. در سال

-۷۱-

۱۳۵۶ یعنی هنگامی که شانزده ساله بود، به رشته های رزمی علاقه مند شد و از آن میان «جودو» را برگزید. حمیدرضا با تمرین های مداوم و مستمر خیلی زودتر از آنچه که همگان فکر می کردند، به موفقیت رسید. به طوری که در سال ۱۳۵۷ در مسابقات قهرمانی تهران مقام سوم را از آن خود ساخت. یک سال بعد نیز در رقابت های نوجوانان استان تهران شرکت کرد و توانست مقام دوم را به دست بیاورد و خود را تا یک پله دیگر بالا بکشد. چندی بعد حمیدرضا به دلیل شایستگی و لیاقتی که از خود نشان داده بود، به او پیشنهاد شد تا به جمع مسئولین فدراسیون بپیوندد اما حمیدرضا این پیشنهاد را نپذیرفت زیرا عشق به میهن در دلش شعله می کشید و او را به میدان جنگ فرامی خواند. این اشتیاق تا حدی بود که حمیدرضا حتی برای دادن امتحان کمر بند مشکی نیز صبر نکرد و دعوت رهبرش را مشتاقانه لبیک گفت و همراه لشکر ۲۷ محمد رسول آ... عازم جبهه شد. او چندین ماه دلیرانه در کنار گردان ابوذر جنگید و سرانجام در بیست و هفتمین روز از اسفندماه ۱۳۶۶ در منطقه ی عملیاتی ماووت به شهادت رسید.

(علی پاچانی)

علی پاچانی در بیست و نهم آذرماه ۱۳۴۱ در شهر تهران متولد شد. او که اولین فرزند خانواده بود پس از به پایان بردن دوره ی ابتدایی و راهنمایی وارد دبیرستان شد و رشته ی ریاضی فیزیک را برای ادامه ی تحصیل برگزید. او که به رشته ی ورزشی تکواندو علاقه مند بود، با پی گیری مداوم و پشت کار توانست در سال ۱۳۶۰ کمر بند سیاه دان یک را دریافت کند. او که دارای عناوین متعدد قهرمانی در مسابقات کشور، استان، آموزشگاه ها و نیروهای مسلح و مسابقات انتخابی بود، خیلی زود به دریافت

دعوت نامه ی تیم ملی نایل شد. البته او تحصیل را فراموش نکرد و در سال ۱۳۶۰ موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته ی ریاضی فیزیک شد و در همان سال به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ملحق شد. در سال ۱۹۸۳ همراه تیم ملی تکواندوی ایران برای شرکت در پیکارهای آسیایی عازم سنگاپور شد. وی پس از بازگشت به لشکر ۲۷ محمد رسول آ... پیوست و همراه هزاران تن دیگر از جوانان غیور ایرانی عازم

-۷۲-

جبهه های نبرد شد. او ماه ها در کنار گردان حمزه سیدالشهدا دلیرانه جنگید و برای بیرون راندن دشمن از خاک ایران تلاش کرد تا اینکه سرانجام در چهاردهمین روز از آبان ماه ۱۳۶۲ در جریان مرحله ی سوم عملیات والفجر چهار در پنجویں عراق به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در بهشت زهرا دفن کردند. شهید علی پاجانی با شهادتش قلب همه ی آشنایان و بسیجیان مخلص و جامعه ی ورزش را سوزاند چرا که فقدان او بسیار غمبار و مشکل بود. با این همه مرام او و توسلات و توجهات و حالات مخصوصی که داشت، همواره راهگشا خواهد بود. علی پاجانی از آن دسته ورزشکارانی بود که ورزش برایش هدف نبود، بلکه از آمادگی جسمانی و جوانی خود در راه انقلاب بهره می گرفت و همیشه به دوستان ورزشدوست خود سفارش می کرد تا با ورزش و پرورش قوای جسمانی در پشت جبهه، خود را آماده ی شرکت در جهاد فی سبیل آ... کنند. او در عرصه ی ورزش پیشرفت شگرفی داشت. او عضو تیم ملی تکواندوی جمهوری اسلامی ایران در وزن ۸۶+ کیلوگرم و دارنده ی عناوین متعدد قهرمانی در مسابقات کشور، استان، آموزشگاه ها، نیروهای مسلح و مسابقات انتخابی بود. شهید علی پاجانی در آخرین نامه ی خود به عنوان وصیت نامه می نویسد: امیدوارم مرگ من و امثال من درسی باشد برای آنهایی که «حب الدنیا» را در رأس زندگیشان قرار داده اند و فکر و ذکرشان رسیدن به پول و رفاه بیشتر است و تمام معنویات را به مادیات فروخته اند. بدانید که دنیا محل گذر است، قدری بیندیشید و به فکر آخرت و فردای خود باشید تا رستگار شوید.

وی در بخش دیگری از وصیت نامه، خطاب به دوستان تکواندوکارش می نویسد:

امیدوارم که همه ی شما در عین صحت و سلامت، نمایندگان خوبی برای جمهوری اسلامی در مسابقات خارج از کشور باشید و پیام خون شهدای ما را به جهانیان برسانید. برادران، اینجا دیگر کسی به فکر این نیست که اگر تمرین نکنم آفت می کنم. اینجا توی سنگرها عطر وجود امام زمان (عج) پراکنده است و همه در فکر خدا و جهاد هستند. سعی کنید که شما نیز این گونه باشید. پیرو خط رهبر انقلاب و

-۷۳-

حامی دولت و پاسدار حریم اسلام و قرآن باشید تا رستگار شوید.

(علی پاجانی)

(ابراهیم جدیری هلالی)

ابراهیم جدیری هلالی در بیستمین روز اسفندماه ۶۶ در اهواز متولد شد. تحصیلات خود را تا سال سوم راهنمایی ادامه داد. سپس به عضویت بسیج درآمد و فعالیت های فرهنگی - مذهبی خود را آغاز کرد. ابراهیم که به رشته ی ورزشهای رزمی علاقه مند بود، تکواندو را برگزید و تصمیم به ادامه ی آن گرفت. او به خاطر علاقه و پشتکاری که داشت، خیلی زود توانست مدارج ورزشی را پشت سر بگذارد و صاحب کمربند مشکی دان ۲ تکواندوی اصفهان شود و جزو چهره های مطرح وزن استان اصفهان گردد. با شروع جنگ، ابراهیم به لشکر ۱۴ امام حسین (ع) پیوست و عازم جبهه شد. او نیز همچون دیگر رزمندگان شبانه روز جنگید تا اینکه در دوازدهم اسفند ۶۴ در عملیات والفجر ۸ توسط دشمن در فواو به شهادت رسید.

شکسته سرو باغ آشنایی\*\*چه سنگین است بار این جدایی  
همه کوچک به کوچک، حجله حجله\*\*وطن از خون پاکان گشته دجله  
پرت در خون کشیدند ای چکاوک\*\*تو را ای نازنین، منزل مبارک  
مبارک بادت ای جان، حجله ی خاک\*\*دلاور گرد من ای خود ای پاک  
بخواب آری شهید نازنینم\*\*بخواب ای سرو سبز بی قرینم  
بمیرد دشمنت ای سینه صد چاک\*\*که کردت چلچراغ سینه ی خاک!؟  
(سپیده کاشانی)

(محسن صادقی)

محسن صادقی در هشتم شهریور ۱۳۳۸ در یکی از محله های جنوب تهران (چهارراه سیروس) دیده

-۷۴-

به جهان گشود. او که چهارمین فرزند خانواده بود در دوران تحصیل به ورزش های فوتبال و اسکی می پرداخت اما چندی بعد به پیروی از برادرانش به فراگیری رشته ورزشی رزمی «جودو» روی آورد و در باشگاه «تهران جوان» ثبت نام کرد. پس از گذراندن مراحل اولیه به باشگاه «کیان» رفت و در آنجا مشغول یادگیری مراحل پیشرفته تر شد. محمدرضا با کوشش و جدیت توانست در سال ۱۳۵۸ به مقام قهرمانی در مسابقات جودوی نوجوانان دست یابد. وی پس از مدتی موفق شد که کمر بند «کیو ۱» را به دست آورد. در سال ۱۳۵۹ در مسابقات جام ۲۲ بهمن بار دیگر به مقام قهرمانی دست یافت. او که دارای صفات عالییه ی انسانی بود و از ایمان و اعتقاد بالایی برخوردار بود، با اینکه بارها مورد بی مهری قرار گرفته بود و هیچ گاه تقدیری از وی به عمل نیامد، اما ناامید نشد و با تلاش بیشتر به همراه تیم نوجوانان باشگاه «کیان» به عنوان قهرمانی رسید. در آخرین روز از شهریور سال ۱۳۶۱ مسؤولیت هیات جودوی شهرستان قروه را به محسن سپردند. با اوج گیری جنگ تحمیلی محسن دیگر تأمل را جایز ندانسته و همراه یگان ۱۵ ارتش نیروی زمینی به جبهه رفت. او سرانجام در بیستمین روز از بهمن ۱۳۶۱ در قروه سنج به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در بهشت زهرا دفن کردند.

گلگون کفانی که به شب آشفند\*\*\*با قطره ی اشک، گوهر جان سفتند

کردند وضوی عشق با خون آن گاه\*\*\*لبیک به فرمان «محمد» گفتند

(سبیده کاشانی)

(عباس طحانی)

عباس طحانی در دومین روز از آذرماه ۱۳۴۰ در شهرستان خوراسگان واقع در استان اصفهان دیده به جهان گشود. وی پس از اتمام دوره ی دبستان به ورزش رزمی کاراته روی آورد. عباس به خاطر علاقه و استعداد فراوانی که در این رشته داشت، خیلی زود فنون مختلف آن را فرا گرفت و کمر بند مشکی را به دست آورد. آن گاه به عنوان مربی، مشغول آموزش به علاقه مندان این رشته گردید. عباس پس از مدتی

-۷۵-

در مسابقات قهرمانی کشور شرکت کرد و در سایه ی تلاش و استقامتی که از خود نشان داد، توانست مقام سوم کشوری را از آن خود سازد اما او هم مثل اغلب قهرمانان بزرگ، دست یافتن به رضای خاطر دوست را بر همه ی این عناوین ترجیح داد و روح بی قرارش او را به سوی میادین نبرد حق علیه باطل کشاند. آری سرانجام او نیز همدوش دیگر یاران و دوستانش لباس رزم بر تن کرد و رو به جبهه نهاد تا بتواند از دیانت، شرافت و سربلندی کشور خویش در برابر دشمن متجاوز دفاع کند. عباس طحانی پس از شرکت در چندین عملیات و خلق حماسه هایی به یادماندنی در شانزدهمین روز از اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ در خرمشهر توسط دشمن به شهادت رسید. او را در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپردند.

تو رفته ای که به شهرت دوباره باز آرند\*\*\*به روی دست، تنت را به عز و ناز آرند

کنار مرقد بی صاحب تو، خلق آ...\*\*\*ستاده اند به یک شاخه گل نماز آرند

(طاهره ناصحی)

(امیر طلایی)

امیر طلایی در استان همدان دیده به جهان گشود. در سن هفت سالگی پا به مدرسه گذاشت و تحصیل علم را آغاز کرد. او پس از به پایان بردن دوران ابتدایی و راهنمایی، به ورزش های رزمی روی آورد و از آن میان «تکواندو» را برگزید. امیر تکواندو را با علاقه و پشتکار دنبال کرد و به دلیل شایستگی و مهارتی که از خود نشان داد، مسؤولیت هیئت تکواندوی شهرستان همدان را بهوی سپردند. امیر که در تمام این مدت از تحصیل غافل نمانده بود، توانست با جدیت در فراگیری علم به جمع دانشجویان کشور بپیوندد. انقلاب که پیروز شد، امیر نیز به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و مدتی بعد با شروع جنگ تحمیلی، همراه لشکر انصارالحسین(ع) به جبهه رفت. او در جبهه با عنوان فرمانده دسته مشغول مبارزه با دژخیمان شد تا اینکه سرانجام در عملیات کربلای چهار به شهادت رسید.

آغوش سحر تشنه ی دیدار شماس\*\*\*مهتاب خجل ز نور رخسار شماس

-۷۶-

خورشید که در اوج فلك خانه ی اوست\*\*\*همسایه ی دیوار به دیوار شماست  
(علیرضا قزوه)  
(محمد قوچانی)

استاد محمد قوچانی در دومین روز از فروردین ۱۳۳۱ در يك خانواده ی مذهبی و روستایی در خمین شهر اصفهان به دنیا آمد. دوران کودکی را تا سن یازده سالگی در روستای خود گذراند و آنگاه عازم تهران شد. در شانزده سالگی به هوانیروز وارد شد و به یادگیری ورزش تکواندو پرداخت و کمربند قرمز گرفت. سپس به زادگاهش بازگشت و با تشکیل کلاس های عقیدتی - سیاسی - نظامی به آموزش های رزمی جوانان مسلمان انقلابی پرداخت. او در طراحی و برنامه ریزی جهت تظاهرات، تخریب و انفجارهای مراکز مقامات بالای رژیم ستمشاهی شرکت داشت و در این راه در خارج از کشور با استاد شهید «محمد منتظری» و شهید «دکتر چمران» و فرزند برومند امام موسی صدر هم‌رزم بود. با پیروزی انقلاب اسلامی به آرزوی خود رسید و تلاشی نو را آغاز کرد. محمد قوچانی که موفق به دریافت کمربند مشکی دان ۳ تکواندو شده بود، ورزش تکواندو را در اصفهان بنیان نهاد. سپس ازدواج کرد و صاحب دو پسر و یک دختر شد. محمد يك سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی به منظور یاری رساندن به برادران لبنانی همراه با ده نفر از تکواندوکارهایی که صاحب کمربند مشکی بودند به لبنان رفت و در این سفر بود که با شهید «منتظری» آشنا شد. وی پس از بازگشت از مأموریت لبنان در کانون ورزشی والعصر در باشگاه هلال احمر اصفهان به فعالیت ورزشی خود ادامه داد. با آغاز تجاوز رژیم عراق به خاک ایران، محمد با اولین کاروان چهل نفری به جبهه شتافت و در ستاد جنگ های نامنظم همراه با شهید «چمران» به مبارزه با دشمنان بعثی پرداخت. او با شرکت در عملیات های متعدد پارتیزانی در منطقه ی جنوب خصوصاً در شوش دانیال به عنوان يك رزمنده ی شجاع شهرت یافت.

محمد که نام مستعار ابوفاضل را برای خود انتخاب کرده بود، بالأخره در سومین روز از فروردین

-۷۷-

۱۳۶۱ در رقابیه طی عملیات فتح المبین به شهادت رسید. او را در گلزار شهدای سیدمحمد خمینی شهر به خاک سپردند.

پیغام حروفچین: اجباراً مواردی که ویراستار محترم به آنها اشاره کرده، اعمال می شود!  
شایان ذکر است این موارد در انسجام و رسم الخط نگارنده خلل ایجاد کرده است  
(پرویز عطایی کجویی)

پرویز عطایی کجویی در یکی از روزهای سرد زمستان یعنی در هیجدهمین روز از دی ماه ۱۳۳۶ در شهر زنجان دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را در سال دوم راهنمایی نیمه کاره رها کرد و به ورزش کاتگ فو و کاراته روی آورد. با پشتکار و جدیت آنها را دنبال کرد تا اینکه به مقام استادی در این دو رشته دست یافت. او از مربیان مطرح در استان و حتی کشور بود که شاگردان متعددی در زمینه رزمی تربیت کرده و دارای مقام های کشوری زیادی بود. پس از مدتی او را به ریاست دفتر امور مشترک هیئت های ورزشی استان زنجان انتخاب کردند. پرویز در همان زمان ازدواج کرد و صاحب يك دختر شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و در آنجا مشغول به کار شد. در سال ۱۳۵۹ با شنیدن خبر حمله دولت متجاوز عراق به خوزستان، لباس رزم پوشید و عازم جبهه جنوب شد. پرویز عطایی کجویی در کنار هزاران پاسدار دیگر شبانه روز جنگید تا اینکه در بیست و نهمین روز از تیرماه ۱۳۶۱ در عملیات رمضان در شلمچه به شهادت رسید.

دل این سوره فجر

پشت این صبح مبین

به تفاسیر نگاه تو اگر گرم نبود

شب ظلمانی یخبندان را

-۷۸-

هیچ از قالب تکرار زدن شرم نبود...  
آه ای عالم ربانی عشق در کتابی ابدی

شرح منظومه بیداری ما را بنویس!

(حسن حسینی)

(محمد رضا کریمایی)

محمد رضا کریمایی در هشتم آذرماه ۱۳۴۴ در شهر تهران دیده به جهان گشود. او که فرزند دوم خانواده اش بود، پس از به پایان رساندن دوران ابتدایی و راهنمایی به ورزش های رزمی روی آورد و از آن میان تکواندو را برگزید. سپس به ارتش پیوست و جزو نیروهای پلیس شد. البته او در این مدت از ورزش نیز غافل نبود و تمریناتش را با جدیت ادامه داد تا اینکه در مسابقات قهرمانی ارتش به مقام قهرمانی دست یافت. سپس در مسابقات قهرمانی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شرکت کرد و در آنجا هم صاحب عنوان قهرمانی شد. با شروع جنگ تحمیلی، محمد رضا به عنوان پلیس وظیفه عازم جبهه های نبرد شد و پس از ماه ها مبارزه دلیرانه، سرانجام در یازدهمین روز از تیرماه ۱۳۶۵ توسط رگبار هلی کوپترهای دشمن در منطقه قلاویزان طی عملیات کربلای یک به شهادت رسید. او را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

با آنکه آبدیده دریای طاقتیم \*\*\* آتش گرفته ایم که غر خجالتیم

امروز اگر به سایه راحت نشسته ایم \*\*\* مرهون استقامت آن سبز قامتیم

(علیرضا قزوه)

(محمد حسین گیتی نما)

محمد حسین گیتی نما در هفتم دی ماه ۱۳۴۱ در شهر تهران متولد شد. او در دوره دبیرستان رشته اقتصاد را انتخاب کرد تا تحصیلاتش را در این رشته ادامه بدهد. با پیروزی انقلاب به سپاه پاسداران

-۷۹-

پیوست و فعالیت هایش را در آنجا آغاز کرد. وی که به رشته ورزشی تکواندو علاقه مند بود، با پی گیری و پشتکار مداوم توانست در مسابقات قهرمانی استان ها صاحب مقام شود و به عضویت تیم ملی ایران درآید و برای شرکت در پیکارهای آسیایی ۱۹۸۳ همراه تیم ملی تکواندوی ایران عازم سنگاپور شود. محمد حسین در عین جسارت و دلوری و آمادگی جسمانی و صلابت خاصی که داشت، پاسداری خوش برخورد و با عفو و گذشت بود. اراده اش به صلابت صخره و استواری کوه می مانست. دلی به عظمت دریا داشت و زبانش پاک و منزه و عقیف بود. با شروع جنگ تحمیلی، محمد حسین با اینکه دارای عناوین متعدد قهرمانی و نائی قهرمانی مسابقات قهرمانی کشور، استان، آموزشگاه ها و نیروهای مسلح بود، به شو مبارزه میدان ورزش را رها کرد و همراه یگان ۱۲ سپاه پاسداران عازم جبهه شد. او که مظهر زهد و تقوا بود سرانجام در یازدهم اسفندماه ۱۳۶۲ در عملیات پیروزمندان خیر بر اثر اصابت ترکش به بدن در جزیره مجنون به شهادت رسید.

قسمتی از وصیت نامه شهید محمد حسین گیتی نما

- بار پروردگارا زبان من از تشکر و سپاس تو قاصر است و نمی دانم به چه زبانی شکر تو را گویم که به من توان جهاد در راه خویش را عطا فرمودی و نعمت شرکت در جبهه ها را در کنار برادران مخلص و ایثارگر بسیجی و جهادگر نصیب ساختی. انسان هایی که با عشق به رسیدن به حسین (ع) چه در کربلا و چه در بهشت به این دانشگاه مرکز کسب معنویات و مرکز شناخت خدا آمده اند، انسان هایی که در رفتن به میدان نبرد از هم سبقت می گیرند. نوجوانان و پیرمردانی که با آن بدن ضعیفشان وقتی دستور عملیات می آید، همچون شیر می خروشدند و به پا می خیزند و بر دشمن یورش می برند. معبودا از تو عاجزانه می خواهم که اگر افتخار شهادت را نصیب می کنی، گناهان، خطاها و لغزش های این بنده حقیر را ببخشی و هنگام شهادت همچون مولایم اباعبدالله (ع) بآلب تشنه از دنیا بروم تا شاید ایشان مرا شفاعت کند...

(محمد مختاری)

-۸۰-

محمد مختاری در استان سرسبز و زیبای گیلان متولد شد و پس از به پایان بردن دوره ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان به ورزش رزمی جودو روی آورد و با علاقه و پشتکار آن را دنبال کرد تا اینکه خیلی زود توانست از اعضای مؤثر و صاحب نام این رشته ورزشی در گیلان شود. محمد سال های سال در وزن ۸۵ کیلوگرم صاحب عناوین قابل توجهی بود. محمد با پیروزی انقلاب اسلامی به ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست و در سال ۱۳۵۹ همزمان با هجوم وحشیانه دشمن متجاوز به خاک میهن اسلامی

به منظور مقابله با این تجاوز آشکار، دست از جان شسته و در جبهه رشادت های فراوانی از خود نشان داد. حماسه ها آفرید و سرانجام در مصافی خونبار به دست دشمنان بعضی در جبهه شربت شهادت نوشید و به خیل جاودانگان راه حق تعالی پیوست.

(حسین معصومی خلجی)

شهید حسین معصومی خلجی در سال ۱۳۳۱ در شهرستان فریدن متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات اوکیه، وارد دانشکده افسری شد. در سال ۱۳۵۳ به درجه ستوان دومی رسید. او که از چند سال قبل به ورزش جودو روی آورده بود، در همین سال قهرمان جودو ارتش ایران شد که به درجه ستوان یکمی ارتقاء یافت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با فعالیتی چشمگیر در جهت انقلاب برای مقابله با مزدوران ضدانقلابی به کردستان رفت و در پی تلاشهای مؤثری که از خود نشان داد با یک درجه تشویقی به سروانی ارتقا یافت. او در کردستان فرماندهی گروهی از برادران پاسدار و ارتشی را عهده دار بود. با شروع جنگ تحمیلی داوطلبانه به خوزستان رفت و با سردار شهید «دکتر چمران» همکاری داشت. شهید معصومی پس از سقوط سوسنگرد برای بیرون راندن مزدوران عراقی، به یاری دکتر چمران شتافت. این دو شهید جزو اولین گروهی بودند که پس از جنگ و گریز چندین ساعته، پیروزمندانه وارد شهر سوسنگرد شدند و پس از پیروزی از آن سمت مورد هدف گلوله های دشمن قرار گرفتند و به درجه رفیع شهادت رسیدند.

-۸۱-

با نام علی(ع) به خصم دون تاخته اند\*\*\*با یاد حسین نقد جان باخته اند  
گویی که وجود آن دل فروختگان\*\*\*با عشق «محمد» و «علی» ساخته اند  
(سبیده کاشانی)

(ابراهیم نصر آزادانی)

ابراهیم نصر آزادانی در دومین روز از بهار ۱۳۳۸ در شهر زیبای اصفهان دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را در رشته ی علوم نظامی با مدرک فو دیپلم به پایان برد. سپس به سپاه پاسداران پیوست و با درجه سرهنگ دومی مشغول خدمت شد. آنگاه ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد. ابراهیم که به ورزش های رزمی علاقه مند بود، با جدیت و پشتکار توانست خود را در جامعه ورزشی اصفهان مطرح کند تا آنجا که مسوولان با پی بردن به توانایی ها و شایستگی هایش، سرپرستی هیئت ورزش های رزمی استان اصفهان را به او سپردند. با شروع جنگ ایران و عراق، ابراهیم نیز همراه لشکر ۱۴ امام حسین(ع) عازم جبهه شد و در آنجا فرماندهی گردان امام سجاد(ع) را برعهده گرفت تا اینکه سرانجام در دوم خرداد ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی ام الرصاص طی عملیات بیت المقدس در خرمشهر به شهادت رسید.

ابراهیم نصرآبادانی در وصیت نامه خود چنین نگاشته است:

بسم ا...الرحمن الرحیم

بسم ا...النصار المظلومین و بسم ا...القاصم الجبارین.

شما ورزشکاران باید به علی(ع) اقتدا کنید. (امام خمینی)

به نام او که از او آمدم و بودنمان به اوست و به سوی اوئیم. بنام آنکه هستی را هستی بخشید و با درود به روان پاک پیامبرش محمد(ص) که بودن را معنی بخشید و با سلام به فرزند برومندش حسین(ع) که مرگ را با خورش معنی دیگری بخشید که همان «شهادت» است.

خدایا، تو خود می دانی که به جبهه نیامدم جز برای رضای تو و با شهادت به وحدانیت خودت و

-۸۲-

گواهی به حقانیت نبوت پیامبرت محمد(ص) و امامت ۱۲ فرزندش بر این راه گام نهادم و گفتم شاید حرکت من در جبهه راهگشایی باشد برای بیشتر نزدیک شدن به تو.

خدایا، بارالها: تو شاهی که من در این راه از تمام استطاعت و قوت خودم استفاده کرده و از همه چیز خود گذشته و تنها برای لقاء تو به دیار شهیدان سفر کرده ام ولی سخنی دارم چند با ورزشکاران و آن اینکه برادران ورزشکار سعی کنید ورزش را در راهی که به خدا منتهی شود به کار گیرید و به قول امام عزیزمان این پیر جماران به مولا علی(ع) اقتدا کنید و در راهی که از نیروی جسمانیست استفاده کرده شما هم همانگونه استفاده کنید.

و اما خاص سفارش من در مورد ورزشهای رزمی است که یکی از حساسترین ورزشها است و در دوره



طاغوت مخصوص افرادی خاص بود و امروزه باید این ورزش مخصوص بچه های حزب آ... باشد و من به برادران حزب آ... سفارش می کنم که این ورزش را رها نکنید زیرا که اگر آنها را رها کنید، افرادی که نباید و صلاحیت ندارند این ورزش را در دست می گیرند و این عناصر اگر برای انقلاب ضرر نداشته باشند، حداقل مفید نخواهند بود.

«والسلام» - ۶۱/۲/۲۹ - پاسدار ابراهیم نصرآزادانی

(علیرضا نقی زاده)

علیرضا نقی زاده در سال ۱۳۴۱ در شهرستان خرم آباد متولد شد. او که ششمین فرزند خانواده بود، پس از گذراندن دوران دبستان، راهنمایی و دبیرستان و اخذ مدرک دیپلم در رشته اقتصاد به ورزشهای رزمی روی آورد و از آن میان «کاراته» را برگزید. علیرضا با پی گیری و تمرینات مداوم خیلی زود به تکنیکهای نیمه پیشرفته کاراته تسلط کافی پیدا کرد و امتحانات را با موفقیت طی کرد و در تاریخ ۲۱ فروردین ۶۳ از سوی انجمن کان - ذن - ریو کاراته ایران موفق به دریافت کمر بند قهوه ای گردید. آنگاه به مقام استادی دست یافت و مشغول تعلیم دادن رزمی کاران جوان شد. در میان ورزشکاران و مردم استان

-۸۳-

لرستان کمتر کسی بود که او را نشناسد و از سجایای اخلاقی و انسانی اش بی خبر باشد. خصوصاً تلاش وی در امر اشاعه کاراته و تحویل شاگردانی شایسته زبانزد همگان بود. با شعلهور شدن آتش جنگ تحمیلی علیرضا نیز با درجه ستوان دومی همراه لشکر ۲۱ حمزه عازم جبهه شد و به عنوان فرمانده گردان مشغول مبارزه شد. علیرضا سرانجام در بیست و یکمین روز از بهمن ماه ۱۳۶۴ طی عملیات پیروزمندانه والفجر ۸ بر اثر اصابت ترکش به ناحیه گلو در منطقه اروندرود به شهادت رسید.

بیا تا عاشقی را پاس داریم\*\*\*سر قبر شهیدان گل بکاریم

تمام دشت یکسر لاله زار است\*\*\*گل نرگس، تو را چشم انتظاریم

(علیرضا قزوه)

(غلامرضا نوراللهی)

غلامرضا نوراللهی در اولین روز از شهریور ۱۳۴۲ در تهران به دنیا آمد. او از همان کودکی دارای هوشی سرشار و استعدادی درخشان بود. غلامرضا دوران تحصیلات ابتدایی خود را با موفقیت کامل گذراند و در همان سنین کودکی علاوه بر تحصیل، نیروی درونی اش او را به یادگیری علوم دینی تشویق و ترغیب می کرد. زمان می گذشت و غلامرضا با زمان رشد می کرد و رشد فکری او بیش از رشد جسمی اش بود. غلامرضا که به ورزش های رزمی علاقه بسیاری داشت، در سنین نوجوانی در یکی از باشگاه های تهران ثبت نام کرد و مشغول تمرین و آموختن شد. او با استعدادی که داشت به سرعت توانست پیشرفت کند و در مدت کوتاهی به کمر بند مشکی دست یافت و دان ۲ تکواندو را با کمک استاد کره ای اش (کانگ) به سرعت یاد گرفت. البته از تحصیل نیز غافل نماند و موفق شد تحصیلاتش را با مدرک دیپلم در رشته ریاضی فیزیک به پایان ببرد. غلامرضا که همواره به تهذیب نفس می پرداخت، پیروزی بر حریف داخلی (نفس) را بر پیروزی بر حریف مسابقه ای ترجیح می داد. از همان روزهای شروع جنگ تحمیلی غلامرضا در گروه جنگ های نامنظم شهید چمران شرکت می کرد و در

-۸۴-

عملیات های بسیاری حضور داشت و همیشه می گفت:

- وجود من در جبهه مفیدتر از دیگر مکانهاست و من در جبهه می مانم.

غلامرضا سرانجام در یازدهمین روز از بهمن ۱۳۶۵ در حالی که مسئولیت پرسنل تیپ ذوالفقار، لشکر ۲۷ محمد رسول آ... را برعهده داشت، در عملیات کربلای پنج در منطقه عملیاتی شلمچه به درجه رفیع شهادت رسید. او همیشه در راز و نیازهایش چنین سخن می گفت:

- بار خدایا تو را به خون شهدای گمنامی که از جنازه های آنان اثری باقی نمانده قسم می دهم که بر امام عزیز طول عمر عنایت بفرما و او را از هر گزند در پناه خود حفظ بگردان.

بیکر پاک شهید غلامرضا نوراللهی را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

...

چه ساده بود و صمیمی

چقدر وسعت داشت  
و بیکرانه تر از بیکران دریا بود  
و پشت روشنی باغ و باور باران  
همیشه پیدا بود... (۱)  
بسکتبال:  
۱- صمد اقدمی  
۲- تورج پیریایی  
۳- فرامرز جلیل زاده  
۴- بهروز عبدی زاده

- شعر از: محمدرضا عبدالملکیان

-۸۵-

۵- داوود مداح  
(صمد اقدمی)

در اولین روز از اسفندماه ۱۳۴۶ در خانواده ای پاک و شرافتمند ساکن تبریز، کودکی به دنیا آمد که نامش را «صمد» گذاشتند. او سومین و آخرین فرزند خانواده «اقدمی» بود. صمد که کودکی قانع و فروتن بود با محرومیت و مشکلات ناشی از فشار زندگی به خوبی کنار آمد و توانست تحصیلات متوسطه را در رشته ریاضی با موفقیت به پایان برساند و به عنوان کارمند سازمان تربیت بدنی در آذربایجان شرقی مشغول به کار شود. صمد مشکلات خود را با کوشش و پشتکار مداوم از میان برداشت و خود را با رفتار و کردار ورزشی و قهرمانی تطبیق داد و خیلی زود توانایی هایش را در زمینه بسکتبال به معرض نمایش گذاشت و با اعتماد به نفس و قدرت فراوان در میادین ورزشی درخشید و خیلی زود دعوت نامه تیم ملی جوانان بسکتبال را دریافت کرد. او پس از عضویت در تیم ملی جوانان و شرکت در بازی های جوانان آسیا در کویت به اوج شایستگی خود رسید. صمد نه تنها در بسکتبال بلکه در سایر رشته های ورزشی نظیر شنا، هندبال، تنیس و والیبال نیز استعداد عجیبی داشت. در سال ۱۳۵۹ صمد نیز همچون هزاران جوان با غیرت ایرانی راهی جبهه های نبرد شد تا دشمن متجاوز را از خاک میهن اسلامیش بیرون براند. او در جبهه به عنوان «آر.پی.جی زن» مشغول شکار تانک های دشمن شد و به راستی که صیاد خوبی بود. صمد در جبهه نیز به سرعت محبوب همگان شد و با اخلاص و روحیه خویش همزمان را به شو می آورد و انگیزه مبارزه را در آنان زنده نگاه می داشت. صمد با هر حرکت و حرف خود، درسی از انسانیت و مفاهیم اخلاقی را به دیگران یاد می داد. در عملیات والفجر نیز با شجاعت به صف تانکهای دشمن حمله برد و با منهدم کردن آنها جان عده زیادی از همزمانش را نجات بخشید اما سرانجام در هجدهمین روز از بهمن ۱۳۶۱ بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید و پیکرش را برای همیشه در مرز سومار به حراست از دین و ایمان و مرز و بوم خود باقی گذاشت.

-۸۶-

قسمتی از وصیت نامه شهید «صمد اقدمی»

ای خوشا با فر خونین در لقای یار رفتن \*\*\*سر جدا، پیکر جدا، در محضر دادار رفتن  
با سلام بر امام زمان و نایب برحقش امام خمینی، ابراهیم زمان و حسین دوران. سلام بر عاشورا و شهیدان روزهای عاشورا و شهیدان روزهای عاشورای حسینی تا کربلای ایران. قاموس شهادت چه دنیای بی کرائی است که دل عاشقان آ... را به هیجان می آورد و آنان را در صراط مستقیم استوارتر می کند. دشمنان از هر سو به انقلاب اسلامی هجوم می آورند و به جنایات خویش اضافه می کنند ولی جوانان و عاشقان آ... با قامتی استوار در زیر پرچم اسلام از این انقلاب دفاع می کنند. من نیز لازم دانسته از این انقلاب پاسداری کرده و در عاشورایی از عاشوراها تاریخ به آرزوی خود برسم که این درس را از خط سرخ حسین(ع) آموخته ام. پیام من به هموطنان عزیز این است که بر نفس اماره خویش غلبه کرده و به درون خویش راه ندهند. چون آمریکا نوع تکامل یافته نفس اماره است که امام آن را شیطان بزرگ می خوانند. پس بر نفس اماره خود غلبه کرده و در خط آ... باشید و همیشه در این خط پیش بروید و امامت امت را دعا کنید. (صمد اقدمی)

## (تورج پیریایی)

تورج پیریایی در پنجمین روز از شهریور ۱۳۴۷ در شهرستان دورود واقع در استان لرستان متولد شد. او که دومین فرزند خانواده بود پس از به پایان بردن دوره ابتدایی و راهنمایی وارد دبیرستان شد و رشته علوم انسانی را برای ادامه تحصیل برگزید. او که روحیه ای جمعی داشت، از میان ورزش های مختلف بسکتبال را انتخاب کرد و تصمیم گرفت با جدیت آن را دنبال کند. پس تحصیل را در همان سال اول متوسطه رها کرد و از آن پس اوقات بیشتری به ورزش اختصاص می داد، تا اینکه پس از مدتی به عضویت تیم بسکتبال «استقلال» شهرستان دورود درآمد. در مسابقات بزرگداشت ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۱ مقام سوم را در شهرستان کسب نمود و مدال درجه سه دریافت کرد. در مسابقات بزرگداشت ۲۲ بهمن

-۸۷-

سال ۱۳۶۲ مقام دوم را کسب کرد و به دریافت مدال درجه دو نایل شد. در سال ۱۳۶۳ نیز در مسابقات جام ۲۲ بهمن بار دیگر مقام دوم را از آن خود ساخت و مدال درجه دو گرفت. سپس به عضویت تیم منتخب شهرستان دورود درآمد و راهی مسابقات استانی شد. تورج با اوج گیری جنگ ایران و عراق به ارتش پیوست و به عنوان سرباز وظیفه بخش دولتی همراه لشکر ۹۲ زرهی به جبهه های نبرد رفت. چندین ماه در کنار گردان ۱۶۵ اهواز جنگید و سرانجام در بیست و دوم خرداد ۱۳۶۵ بر اثر اصابت خمپاره در منطقه عملیاتی مجنون به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در گلزار شهدای «انگشته» به خاک سپردند.

## (فرامرز جلیل زاده)

فرامرز جلیل زاده در پنجمین روز از مهرماه ۱۳۴۲ در خرمشهر متولد شد. او که سومین فرزند خانواده بود، پس از به پایان رساندن دوره ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان به ورزش بسکتبال روی آورد. او با جدیت و علاقه این رشته را دنبال می کرد تا اینکه بالأخره به عضویت تیم منتخب استان خوزستان درآمد. البته ورزش سبب نشد که او تحصیل را از یاد ببرد و توانست در امتحان ورودی دانشگاه موفق شود و در رشته مهندسی عمران به تحصیل بپردازد. با شروع جنگ تحمیلی و اشغال خرمشهر توسط نیروهای متجاوز عراقی، فرامرز به اتفای خانواده اش خرمشهر را ترک گفت و به شهر مهران مهاجرت نمود و از آن زمان در تیم بسکتبال مهاجرین جنگی مشغول بازی شد. چندین بعد با اشغال شهر مهران، فرامرز ورزش و تحصیل را رها کرد. لباس رزم پوشید و در کنار دیگر رزمندگان تلاش شبانه روزی برای بازپس گیری مهران را آغاز کرد تا اینکه در عملیات کربلای یک در اولین روز از تیرماه ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی مهران بر اثر اصابت ترکش از ناحیه سر مجروح و به شهادت رسید.

روح سبز بهاران شهید است\*\*\*نغمه آبخاران شهید است

رویش لاله از سینه سنگ\*\*\*جوشش چشمه سازان شهید است

-۸۸-

آن که با تیشه خون شکافت\*\*\*سینه روزگاران شهید است

قاری سوره های سپیده\*\*\*در شب بی قراران شهید است

زخم کاری الله اکبر\*\*\*در تن نابکاران شهید است

## (حسین کیانی)

## (بهروز عبدی زاده)

بهروز عبدی زاده در بیست و یکمین روز از فروردین ماه ۱۳۵۰ در شهری واقع در استان تهران به دنیا آمد. او که اولین فرزند خانواده بود، تحصیلات خود را زمانی آغاز کرد که جبر و فساد حاکم از جامعه رخت بریسته بود. او در دوره ای به یادگیری پرداخت که همه بدی ها و زشتی ها جای خود را به خوبی ها و روشنائی ها داده بود. بهروز پس از ورود به دوره راهنمایی در مدرسه با دیگر دوستانش بسکتبال بازی می کرد. او که دارای روحیه ای جمعی بود، خیلی زود به بسکتبال علاقه مند شد و تصمیم گرفت آن را با جدیت بیشتری دنبال کند. بهروز با تمرین های مداوم و مستمر توانست در مدت کوتاهی پیشرفت کند و به عضویت تیم منتخب آموزشگاه های کشور درآید. او که یکی از ورزشکاران محبوب و محبوب بود، حتی برای لحظه ای به خود مغرور نشد و از اخلا و رفتار پهلوانی دوری نکرد. در سال ۱۳۶۵ در مسابقات بین آموزشگاه های کشور در مقطع راهنمایی رتبه دوم را کسب کرد. در سال ۱۳۶۶ در مسابقات بین آموزشگاه های استان در مقطع راهنمایی رتبه دوم را کسب کرد. در سال ۱۳۶۷ نیز در منطقه بیست،

رکورد رتبه اول را به دست آورد. بهروز تازه سال سوم راهنمایی را که به اتمام رساند، همراه دیگر بسیجیان، داوطلبانه عازم جبهه شد. او پس از ماه‌ها مبارزه دلیرانه سرانجام دهمین روز از شهریورماه ۱۳۶۷ در منطقه عملیاتی دربندیخان عراقی عملیات والفجر ۱۰ بر اثر بمباران هوایی در حالی که تنها هفده بهار از عمرش سپری شده بود، به شهادت رسید. پیکر پاک او را در گلزار بهشت زهرا به خاک سپردند.

-۸۹-

## (داوود مدّاح)

داوود مدّاح در پانزدهمین روز از خردادماه ۱۳۳۹ در شهرستان سمنان متولد شد. او که سومین فرزند خانواده خانواده بود، در چهارده سالگی به عضویت تیم بسکتبال مدرسه خود درآمد و از آنجا که علاقه خاصی به این رشته ورزشی پیدا کرد، توانست خیلی زود مراحل ترقی را پشت سر بگذارد و در مسابقات جوانان ساری به عنوان کاپیتان عهده دار تیم خود شود. با آغاز زمزمه‌های انقلاب، داوود به ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست. در سال ۱۳۵۸ داوود موفق به اخذ دیپلم در رشته اقتصاد شد. در سال ۱۳۵۹ داوود با شنیدن خبر حمله رژیم عراق به خاک ایران، همراه لشکر ۲۱ حمزه عازم جبهه شد. وی ماه‌ها در کنار گردان ۱۷۱ جنگید تا اینکه سرانجام در بیست و ششم مهرماه ۱۳۶۰ منطقه عملیاتی کرخه نور بر اثر اصابت گلوله به بدنش به سختی مجروح شد. او را جهت مداوا به بیمارستان بردند اما وی که شو دیدار با معبود را در دل داشت، بیش از این طاقت نیاورد و به سوی او پرکشید.

ورزش باستانی:

۱- جعفر پاشایی

۲- ابوالقاسم شرح دهی مقدم

۳- سعید طوقانی

۴- شاپور نعمت الهی

(جعفر پاشایی)

جعفر پاشایی در پانزدهمین روز از اسفندماه ۱۳۴۰ در جوادیه تهران متولد شد. او که دومین فرزند خانواده بود، در دوران ابتدایی همراه با تحصیل به ورزش باستانی روی آورد و وارد گود زورخانه شد. جعفر با به پایان رساندن دوران ابتدایی و ورود به دوره راهنمایی، به کشتی روی آورد. او خیلی زود پیشرفت کرد و جزو چهره‌های مطرح کشتی در تهران شد و در مسابقات کشتی جوانان تهران به

-۹۰-

پیروزی‌های قابل توجهی دست یافت. جعفر تحصیلاتش را تا سال سوم راهنمایی بیشتر دنبال نکرد. او با پیروزی انقلاب اسلامی به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست و پس از مدتی به درجه گروهان یکمی رسید. البته در این مدت ورزش را از یاد نبرد و در مسابقات کشتی ارتش های جمهوری اسلامی ایران شرکت کرد و صاحب پیروزی دیگری شد. با شعله‌ور شدن آتش جنگ، جعفر در لباس تکاوری همراه لشکر ۲۳ نهد به جبهه رفت و پس از شرکت در عملیات های متعدد، عاقبت در شانزدهمین روز از شهریور ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی پاسگاه زید در حالی که مشغول نماز خواندن و راز و نیاز با معبود خویش بود، بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید.

عالم متبرک است از نام شهید\*\*\*گشته است کفن جامه احرام شهید

هنگام عروج ماند خاکسترشان\*\*\*این گونه بود، نشان پیغام شهید

(سپیده کاشانی)

(ابوالقاسم شرح دهی مقدم)

ابوالقاسم شرح دهی مقدم در نهمین روز از دی ماه سال ۱۳۱۴ در غرب تهران متولد شد. او که اولین فرزند خانواده اش بود تحصیلاتش را تا حدود سیکل دنبال کرد. آنگاه به ورزش باستانی روی آورد و مشغول سلامت بخشیدن به جسم و روح خود شد. سپس ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو پسر و ۵ دختر بود. با شروع زمزمه‌های انقلاب، ابوالقاسم نیز به صف مبارزین پیوست و با شرکت در تظاهرات، خواستار براندازی نظام فاسد پهلوی شد. در جشن پیروزی انقلاب، اشک شو از دیده افشاند و همراه اکثریت قریب به اتفاق مردم مسلمان ایران به نظام جمهوری اسلامی رأی داد. ابوالقاسم به شغل قصابی مشغول بود، پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدتی نیز در بخش ورزشی وزارت کار و امور اجتماعی

خدمت می کرد. وی برای دفاع بهت راز انقلاب شکوهمند اسلامی و لبیک گفتن به فرامین امام خمینی (ره) به عضویت بسیج درآمد و فعالیت های فرهنگی - مذهبی خود را آغاز نمود. او که از

-۹۱-

پیشکسوتان ورزش باستانی بود بدلیل کمکهای خیرخواهانه به مردم - بهویژه اقبال محروم جامعه - در نزد مردم و ورزشکاران به «جوانمرد» مشهور بود. با شروع جنگ تحمیلی حاج قاسم با وجود سن زیاد و داشتن داماد و عروس و کودکانی در منزل با عشق و علاقه ای فراوان راهی جبهه شد. در جبهه چنان دلاوریهایی از خود نشان داد که سرانجام با مسئولیت فرماندهی تیپ در خونین شهر حضور یافت و پس از مجاهدات و رشادتهای کم نظیر در سوم خردادماه سال ۱۳۶۱ همزمان با آزادسازی خرمشهر بر اثر اصابت ترکش خمپاره به پهلویش در منطقه عملیاتی ام الرصاص به شهادت رسید. پیکر پاک و مطهرش پس از تشییع باشکوه در گلزار بهشت زهرا به خاک سپرده شد. فرازهایی از وصیت نامه این شهید عزیز را با هم می خوانیم:

«به تمام افراد خانواده ام سفارش تقوا و تماس با قرآن و نماز سروقت و دلسوز بودن برای اسلام را سفارش می کنم که این یکی از آرزوهای من است و پیروی از امام خمینی که همان پیروی از اسلام واقعی می باشد را خواهانم... من از خانواده ام می خواهم که درختم من صبر و استقامت داشته باشند و خدا را شکر کنند که نعمت شهادت را نصیب من فرموده... با جان و مال خود حکومت اسلامی را یاری نمایند...»

(سعید طوقانی)

سعید طوقانی در دوازدهمین روز از فروردین ۱۳۴۸ در خانواده ای ورزشکار در غرب تهران متولد شد. در هفت سالگی پا به مدرسه گذاشت و تحصیل را آغاز کرد. او در همان روزهای اوایل کودکی ورزش باستانی را آغاز کرد. «حاج اکبر طوقانی» پدر سعید که خود یک پیشکسوت و معلم و مرشد ورزش باستانی بود، درس اخلاقی و هنرهای تکنیکی را توأمأ به فرزندانش سعید و محمد آموخت. سعید هفت سال بیشتر نداشت که بازوبند پهلوانی را به بازویش بستند و همه روزنامه ها و مجله ها عکسش را چاپ کردند. او به راستی یک پهلوان بود. میل می گرفت، کباده می کشید و در مدت کمتر از سه دقیقه، سیصد

-۹۲-

دور می چرخید. او در بین ورزشکاران به «پهلوانک» معروف بود. سعید با وجود سن کمی که داشت، الگویی از سجایای اخلاقی یک پهلوان بود که در سیمای خندانش، صفات پهلوانی نمایان بود. با شروع جنگ تحمیلی، محمد به عضویت بسیج درآمد و به جبهه رفت. در جریان عملیات والفجر، محمد مفقود شد. سعید نیز دیگر طاقت نیاورد و به جبهه شتافت. البته نه بهوسیله اعزام. چون سنش کمتر از آن بود که به وی اجازه رفتن بدهند. بنابراین بدون اطلاع خانواده خانه را ترک و بسوی جبهه عزیمت کرد و برای اینکه خانواده اش نگران نشوند یادداشت کوتاهی برای برادرش نوشت: «برادر حمید، من رفته ام منطقه. (جنگی) لطفأ دنبال من نگردید.» و در بیست و نهم آذرماه ۱۳۶۳ خود را به جبهه رساند. او در جبهه نیز ورزش را فراموش نکرد و در اردوگاه لشکر ۲۷ محمد رسول آ... زورخانه ای درست کرد. سعید سرانجام در بیست و دومین روز از اسفندماه ۱۳۶۳ طی عملیات غرورآفرین بدر در منطقه عملیاتی مجنون به شهادت رسید.

چون چشمه با سخاوت خود، رفت و رفت و رفت و رفت \*\*\*خورشید من که ثانیه ای همسفر نداشت

من هستم و کبودی این لحظه های تلخ \*\*\*ای کاشکی تو بودی و بودی ثمر نداشت

(شاهرخ تندرو صالح)

(شاپور نعمت الهی)

شاپور نعمت الهی در اوکین روز از خردادماه ۱۳۳۱ در شهرستان خرم آباد دیده به جهان گشود. او که چهارمین فرزند خانواده بود، دوران کودکی و نوجوانی را با ورزش سپری نمود و همواره در کنار پدرش در مراسم مذهبی و اجتماعی شرکت می نمود. در رنج و کار تحصیلاتش را به پایان برد و پس از اتمام دوران سربازی به استخدام آموزش و پرورش درآمد. سال ها معاون دبیرستان های خرم آباد بود و در کارهای

-۹۳-

مردمی و عام‌المنفعه شرکت فعال داشت. وی که به ورزش باستانی علاقه داشت، توانست با تمرین و ممارست در دو رشته «کیاده» و «سنگ» در استان لرستان صاحب مقام اول شود. با شروع زمزمه‌های انقلاب او نیز به صف مبارزین پیوست و مخالفت علیه رژیم منحوس پهلوی را آغاز کرد. او مدت‌ها به عنوان زندانی سیاسی در زندان‌های رژیم شاه به سربرد و سختی‌ها و شکنجه‌های ساواک را صبورانه تحمل کرد اما از مواضع خود هرگز عقب‌نشست. با پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت بسیج درآمد و فعالیت صادقانه خود را در این نهاد مقدس ادامه داد. مدتی بعد به خاطر شایستگی و لیاقتی که از خود نشان داد او را به سمت سرپرست بسیج مستضعفین استان لرستان منصوب کردند. شاپور با وجود همه گرفتاری‌هایی که داشت، ورزش را از یاد نبرد و آن را با جدیت ادامه داد تا جایی که او را به مسابقات کشوری دعوت کردند. او در رشته «شیرجه» توانست مقام اول کشور را از آن خود کند. او در کنار ورزش باستانی به کشتی نیز می‌پرداخت و در شنا و کوهنوردی نیز زبانزد خاص و عام بود. همیشه با مردم مهربان بود و سعی در حل مشکلات آنان داشت. با شروع جنگ تحمیلی شاپور نیز به خاطر علاقه‌ای که به انقلاب و امام داشت با شور و شوقی برخاسته از ایمان به سوی جبهه‌های نبرد شتافت. او با علاقه‌ای که نسبت به مسایل نظامی داشت به عنوان مدرس اسلحه و اسلحه‌شناس در جبهه مشغول آموزش به دیگر رزمندگان شد. او در چندین عملیات به عنوان فرمانده، رزمندگان را راهنمایی کرد. شاپور نعمت‌اللهی سرانجام در دوازدهمین روز از مهرماه ۱۳۵۹ بر اثر اصابت ترکش خمپاره در جبهه شوش به درجه رفیع شهادت رسید. وی را در گلزار شهدای شهرستان خرم‌آباد به خاک سپردند.

تو را در کوچه امید دیدم\*\*\*تو را روشن تر از خورشید دیدم  
به روی دست‌های مردم شهر(۱)\*\*\*تو را رخشنده و جاوید دیدم  
(حمیده مازندرانی)

- در متن اصلی گفته شده است: به روی دست‌های مردم ده...-

-۹۴-

تنیس:

- ۱- ابراهیم امیراحمدی
  - ۲- محمود جمالیان
  - ۳- پیمان موسوی ایلاقی
- (ابراهیم امیراحمدی)

ابراهیم امیراحمدی در شانزدهمین روز از تیرماه ۱۳۴۴ در شهرستان «مرند» به دنیا آمد. او که دومین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را تا سطح دیپلم در رشته اقتصاد ادامه داد. سپس به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست. او که به ورزش تنیس علاقه مند بود، به این رشته پرداخت و در مدت کوتاهی توانست جزو تنیسورهای ورزیده استان شود و در مسابقات کشوری شرکت کند. ابراهیم که از مدتی قبل به ورزشهای رزمی علاقه مند شده بود، با تمرینات مداوم صاحب کمر بند قهوه‌ای در رشته کاراته شد. با شروع جنگ تحمیلی ابراهیم نیز به لشکر ۱۶۴ ارومیه پیوست و عازم جبهه‌های نبرد شد. او که مدت‌ها در جبهه به سمت مربی آموزشی اشتغال داشت، سرانجام در سیزدهم تیرماه ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی پیرانشهر بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. پیکر پاک او را در «وادی رحمت» واقع در شهرستان مرند به خاک سپردند.

خاموشی تو را  
ستاره‌ها بر تارک آسمان اعلام کردند  
سکوت تو،  
یک دنیا فریاد است  
فریادی به گوش ما.  
(لیلازمانی)

-۹۵-

(محمود جمالیان)

محمود جمالیان پانزدهم اسفند ۱۳۶۴ در شهر زیبا و تاریخی اصفهان به دنیا آمد. تحصیلاتش را با مدرک دیپلم به پایان رساند. از آنجا که به ورزش تنیس روی میز علاقه مند بود، وارد این رشته شد و با تمرین های پیایی توانست توانمندی خود را بر همگان ثابت کند و به عضویت تیم منتخب استان درآید. در مسابقات قهرمانی کشور نیز به دلیل مهارت و شایستگی هایی که از خود نشان داد، توانست دعوت نامه تیم ملی تنیس روی میز جوانان ایران را دریافت کند. محمود دعوت تیم ملی را مشتاقانه پذیرفت و به دیگر ملی پوشان پیوست. با شروع جنگ تحمیلی همراه گردان ۷۰۷ آبادان عازم جبهه شد و با سمت فرماندهی گروهان مشغول جهاد با کفار شد تا اینکه سرانجام در بیست و پنجم مرداد ۱۳۶۷ در سه راهی اهواز - آبادان بر اثر تصادف به شهادت رسید. او را در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپردند.

وه که چکید از نم چشم فلك\*\*قطره خون تو به بال ملك  
تا ابد این ذكر، ملك را بس است\*\*يك كف خون تو فلك را بس است  
(احمد عزیزی)

(پیمان موسوی ایلاقی)

پیمان موسوی ایلاقی در ششمین روز از بهمن ۱۳۴۷ در شهرستان «مسجدسلیمان» به دنیا آمد. او که اولین فرزند خانواده بود، تحصیلات اولیه خود را با مدرک دیپلم به پایان رساند و تلاش برای رفتن به دانشگاه و ادامه تحصیلات عالی را آغاز کرد. وی که به ورزش تنیس علاقه مند بود، توانست با تمرین های مداوم به مقام قهرمانی تنیس جوانان استان خوزستان دست یابد. البته در کنار ورزش از تحصیل نیز غافل نماند و موفق شد به دانشگاه برود و به جمع دیگر دانشجویان بپیوندد. پیمان موسوی ایلاقی در بیست و چهارم دی ماه ۱۳۶۵ هنگامی که تنها هیجده بهار از زندگیش می گذشت، در حمله هوایی عراق همراه

-۹۶-

تعدادی دیگر از مردم مظلوم و بی گناه در مسجدسلیمان به شهادت رسید. وی را در زادگاهش به خاک سپردند.

یاد شهید در همه جا، جاری است\*\*در کوچه باغ یاد شهیدان  
پرمی کشد فرشته ایثار\*\*در کوچه باغ شهیدان  
عطر نسیم سرخ شهادت\*\*چون چشمه های دهکده جوشان است  
جوش و خروش زمزمه اش\*\*یادآور پیام شهیدان است  
(سمیه شاهمرادی)

ژیمناستیک:

۱- مجید آذری نجف آبادی

(مجید آذری نجف آبادی)

در یکی از روزهای زیبای پاییزی یعنی پنجمین روز از آبان ۱۳۴۷ در خانواده ای «آذری» پسری متولد شد که نامش را «مجید» نهادند. مجید مانند هر کودک دیگری در سن هفت سالگی پا به دبستان گذاشت و تحصیل علم را آغاز کرد. مجید همزمان با شروع تحصیل به ورزش روی آورد و از آن میان ژیمناستیک را برگزید و با علاقه و پشتکار آن را ادامه داد تا جایی که در سال ۱۳۵۵ به عضویت تیم ملی نوجوانان ژیمناستیک کشور درآمد. مجید در رقابت های کشوری توانست عنوان قهرمانی را از آن خود کند. او سه سال متوالی عنوان قهرمانی کشور را از آن خود ساخت. او از ورزشکاران خوش اخلا و خوش برخورد بود و اکثراً در سالن شهید شیروودی تمرین می کرد. در سال ۱۳۵۹ مجید به عضویت بسیج درآمد و راهی جبهه های نبرد شد تا در صحنه های جنگ نیز يك قهرمان باشد. او سرانجام در بیست و هشتمین روز از آذرماه ۱۳۶۲ در منطقه عملیاتی مریوان در حالی که تنها پانزده بهار از زندگیش می گذشت به درجه رفیع شهادت رسید. پیکر پاک وی را در گلزار شهدای نجف آباد به خاک سپردند.

-۹۷-

قسمتی از وصیت نامه شهید مجید آذری

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام به امام زمان، این دوازدهمین اختر آسمان ولایت و امامت و نایب برحقش امام خمینی و با سلام حضور خانواده محترم. از آنجا که نوشتن وصیت نامه وظیفه هر مسلمانی است من هم با نوشتن این

وصیت نامه پیامم را به ملت ایران می‌رسانم هرچند که من لیاقت این را که برای این ملت پیامی بفرستم، ندارم. در ابتدا از ملت ایران به خصوص خانواده خود می‌خواهم که پیرو این رهبر بزرگ باشند و از خداوند طول عمر این رهبر عزیز را تا انقلاب مهدی (عج) بخواهند زیرا همین رهبر بود که ما را از خواب غفلت بیدار نمود و راه جهاد با ستمگران را به ما آموخت و از آن مهم تر راه جهاد با نفس و جهاد اکبر را آموخت که حالا این جوانان به شو شهادت و پیروزی اسلام به جبهه ها روی می‌آورند. توصیه دیگر من آن است که مساجد را خالی نگذارند و همان طور که امام فرموده «مساجد سنگر است و باید این سنگرها را پر کرد.» به خصوص این توصیه را به برادرهای کوچکم می‌کنم که بیشتر به مساجد رفته و فعالیت خودشان را بیشتر کنند تا در آینده بتوانند بهتر به اسلام خدمت کنند. از پدر و مادر خود خواستارم که صبر و استقامت پیشه کنند و از خداوند بخواهند که راه حرم امام حسین (ع) باز شده تا خانواده شهدا بتوانند به زیارت حرم ایابعداً... رفته و پیام شهیدانشان را به این امام مظلوم برسانند. هرچند که امام حسین (ع) خودش بر بالین شهدا حاضر می‌شود و آنها را تنها نمی‌گذارد. آخرین توصیه من این است که اگر قرار است در شهادت من بگریند، این گریه از روی خوشحالی باشد نه از روی ناراحتی زیرا من آنقدر ارزش ندارم که در شهادتم - که اگر خدا قبول کند - کسی بگیرد زیرا من امانتی بودم در دست شما و خداوند با خواست خود مرا از این دنیایی که هیچ ارزشی ندارد، می‌برد، دیگر عرضی ندارم.

(مجید آذری)

دو و میدانی:

-۹۸-

۱- محمود حسینی باب اناری

۲- حسنی هاشمی نسب

(محمود حسینی باب اناری)

محمود حسینی با اناری در سال ۱۳۲۶ در شهر پرآوازه شیراز دیده به جهان گشود. او که اولین فرزند خانواده بود، پس از به پایان بردن تحصیلات اولیه، موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته ادبیات شد. آن گاه به ارتش پیوست و به درجه استوار یکمی ارتقاء یافت. او که از همان اوایل کودکی به ورزش دو و میدانی علاقه مند بود، توانست در شیراز به مقام قهرمانی دو و میدانی دست پیدا کند. پس از این پیروزی، مسؤلیت ورزشگاه تیپ ۵۵ هوآبرد را به او سپردند. در اسفندماه ۱۳۵۶ محمود به دریافت گواهی نامه داوری درجه سه نایل شد و توانست به جمع داوران بپیوندد. در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی محمود نیز به جبهه رفت و سرانجام در هیجدهم مهرماه ۵۹ در منطقه عملیاتی سردشت بر اثر اصابت گلوله به سر توسط نیروهای ضدانقلاب به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در گلزار شهدای شیراز به خاک سپردند.

شهیدان جلوه گاه آفتابند\*\*\*شهیدان چهره های بی نقابند

در این دریای خون و دود و آتش\*\*\*شهیدان موج های انقلابند

(ضیاءالدین خالقی)

(حسن علی هاشمی نسب)

حسن علی هاشمی نسب در پانزدهمین روز از شهریور ۱۳۴۶ در شهرستان فسا واقع در استان فارس متولد شد. او که چهارمین فرزند خانواده بود، پس از گذراندن دوران ابتدایی و راهنمایی، پا به دبیرستان گذاشت و برای ادامه تحصیل رشته الکترونیک را برگزید. سپس به رشته دو و میدانی روی آورد و در مسابقات قهرمانی دوی ۱۵۰۰ متر که در سال ۱۳۶۰ در استان فارس برگزار شد، توانست عنوان قهرمانی

-۹۹-

استان را به خود اختصاص دهد. آن گاه در مسابقات دوی ۵۰۰۰ متر که در همان سال در استان فارس برگزار شد، شرکت کرد و این بار نیز رقبای خود را پشت سر گذاشت و با شایستگی تمام عنوان قهرمانی استان فارس را از آن خود کرد. البته حسن در این مدت از تحصیل نیز غافل نماند و روزبه روز بر دانش خود می‌افزود. او که از هنگام پیروزی انقلاب به عضویت بسیج درآمده بودند، تحصیلاتش را در سال سوم متوسطه نیمه کاره رها کرد و در لیبیک به فرمان حضرت امام همراه لشکر ۲۳ المهدی (عج) عازم جبهه های نبرد شد. وی پس از ماه ها جنگ با دشمن بعضی سرانجام در نوزدهمین روز از بهار ۱۳۶۶ در شلمچه طی عملیات کربلای ۸ در حالی که تنها بیست بهار از زندگیش می‌گذشت، به درجه رفیع



شهادت نایل آمد.

شروع اتفاقی عشق از لبخند سرخت بود\*\*\*که با هفتاد دلتنگی، نوشتی کنج صحرایی  
تو را در ابتدای ماجرای سرخ آوردند\*\*\*چنین در لابه لای اشکشان مرغان دریایی  
تو را - آری - فقط مثل نماز صبح باید خواند\*\*\*دو رکعت کنج تنهایی، دو رکعت سرخ و رویایی  
(علیرضا شعبانی)

هندبال:

۱- علی اکبر قدس

۲- حشمت آ... کریمیان

۳- محمدعلی محمدی

(علی اکبر قدس)

علی اکبر قدس در بیست و سوم اسفند ۱۳۴۵ در شهرستان سمنان متولد شد. او که پنجمین فرزند خانواده بود، پس از به پایان بردن دوره ابتدایی و راهنمایی وارد هنرستان «شهید عباس پور» سمنان شد و در رشته اتومکانیک مشغول تحصیل شد. سپس به ورزش هندبال روی آورد و پس از مدتی توانست به

-۱۰۰-

عضویت تیم منتخب هندبال استان سمنان درآید و به جمع بازیکنان استان بپیوندد. علی اکبر که در رشته اتومکانیک تحصیل می کرد، پس از اخذ دیپلم در اسفندماه ۱۳۶۴ راهی خدمت مقدس سربازی شد و پس از یک سال خدمت در عقیدتی - سیاسی ستاد مشترک در بیست و دوم اسفند ۱۳۶۵ به جبهه های جنگ اعزام شد. علی اکبر پس از سه ماه جنگ با دشمن متجاوز از ناحیه شکم و سینه مورد اصابت ترکش قرار گرفت و به شدت مجروح شد. او را فوراً به بیمارستان بردند و تحت عمل جراحی قرار گرفت اما مداوا موثر واقع نشد و پزشکان مجبور شدند دوباره او را عمل کنند اما این بار هم عمل فایده ای نداشت و پزشکان تصمیم گرفتند برای بار سوم علی اکبر را تحت عمل جراحی قرار دهند تا شاید او را به جامعه ورزش سمنان بازگردانند اما علی اکبر که با معبودش وعده دیدار داشت، بیش از این تاب و تحمل نیاورد و در شانزدهمین روز از خرداد ۱۳۶۶ مشتاقانه به سوی معبودش پرکشید. او را در گلزار شهدای امام زاده یحیی به خاک سپردند.

ما نماز شامگاهان را به دریا خوانده ایم\*\*\*دل به دریا مست سودای خطر گردیده ایم

سر به دارانیم از هر دار منبر ساختیم\*\*\*از برای بخت دژخیمان تبر گردیده ایم

(منوچهر جراح زاده)

(حشمت الله کریمیان)

حشمت آ... کریمیان در بیست و پنجمین روز از اردیبهشت ۱۳۴۴ در شهرستان شوشتر به دنیا آمد. تحصیلات خود را در رشته علوم تجربی با مدرک دیپلم به پایان برد. سپس به ورزش هندبال روی آورد و تصمیم به ادامه آن گرفت. حشمت آ... به لطف استعداد فراوان و احترام به مربیان و همبازیان خیلی زود در ورزش هندبال شوشتر صاحب مکانی خاص شد و به دنبال درخشش در رقابت های آموزشگاه های شهرش به عضویت تیم جوانان خوزستان درآمد و در مسابقات قهرمانی ایران حضور پیدا کرد. در بهمن سال ۱۳۶۳ همراه لشکر ۲۸ کردستان عازم جبهه شد و چهارده ماه دلیرانه در کنار گردان ۳۱ توپخانه علیه

-۱۰۱-

دشمن یعنی جنگید تا اینکه سرانجام در چهاردهمین روز از بهار ۱۳۶۵ بر اثر اصابت ترکش در منطقه مریوان به درجه رفیع شهادت رسید.

باز پلک کوچه بالا می رود\*\*\*چشمه ای از کوچه ما می رود

گفتمش آخر کجا؟ خندید و گفت:\*\*\*«می روم آنجا که دریا می رود.»(۱)

(سلمان هراتی)

(محمدعلی محمدی)

محمدعلی محمدی در شهرستان ساری متولد شد. او که دوازدهمین فرزند خانواده بود پس از گذراندن سال دوم راهنمایی، تحصیل را رها کرد و برای کمک به خانواده اش به کار مشغول شد. او که به رشته ورزشی هندبال علاقه مند بود، در ضمن کار کردن، ورزش را هم از یاد نبرد و آن را با جدیت ادامه

می داد. با شروع جنگ تحمیلی محمد که به میهن اسلامی و رهبرش عشق می‌ورزید، دیگر تاب نیاورد و به جبهه های جنگ شتافت. او ماه ها غیورانه جنگید تا اینکه در دوم شهریور ماه ۱۳۶۱ توسط دموکرات ها در سفز دستگیر شد و تاکنون نحوه شهادت و محل دفن وی معلوم نگردیده است.

تو را آلاله ها تکریم کردند\*\*\*خط سرخ تو را ترسیم کردند  
زمین و آسمان هم روز آخر\*\*\*تو را ما بین خود تقسیم کردند  
(امیرعلی مصد)

شنا:

- ۱- علی برخورداری
- ۲- علی اصغر تاجیکی
- ۳- سیدضیا حسین زاده نودهی

- اشاره ای است به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا لِلَّهِ رَاجِعُونَ».

-۱۰۲-

- ۴- عباس شیردم
- ۵- محسن فتاحی ثانی سبزواری
- ۶- علی اصغر قیصر
- ۷- حسن نوفلاح  
(علی برخورداری)

علی برخورداری در ششمین روز از شهریور ۱۳۴۳ در خانواده ای مذهبی در کرج دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را تا سال سوم راهنمایی دنبال کرد. سپس به ورزش روی آورد و شنا را به عنوان رشته ورزشی اصلی خود برگزید. علی پس از مدت کوتاهی توانست شنا را تمام و کمال بیاموزد و نجات غریق بشود. مدتی بعد نیز او را به سمت مربی گری برگزیدند تا مشغول آموزش شنا به نوجوانان بشود. چندی بعد در مسابقات قهرمانی شنای کارگران، علی صاحب مقام نخست شد. آنگاه در مسابقات کشوری شرکت کرد و در شنای ۱۰۰ متر قورباغه مقام دوم را کسب کرد. در شنای ۱۰۰ متر کرال سینه نیز به مقام دوم نایل آمد. علی که از همان اوایل انقلاب با پیوستن به صف ارتش بیست میلیونی، نقش ارزنده ای را در بسیج ایفا کرده بود به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و همیشه یکی از افتخاراتش این بود که جزو پاسداران حضرت امام در جماران است. در سال ۱۳۶۱ علی در شنای ۵۰ متری پروانه مقام سوم را کسب کرد. در مسابقات کشوری نیز صاحب مدال طلا و دیپلم افتخار گردید. علی هنگامی که تصمیم داشت ازدواج کند نزد امام رفت و از او خواست تا خطبه عقد را برایشان بخواند. امام نیز پذیرفت و علی و همسرش را به عقد هم درآورد. در همان سال علی بار دیگر در مسابقات کشوری شرکت کرد و صاحب مدال طلا شد. پس از آن به تیپ سیدالشهدا پیوست و همراه یگان ۱۲ رهسپار جبهه های نبرد شد. علی در جبهه نیز جزو گروه ویژه بود و در عملیات ها عضو غواصان و باتلانوردان بود و در مناطق عملیاتی علاوه بر آموزش نظامی و آموزش آبی، شنا هم به رزمندگان می آموخت. او هفت ماه در کنار دیگر

-۱۰۳-

رزمندگان جنگید و سرانجام در بیست و یکمین روز از بهمن ۱۳۶۴ در منطقه عملیاتی ام الرصاص در سن بیست و یک سالگی به شهادت رسید.

خبر چه زخم عمیقی داشت  
شبی که فاجعه را گفتند  
ستارگان همه در سوگ عشق پژمردند  
و در نهایت شب  
فرشتگان خدا  
سیاه پوشیدند  
و آفتاب زمین را به آسمان بردند  
(محمد رضا عبدالملکیان)

## (علی اصغر تاجیکی)

علی اصغر تاجیکی در پانزدهم خرداد ۱۳۲۹ در شهرری متولد شد. او پس از گذراندن دوران ابتدایی و راهنمایی پایه دبیرستان گذاشت و از همان زمان فعالیت های ورزشی خود را در رشته شنا آغاز کرد و با مهارت و شایستگی که داشت خیلی زود صاحب پیروزی های قابل توجهی شد. علی اصغر پس از به پایان بردن دوره دبیرستان و اخذ مدرک دیپلم برای ادامه تحصیل در رشته مکانیک اعزام کشور آمریکا شد. او چهار سال بعد، پس از اتمام تحصیلات با مدرک مهندسی مکانیک به ایران بازگشت و در شرکت سفالیران با سمت مدیرعامل شروع به کار کرد. البته او در تمام این مدت از ورزش نیز غافل نبود. علی اصغر در مسابقات شنای نوجوانان استان تهران شرکت کرد و در همین مسابقات بود که توجه همگان را به خود معطوف ساخت تا جایی که از وی دعوت شد به تیم ملی شنای ایران بپیوندد. علی اصغر مشتاقانه این دعوت را پذیرفت و پیراهن تیم ملی را بر تن کرد. او در شناهای ۴×۱۰۰ و ۴×۵۰

-۱۰۴-

متر مختلف انفرادی رکورددار ایران شد. چند بار نیز برای رقابت با شناگران خارجی به کشورهای ترکیه، رومانی و شوروی سفر کرد. علی اصغر یکی از معدود شناگرانی بود که بیش از ده سال متوالی پیراهن تیم ملی را بر تن داشت. با شروع جنگ تحمیلی، علی اصغر به عضویت بسیج درآمد و اعزام جبهه شد. او پس از ماه ها تلاش شبانه روزی برای بیرون راندن دشمن متجاوز از خاک ایران اسلامی، سرانجام در بیست و نهم آذرماه ۱۳۶۰ همزمان با روز اربعین حسینی در منطقه عملیاتی تنگه کورک بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید.

## (سیدضیاء حسین زاده نودهی)

سیدضیاء حسین زاده نودهی در سال ۱۳۴۶ در خانواده ای مؤمن و مذهبی در جزیره دکنتر بهشتی شهرستان بندرانزلی دیده به جهان گشود. وی که از همان کودکی با آب و قایق و دریا آشنا شده بود، به رشته ورزشی قایقرانی علاقه مند شد. ضیاء چهارده ساله بود که به فکر افتاد این رشته را به شکل جدی تری دنبال کند. اندام متناسب، استعداد فراوان و علاقه او را یاری دادند تا پله های پیشرفت و ترقی را یکی پس از دیگری طی کند. ضیاء ابتدا در رقابت های قایقرانی قهرمانی نوجوانان کشور شرکت کرد و با غلبه بر همه حریفان، مقام اول را از آن خود ساخت. چندین سال بعد برای شرکت در مسابقات قهرمانی بزرگسالان کشور اقدام نمود و در آنجا نیز صاحب مقام اول شد. در سال ۱۳۶۵ برای شرکت در مسابقات قایقرانی قهرمانی آسیا به کشور ژاپن سفر کرد و موفق شد عنوان پنجم را از آن کشور ایران کند. یک سال بعد برای شرکت در رقابت های قایقرانی قهرمانی آسیا اعزام چین شد و توانست به مقام ششم دست پیدا کند. او پس از بازگشت به ایران، اعزام جبهه شد و پس از ماه ها مبارزه ی دلیرانه، سرانجام در جزیره لاوان در منطقه خلیج فارس به درجه رفیع شهادت رسید.

دید ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد\*\*\*چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد  
آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت\*\*\*وه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد!

-۱۰۵-

## (حافظ)

## (عباس شیردم)

آبادان زیر فشار گلوله های توپ و تانک و صفیر خمپاره ها و غرش هواپیماهای متجاوز دشمن، همچنان مقاوم و سربلند ایستاده بود. هر کس - از اهالی آن دیار شگفت انگیز - هرچه در توان داشت برای دفاع از شهرش، از خانه و ناموسش در طبق اخلاص می گذاشت و روبه دشمن متجاوز می تاخت. «جهانگیر شیردم» نیز یکی از این دلاوران بود. شهادت جهانگیر که مردم آبادان و محل زندگی شهی درآ به بیداری دعوت کرد، بیش از همه بر برادرش «عباس» تأثیر گذاشت. عباس که قهرمان شنا و تیراندازی و مرد افتخار آفرین عرصه ورزش بود، پس از شهادت برادرش، عمیقاً دچار تحول روحی شد. او در تمام لحظه ها ندای حسین زمان را می شنید که می گفت:

- هل من ناصر ینصرونی؟! -

و این گونه بود که عباس هم لباس رزم بر تن کرد و اسلحه بر زمین مانده برادر شهیدش را بر دوش نهاد و به یاری دوستان رزمنده و مجاهدش شتافت تا لبیک گوی ندای خمینی کبیر در دفاع از میهن اسلامی اش باشد. عباس که در جبهه های متفاوت از جمله شکست حصر آبادان حضور داشت، سرانجام در عملیات

پیروزمندانه و الفجر هشت به شهادت رسید و به برادر شهیدش «جهانگیر شیردم» پیوست.  
عزری بنه ای دل، که تو درویشی و او را\*\*\*در مملکت حسن بسر تا جوری بود

(حافظ)

(محسن فتاحی ثانی سبزواری)

محسن فتاحی ثانی سبزواری در یازدهمین روز از بهار ۱۳۴۷ در شهرستان سبزواری متولد شد. تحصیلاتش را تا سال دوم متوسطه دنبال کرد. سپس به ورزش شنا روی آورد و در مسابقات قهرمانی شنا صاحب عنوان قهرمانی شد. وی پس از مدت کوتاهی به عنوان مربی نجات غریق مشغول آموزش

-۱۰۶-

علاقه مندان به این رشته شد. چندی پس از آن محسن به «تنیس روی میز» روی آورد و با علاقه و پشتکار این رشته را دنبال کرد و در مدت کوتاهی جزو مطرح ترین چهره های استان و کشور شد. او در مسابقات شنا رشته ۲۰۰ متر قورباغه در سال ۶۶ مقام اول را در استان به دست آورد. سپس در رشته ۱۰۰ متر کرال پشت سال ۶۶ رتبه سوم را در استان کسب کرد و در همان سال موفق به دریافت گواهینامه نجات غریق درجه ۲ شد. آنگاه در سومین جشنواره فرهنگی - ورزشی بسیج شرکت کرد و مدال و حکم قهرمانی را دریافت نمود. محسن سپس همراه لشکر ۵ نصر عازم جبهه شد. او چندین ماه در کنار گردان ولی آ... جنگید و در عملیات های والفجر ۸، کربلای ۱ و کربلای ۵ شرکت داشت و با اینکه در هر سه عملیات به شدت مجروح شد، دست از مبارزه نکشید و دوباره به جبهه بازگشت تا اینکه سرانجام در بیست و هشتمین روز از اسفندماه ۱۳۶۶ در منطقه عملیاتی مجنون ترکشی به سرش اصابت کرد و به شهادت رسید.

(علی اصغر قیصر)

علی اصغر قیصر در سیزدهمین روز از اسفندماه ۱۳۴۰ در شهر پرآوازه شیراز متولد شد. تحصیلاتش را با مدرک دیپلم به پایان رساند. آنگاه به رشته ورزشی «واترپلو» روی آورد و با علاقه و استعدادی که داشت، خیلی زود توانست مراحل پیشرفت را پشت سر بگذارد و به عضویت تیم واترپلو استان خوزستان درآید. علی اصغر پس از پیروزی انقلاب اسلامی به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران پیوست و در آنجا مشغول به خدمت شد. در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی علی اصغر همراه لشکر ۲۱ حمزه عازم جبهه شد. او چندین ماه دلیرانه در کنار گردان ۱۳۱ تهران جنگید و عاقبت در هیجدهمین روز از آبان ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی عین خوش به درجه رفیع شهادت رسید.

ما وضوی عشق می گیریم از خون جگر\*\*\*بر نماز پاکبازیهها، مهیا می شویم  
ذره ایم و جلوه ها داریم از خورشید عشق\*\*\*قطره ایم امروز و فردا همچو دریا می شویم

-۱۰۷-

(مرضیه رضوی)

(حسن نوفلاح)

«حسن نوفلاح» در چهارمین روز از اسفندماه ۱۳۴۰ در خانواده ای مذهبی از طبقه متوسط در شهر تهران متولد شد. او که چهارمین فرزند خانواده بود، دوران کودکی خود را مانند بقیه هم سن و سالانش به تحصیل و ورزش گذراند. حسن برای تحقق بخشیدن به سفارش رسول اکرم(ص) که: «بهترین سرگرمی برای مؤمن شنا کردن است.» به ورزش شنا روی آورد. او از سال ۱۳۵۷ به استخرها کشیده شد و با سرعت مراحل پیشرفت را طی کرد تا آنجا که چندی بعد به عضویت تیم ملی درآمد و با شایستگی هایی که از خود نشان داد، به سمت کاپیتانی تیم ملی واترپلو جوانان انتخاب شد. البته حسن در تمام طول این مدت از درس خواندن نیز غافل نشد و موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته اقتصاد گردید. در سال ۱۳۶۱ حسن نیز جزو کسانی بود که با پیراهن تیم ملی برای شرکت در بازی های آسیایی ۱۹۸۲ دهلی انتخاب گردید. او پس از بازگشت از دهلی، به عضویت بسیج درآمد و عازم جبهه شد. حسن پس از چند ماه مبارزه غیورانه برای بیرون راندن دشمن از خاک سرزمین مقدس خویش، سرانجام در بیست و چهارم بهمن ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی فکه طی عملیات پیروزمندانه و الفجر به شهادت رسید.

قسمتی از وصیت نامه شهید حسن نوفلاح

بارالها، بارها تیریک گفتم و در این مکان مقدس، در اینجایی که از هر نقطه ای به تو نزدیکترم قدم نهادم ولی گویا خالصانه نبود که نپذیرفتی. بارالها! سوگند به نام با جلالیت که این بار خالصانه روبه سوی تو

آوردم. بپذیر مرا یا... و من ای خدا، بنده ضعیف درمانده توام که مرا امر فرمودی برای انجام حوائج و رفع مشکلات به درگاهت دعا کنم. من هم امرت را اطاعت کردم و در حضورت به خاک دلت و عبودیت افتادم. ای امت مسلمان به درگاه احدیت دست دعا بلند کرده و از خدا بخواهید که از عمر ما گم کرده و به لحظه لحظه های عمر رهبر عزیزمان امام خمینی بیفزاید. از خدا بخواهید که زیان را از دین ما رفع

-۱۰۸-

گرداند و بر دنیای ما مقرر کند که زیان دنیا از بین رفتنی است و چندان مهم نیست زیرا زیان آخرت طولانی و باقی است و از خدا بخواهید که ضرر اخروی به شما وارد نیاید و هرچند به دنیا ضرر و زیان فاحشی رسد، باز هم به شکرگزاری خدا مشغول باشید. از او طلب کنید که با رحمت خود رفتار کند نه با عدل خود. بدانید که هیچ دری جز درگاه رحمت خدا بر روی خلق باز نیست. و ای شما منافقین کوردل که دل امیرمؤمنان علی(ع) را شکستید و یاران امام خمینی را از ما گرفتید. شما از این بار سفر چیزی جز خفت و خواری با خود حمل نمی کنید و بدانید که دل رنج کشیده مادران شهید داده و خواهران برادر از دست داده همیشه بر شما لعنت و نفرین خواهند فرستاد و ای سالار شهیدان حسین بن علی(ع) خیلی دوست داشتم که به زیارت قبر شش گوشه ات بیایم و خاک کربلا را مرهم دردهایم کنم ولی پروردگار مرا پیش خود خواند. امیدوارم که زیارت دیدن خودت در آن دنیا نصیبم گردد. مهدی جان چقدر دعا می کردم که آن روی ماهت را ببینم و امیدوارم که آخرین لحاظت عمرم آن رویت که نمی شود آن را به چیزی تشبیه کرد را ببینم. آقا جان شفیع و واسطه باش میان ما و خدا، با خانواده و دوستان و آشنایان اتحاد و همبستگی خود را هرچه بیشتر کنید و به آیه «واعتصموا بحبل آ... جمیعاً ولا تفرقوا» عمل کرده و بدانید که تنها راه سعادت است. در جبهه ها هرچه بیشتر با حالت روحانی و عرفانی و معنوی شرکت کنید و هدف شهید شدن را کنار گذاشته و به نیت کشتن و درهم کوبیدن دشمن به پیش روید که در این میان اگر شهادت سراغتان آمد، الحمدلله و اگر هم زنده و پیروز گشتید باز الحمدلله.

در خاتمه از پدر و مادر عزیز اگر امر حق اولاد و والدین کوتاهی کردم مرا ببخشید و از احسان و نیکویی که شما در حقم نموده اید، تشکر کرده و از خدا می خواهم که در مقابل زحمات و تربیت من به شما جزای خیر و صبر عطا بفرماید. حسن نوفلاح

وزنه برداری:

۱- اسماعیل اعلمی

-۱۰۹-

۲- علی اصغر بریزی

۳- جهانگیر دانش

۴- حسن شیرعلی نژاد

۵- حشمت آ... قلی پور

(اسماعیل اعلمی)

اسماعیل اعلمی در چهارمین روز از دیماه ۱۳۳۹ در شهرستان اردبیل دیده به جهان گشود. او که اولین فرزند خانواده بود، پس از گذراندن دوره ابتدایی و راهنمایی وارد دبیرستان شد و رشته ریاضی فیزیک را برای ادامه تحصیل برگزید. او که از قدرت بدنی بالایی برخوردار بود، به وزنه برداری روی آورد و در سال ۱۳۵۵ در مسابقه وزنه برداری شرکت کرد و مقام دوم را کسب کرد. در سال ۱۳۵۶ نیز در مسابقات وزنه برداری شرکت نمود و در استان آذربایجان شرقی در وزن ۷۵ کیلوگرم مقام سوم را کسب کرد. در سال ۱۳۵۷ اسماعیل که هنوز در دبیرستان «صفوی» مشغول به تحصیل بود، در بیست و چهارمین دوره بازی های ورزشی دانش آموزان کشور که از تاریخ دهم تا بیست و نهم تیرماه در تهران برگزار می شد شرکت کرد و در رشته نیمه سنگین با رکورد ۲۴۷/۵ کیلو رتبه اول را احراز نمود و مدال درجه یک گرفت. با پیروزی انقلاب اسلامی، اسماعیل به عضویت بسیج درآمد و فعالیت های خود را در مساجد آغاز کرد. او در همان سال موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته ریاضی فیزیک گردید آن گاه به شغل آهنگری روی آورد و در کنار آن گاه و گذاری جوشکاری نیز می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ اسماعیل بار دیگر در رقابت های وزنه برداری استان شرکت کرد و در دسته نود کیلو با رکورد ۲۹۵ کیلو مقام سوم را به دست آورد. در سال ۱۳۶۰ در رقابت های وزنه برداری جوانان کشور در دسته ۱۰۰ کیلو با رکورد ۱۷۰ کیلو در دو ضرب مقام اول را احراز کرد. پس از آن در همان سال با رکورد

۲۸۰ کیلو مقام اول را به دست آورد و مدال درجه يك گرفت. پس از این پیروزی بود که او را به تیم ملی

-۱۱۰-

وزنه برداری جوانان دعوت کردند. اسماعیل همراه تیم ملی برای شرکت در مسابقات «شمشیر آبی» رهسپار آلمان شرقی شد. اسماعیل در پیکارهای «می سن» آلمان خوش درخشید تا جایی که کارشناسان وزنه برداری که در طول مسابقات او را دیده بودند، از قدرت زیاد وی در شگفت ماندند. اسماعیل با شایستگی تمام توانست عنوان ششم را در این مسابقات از آن خود سازد و باعث سرافرازی ایران اسلامی شود. اسماعیل پس از بازگشت از آلمان لباس مقدس سربازی بر تن کرد و عازم جبهه های نبرد شد. او دو سال به عنوان آرپی.جی زن در خط مقدم جبهه جنگید. پس از به پایان بردن دوران سربازی به اردبیل بازگشت اما او که میدانی پرکشش تر و پرجاذبه تر از میداین ورزشی را دیده بود، دیگر نتوانست طاقت بیاورد و دوباره به جبهه بازگشت و مشغول مبارزه با دشمن شد. اسماعیل اعلمی سرانجام در بیستمین روز از آبان ۱۳۶۲ در عملیات والفجر چهار در منطقه پنجوین به شهادت رسید. او را در قبرستان بهشت فاطمه در شهرستان اردبیل به خاک سپردند.

بیا ای دل از این جا پر بگیریم\*\*ره کاشانه دیگر بگیریم  
بیا گم گشته دیرین خود را\*\*سراغ از لاله پرپر بگیریم

(قیصر امین پور)

(علی اصغر بریزی)

علی اصغر بریزی در اولین روز از مردادماه ۱۳۳۴ در غرب تهران متولد شد. او که اوکین فرزند خانواده بود تحصیلاتش را در رشته ریاضی فیزیک با مدرک دیپلم به پایان برد. سپس به همدان رفت و در آنجا ساکن شد. آنگاه به ورزش وزنه برداری روی آورد و پس از مدتی جزو وزنه برداران مطرح استان همدان شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، علی اصغر احساس کرد که وزنه دیگری را باید از زمین بردارد. وزنه مسؤولیت پذیری در انقلاب اسلامی را، وزنه دفاع از دستاوردهای ارزشمند نهضت عظیم حضرت امام خمینی. به همین دلیل بود که وی خیلی زود به جمع سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در آن نهاد

-۱۱۱-

مقدس مشغول به خدمت شد. او از همان نخستین لحظات ورودش به سپاه پاسداران با تهاجم روزافزون نیروهای ضدانقلاب مواجه شد. گرچه از این نظر همواره تحت فشار حملات ضدانقلابیون بود، اما همیشه با حفظ متانت و هوشیاری آنها را از صحنه متواری می ساخت. در اندک مدتی علی اصغر بریزی به یکی از نیروهای مطرح در منطقه تبدیل گشت. این شهرت خود از عواملی بود که ضدانقلابی به طور جدی در صدد نابودی وی برآمد. علی اصغر سرانجام در بیست و سوم شهریور ۱۳۵۹ در حالی که هنوز بیش از بیست و پنج بهار از عمرش نمی گذشت، طی يك درگیری سخت با ضدانقلابیون شربت شهادت نوشید و سبک و بی ذره ای از وزنه گناه به سوی دوست پرواز کرد.

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست\*\*به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

(جهانگیر دانش)

جهانگیر دانش در خردادماه ۱۳۴۰ در شهرستان اندیمشك دیده به جهان گشود. او که دومین فرزند خانواده بود، تحصیلات خود را تا سال سوم متوسطه بیشتر دنبال نکرد. سپس به ورزش وزنه برداری روی آورد و به دلیل قدرت بدنی فراوانی که داشت، خیلی زود موفق شد به عضویت تیم وزنه برداری مسجدسلیمان و خوزستان درآید. وی که در شهرستان حمیدیه به شغل کشاورزی اشتغال داشت، در اولین ماه از پاییز ۱۳۵۹ در حین آموزش در حمله هوایی عراق به شهادت رسید. پیکر پاک وی را در مسجد سلیمان به خاک سپردند.

با رسم شهاب شعله زن می سوزد\*\*بالتر از اندیشه من می سوزد  
اندام شهید را کفن لازم نیست\*\*چون بر تن خورشید، کفن می سوزد

(جواد محقق نیشابوری)

(حسن شیرعلی نژاد)

حسن شیرعلی نژاد بیستمین روز روز از اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ در شهر مقاوم آبادان متولد شد. او که

-۱۱۲-

چهارمین فرزند خانواده بود، تحصیلاتش را در رشته ریاضی فیزیک با مدرک دیپلم به پایان برد. نوزده سال داشت که به عنوان کارگر در شرکت نفت آبادان مشغول کار شد. در همان زمان در رشته وزنه برداری در باشگاه کارگران زیرنظر «محمد امیری» به تمرین پرداخت. وی در مسابقات وزنه برداری آموزشگاه های کشور در سال ۱۳۵۳ اصفهان به مقام قهرمانی دست یافت. حسن با پشتکار که یکی از خصایص خوبش بود، توانست خود را تا حد زیادی بالا بکشد و جزو کارمندان عالی رتبه شرکت نفت آبادان بشود. البته ورزش را هم فراموش نکرد و آن را با جدیت دنبال می کرد تا اینکه در پیکارهای قهرمانی کارگران کشور نیز روی سکوی قهرمانی ایستاد. سپس ازدواج کرد و صاحب فرزندی شد. در سال ۱۳۴۵ در مسابقات های انتخابی تیم ملی وزنه برداری جوانان کشورمان که برای اوکین بار صورت می گرفت به عضویت تیم ملی درآمد. حسن شیرعلی نژاد در تیم ملی وزنه برداری جوانان ایران ۱۹۷۵ میلادی در دسته ۶۷/۵ کیلوگرم عضویت داشت و همراه این تیم در اولین دوره مسابقات قهرمانی جوانان جهان، بندر ماریسی - فرانسه در دسته سبک وزن حضور داشت. او ضمن آنکه یک وزنه بردار قهرمان بود، از لحاظ اخلاق و رفتار و کردار نیز در میان قهرمانان وزنه برداری یک نمونه بود. به خاطر اخلاق خوبش در بین همه آشنایان و همکاران از محبوبیتی ویژه برخوردار بود. حسن شیرعلی نژاد که عضو عالی رتبه انجمن اسلامی پتروشیمی ایران و ژاپن منطقه ماهشهر و کارمند عالی رتبه شرکت نفت بود، در سال ۱۳۶۳ هنگامی که برای شرکت در جلسه سمیناری به آبادان رفته بود، مورد اصابت ترکش قرار گرفت. او را سریعاً به تهران منتقل کردند و در بیمارستان «ساسان» بستری کردند. در طی ده روزی که در تهران بود، با استقبال مسوولین فدراسیون، وزنه برداران و قهرمانان برجسته ایران و آسیا و به خصوص همشهریانش قرار گرفت. وقتی درمان او در تهران به نتیجه نرسید، او را به اتریش منتقل کردند به این امید که بتوانند او را دوباره به جمع قهرمانان ملی بازگردانند اما متأسفانه معالجه مؤثر واقع نشد و او سرانجام در شانزدهمین روز از بهمن ماه ۱۳۶۳ به دیدار معبود شتافت. پیکر پاک او را در گلزار شهدای ماهشهر به

-۱۱۳-

خاک سپردند.

(حشمت آ... قلی پور)

حشمت آ... قلی پور در سال ۱۳۴۴ در شهرستان الیگودرز در خانواده ای مستضعف و مذهبی دیده به جهان گشود. او که اولین فرزند خانواده بود پس از به پایان بردن دوره ابتدایی و راهنمایی به خاطر علاقه فراوانی که به ورزش داشت به صورتی که کاملاً جدی و مستمر به وزنه برداری روی آورد. با شروع زمزمه های انقلاب، او نیز به خاطر شرکت در تظاهرات مردم بر علیه رژیم منحوس شاهنشاهی تحصیلات خود را تا دوم متوسطه بیشتر ادامه نداد و مبارزه با ظلم و ستم و فساد را بر این امر مهم (تحصیل) ترجیح داد. پس از پیروزی انقلاب در پایگاه مقاومت شهری مشغول به فعالیت شد و از این طریق با ضدانقلابیون کوردل درگیر می شد، به طوری که از طرف منافقین بارها مورد تهدید قرار گرفت. حشمت آ... که از مدتی قبل به وزنه برداری روی آورده بود، در رقابت های استانی در وزن ۹۰ کیلوگرم صاحب مقام اول شد. او در رقابت های وزنه برداری نوجوانان سه دوره قهرمان کشور شد. با این همه هرگز به چنین عناوینی دل نبست به همین دلیل بود که با شروع جنگ تحمیلی به عضویت سپاه پاسداران درآمد و از همان اوایل جنگ راهی جبهه های نبرد حق علیه باطل شد و در عملیات دربندیخان عراق مجروح گردید اما باز هم دست از مبارزه نکشید و این بار فرماندهی گردان محبین را به وی سپردند. حشمت آ... قلی پور پس از پنج سال جهاد خالصانه سرانجام در سی ام اردیبهشت ماه ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی حاج عمران مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به خیل ستارگان آسمان شهادت پیوست اما پیکر پاکش هنوز در سلیمانیه عراق مانند پیشوایش امام حسین (ع) غریبانه آرمیده است. او در وصیت نامه خود چنین نگاشته است:

پدر و مادر عزیزم می دانم که هیچ وقت فرزند خوب و لایقی برای شما نبوده ام و اکنون زمان آن فرارسیده که با اهدای خون خود در رکاب حسین زمان، خمینی بت شکن شما را نزد امام حسین (ع) و

-۱۱۴-

زینب (س) روسفید گردانم. در شهادتم سیاه نپوشید و عزاداری نکنید زیرا دشمن از این عمل شما

خوشحال خواهد شد. در تشییع جنازه ام عکسی از رهبر کبیر انقلاب بر تابوتم بچسبائید تا همه بدانند که این شهید، پیرو ولایت فقیه بوده است.

بوکس:

۱- عنایت آ... رئیس نافچی

۲- بهزاد قاندى

۳- شاپور محمدی قایقچی

(عنایت الله رئیس نافچی)

عنایت آ... رئیس نافچی در پنجمین روز از اسفندماه ۱۳۲۸ در شهر آبادان متولد شد. او که اولین فرزند خانواده بود، از همان کودکی، کنجکاوانه به مسائل اطرافش می نگریست و از نظر هوش و استعداد و نیز اخلا و رفتار با بقیه همسن و سالانش تفاوت فاحشی داشت. تازه وارد دبیرستان شده بود که به ورزش مشت زنی روی آورد. پس از گرفتن دیپلم به خدمت سربازی اعزام شد و در یکی از دهات خاص دورافتاده به نام باخران (کرمانشاهان) مشغول پرورش بچه های روستا شد و برای ساختن خویش در آن موقعیت زمانی خاص از همه چیز چشم پوشید و خود را به سختی ها عادت می داد تا بتواند عملا در راه خدا گام بردارد. عنایت آ... پس از اتمام خدمت سربازی وارد دانشکده علوم تربیت بدنی شد. در سال ۱۳۵۲ اولین اعتصابات و تظاهرات دانشجویی در دانشکده به راه افتاد. گارد دانشکده و دیگر عوامل مزدور شاه به دانشجویان هجوم برده و عنایت آ... و یارانش با دست خالی به مقابله با گاردیها پرداختند. هرچه گاردیها سرکوبی بیشتری را بر دانشجویان اعمال می کردند، دانشجویان مقاومتر می شدند. تا اینکه بالاخره آنها در مقابل نیروی ایمن دانشجویان، صحنه را ترك کرده و «تیمسار حجت» رئیس دانشکده نیز استعفا داد. عنایت آ... به دنبال مبارزاتش در سال ۱۳۵۴ بهوسیله ساواک دستگیر شد و به کمیته مرکزی

-۱۱۵-

برده شد و پس از شکنجه های فراوان به یکی از سلول های انفرادی زندان اوین برده شد اما او از اعتبار خاصی بین دانشجویان برخوردار بود. به همین دلیل دوستانش در دانشکده دست به اعتصاب زدند. هرچه آنها بیشتر تظاهرات می کردند فشار شکنجه ها بر عنایت آ... بیشتر می شد اما با تداوم اعتصاب دانشجویان ساواک مجبور شد عنایت آ... رئیس را آزاد کند و عنایت که در طول این مدت با روحانیون مبارزی آشنا شده بود، این بار مصمم تر از قبل به صحنه مبارزه بازگشت. در شانزدهم آذرماه سال ۱۳۵۶ یعنی در روز دانشجو به هنگام مسابقات بین المللی جام آریامهر عده ای از دانشجویان به اتفا عنایت آ... در برابر چشمان بهت زده همگان در حضور ورزشکاران آمریکایی و همه تیم های شرکت کننده خارجی، پرچم آمریکا را زیر پا لگدکوب کردند و شعار درود بر خمینی را سردادند. ساواک پس از سه روز موفق به دستگیری عنایت آ... شد و او را به همراه چند تن دیگر از دانشجویان در زندان قصر محبوس کرد. سرانجام هنگامی که تظاهرات مردم به خصوص در قم شدت یافت، عنایت به همراه دیگر دانشجویان از زندان آزاد شد و بالاخره پس از هفت سال موفق به اخذ مدرک لیسانس تربیت بدنی گردید و در آموزش و پرورش آبادان استخدام شد. بعد از واقعه خونی هفده شهریور در تحصن معلمین در آموزش و پرورش آبادان در برابر چشمان افراد مسلح رژیم به سخنرانی پرداخت و در تحصن های بعدی در مدرسه «مهرگان» و در محل دادگستری شرکت کرد و طی سخنرانی هایی از انقلاب اسلامی و رهبری حضرت امام خمینی سخن گفتم ساواکی ها به خانه او هجوم بردند تا دستگیرش کنند و عنایت به تهران بازگشت و در تمام صحنه های مبارزاتی سال ۵۷ در تهران فعالانه شرکت کرد. در روز بیست و یکم و بیست و دوم بهمن نیز مسلح شده و به همراه مردم پادگان ها و رادیو و تلویزیون و دیگر نقاط حساس را از چنگ مزدوران شاه بیرون آورد و در دستگیری ساواکیها و عوامل رژیم نقش مؤثری را ایفا کرد. پس از پیروزی انقلاب برای حفظ دستاوردهای انقلاب تا مدتی در تهران ماند و هنگامی که امام خمینی(ره) از تهران به قم عزیمت نمود، عنایت نیز به آبادان بازگشت و فیلم ها و عکس هایی را که در جریان انقلاب اسلامی در

-۱۱۶-

تهران تهیه کرده بود، در بیمارستان و مدارس و دیگر اماکن عمومی به معرض نمایش گذاشت. البته او در تمام این مدت ورزش را نیز فراموش نکرد و در سطح استان مقام اول و در مسابقات کشوری به مقام سوم دست یافت. او داور رسمی والیبال و فوتبال نیز بود. بچه های هنرستان «ابوذر غفاری» و دانشسرای



راهنمایی محل تدریسش را به دهات های آبادان برد تا برای مردم مستضعف خانه بسازند. با صدور فرمان امام برای پاکسازی ادارات دولتی، مسؤولیت پاکسازی ادارات و سازمان های تربیت بدنی استان خوزستان به او واگذار شد و عنایت برای رسیدگی به این طرح ها به تهران رفته بود که جنگ تحمیلی شروع شد. عنایت سراسیمه در روز دوم مهرماه به آبادان بازگشت و سرپرستی مسجد علی بن ابیطالب را برعهده گرفت. عنایت ... سرانجام در شانزدهمین روز از آذرماه ۱۳۵۹ هنگامی که به همراه چند تن از افرادش برای شناسایی مواضع دشمن به میدان تیر رفته بودند، بهوسیله تیر کالیبر ۷ که به سرش اصابت کرد در ماهشهر به درجه رفیع شهادت رسید.

گلوآه لبیک به لبها حک بود\*\*\*از وسعت گامها زمین در شک بود  
ای کاش در آن صبح ظفر می دیدی\*\*\*خورشید به مشت عاشقان کوچک بود  
(علیرضا قزوه)  
(بهزاد قاندى)

بهزاد قاندى از ورزشکاران بنام ایران در رشته مشت زنى بود و سال ها در مسابقات قهرمانى آسیایى بر حریفان غلبه کرده و توانست مقام های چشمگیری در رشته مشت زنى برای ایران به دست بیاورد و صاحب مدال های فراوانی بشود. با شروع جنگ تحمیلی بهزاد به جبهه رفت و با شرکت خود در جنگ، میدان دیگری را برای وارد آوردن ضربه به دشمنان در خارج از محیط ورزشی انتخاب کرد. او با فعالیت و تلاش شبانه روزی که در سپاه اهواز از خود نشان داد، توجه بسیاری را در این نهاد به خود جلب کرد به طوری که در میان دیگران از احترام خاصی برخوردار بود. بهزاد قاندى در تیپ بیت المقدس سپاه

-۱۱۷-

پاسداران انقلاب اسلامی اهواز برای جنگیدن با دشمن کافر فعالیت داشت. بهزاد با انتخاب مأموریت های خطرناک از قبیل شناسایی مواضع دشمن باعث وارد آمدن ضربات سهمگین به مزدوران عراقی می شد. در یکی از این مأموریت ها در هشتم فروردین ماه ۱۳۶۱ هنگامی که برا شناسایی خطوط دفاعی دشمن به یکی از جبهه های جنوب غربی اهواز نفوذ کرده بود، توسط نیروهای عراقی شناسایی شد و طی درگیری شدیدی که بهوجود آمد، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. بهزاد قاندى هنگام شهادت تنها بیست و سه سال داشت. مادر شهید قاندى به هنگام شنیدن خبر شهادت فرزندش در حالی که لبخند شادی بر لب داشت، گفت:

- به جز بهزاد که در راه خدا و اسلام شهید شد، چهار فرزند دیگر هم دارم که حاضریم آنها هم در همین راه به شهادت برسند و این برای من و مادران امثال من جای بسی افتخار و شادی دارد و از این بابت که فرزندم در راه حق شهید شده است، بسیار خوشحالم.

(شاپور محمدی قایقچی)

شاپور محمدی قایقچی در ششمین روز از شهریور ۱۳۳۶ در شهر بندرانزلی دیده به جهان گشود. او که اولین فرزند خانواده بود، تحصیلات خود را تا سال سوم متوسطه در رشته علوم طبیعی ادامه داد. سپس به ورزش روی آورد و از آنجا که به رشته مشت زنى علاقه مند بود، تصمیم گرفت این رشته ورزشی را دنبال کند. در همان زمان بود که توانست به عضویت کادر رسمی ارتش درآید و با درجه استوار یکمی در نیروی دریایی مشغول به کار شود. سپس ازدواج کرد و صاحب يك دختر شد. شاپور محمدی قایقچی ضمن کار همچنان تمرینات ورزشی اش را ادامه می داد و در مسابقات مختلف شرکت می کرد تا اینکه توانست مقام سوم مشت زنى ارتش های جهان را به خود اختصاص دهد. با شروع جنگ تحمیلی او نیز با شو مبارزه و جهاد در راه خدا به جبهه های جنوب شتافت. در جبهه مسؤولیت رادار ناو را به او سپردند تا از آسمان کشورش در مقابل تجاوز بعثیان حمایت کند. او سرانجام در دهمین روز از مهرماه ۱۳۶۱ بر

-۱۱۸-

اثر اصابت موشک آمریکایی به ناو در خلیج فارس به فیض عظیم شهادت نایل آمد.  
پرسند گر آن سرو سرافراز کجاست\*\*\*هم در دل ما نشسته هم دور از ماست  
ای دوست بگو بگو به آن منتظران\*\*\*امروز گلی میان جمع شهداست  
(سپیده کاشانی)  
هاکی:

## ۱- اسماعیل خادم همدانی

## ۲- نوراً... کاظمیان

اسماعیل خادم همدانی در بیستم آذرماه ۱۳۳۱ در شهرستان همدان متولد شد. وی پس از به پایان بردن دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان وارد دانشگاه شد تا تحصیلات خود را در سطح بالاتری ادامه دهد. او که فوتبال را از دوران مدرسه آغاز کرده بود و جزو فوتبالیست های باسابقه شهر همدان بود، ناگهان تغییر عقیده داد و تصمیم گرفت به رشته ورزشی هاکی روی بیاورد. البته در طول مدت یادگیری این ورزش از تحصیل نیز غافل نماند و موفق به اخذ لیسانس بانکداری از سازمان آموزش عالی شد. اسماعیل سپس در دانشگاه بوعلی سینا مشغول به کار شد. اسماعیل به خاطر علاقه و استعدادی که در فراگیری «هاکی» از خود نشان داد، خیلی زود توانست به عضویت تیم ملی ایران درآید. سپس ازدواج کرد و پس از مدتی صاحب یک دختر شد. اسماعیل که در طی مدت عضویت در تیم ملی شایستگی های بسیاری از خود نشان داده بود، پس از چندی به ریاست شورای هاکی استان همدان برگزیده شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ارتش پیوست و با شروع زمزمه های جنگ در مهرماه ۱۳۵۹ به جبهه رفت. وی پس از یک ماه مبارزه با دشمنان متجاوز بعضی در اولین روز از آبان ماه ۱۳۵۹ در منطقه عملیاتی کرخه به شهادت رسید. او در وصیت نامه خود چنین نگاشته بود: «همیشه به یاد خدا باشید و در هر کاری او را به یاری بطلبید. قناعت پیشه کنید تا موفق باشید.»

-۱۱۹-

ما وضوی عشق می گیریم از خون جگر \*\*\*بر نماز پاکبازها، مهیا می شویم  
 ذره ایم و جلوه ها داریم از خورشید عشق \*\*\*قطره ایم امروز و فردا همچو دریا می شویم  
 (مرضیه رضوی)  
 (نورالله کاظمیان)

نوراً... کاظمیان در اولین روز از مردادماه ۱۳۳۱ در شهرستان مشهد مرکز استان پهناور خراسان دیده به جهان گشود. در هفت سالگی پا به مدرسه گذاشت و به تحصیل علم همت گماشت. نوراً... کاظمیان در دوران دانش آموزی خود فعالیت های چشمگیری در زمینه های ورزشی و امور مذهبی داشت و با وجود سن کمی که داشت، از نظر اخلاقی نمونه بود. او در تیم های منتخب آموزشگاه ها در رشته والیبال، هندبال، فوتبال و دو و میدانی حضوری فعال داشت. اما از آنجایی که در رشته هاکی استعداد فراوانی داشت، آن را به عنوان رشته ورزشی اصلی برگزید و ادامه داد تا اینکه در سال ۱۳۴۹ به عضویت تیم منتخب خراسان درآمد و به دلیل شایستگی که از خود نشان داد، کاپیتانی تیم را به او سپردند. او پس از شرکت در اولین دوره مسابقات قهرمانی کشور در سال ۱۳۵۳ به عضویت تیم ملی درآمد و در مسابقات قهرمانی بازی های آسیایی شرکت کرد. با شکل گرفتن انقلاب با توجه به ابتکار عمل و نظمی که در کارهایش داشت به سازماندهی کمیته که نهادی برخاسته از متن توده های مردمی بود، پرداخت. نوراً... کاظمیان در هر کاری پیشقدم بود و حتی در بنیانگذاری سپاه پاسداران در مشهد مقدس نقش مؤثری داشت. او یکی از بازوان پرتوان سپاه بود. وی که در رشته بازرگانی تحصیل کرده و موفق به اخذ مدرک دیپلم گردیده بود، در نظام آموزش و پرورش مشغول به خدمت شد و از آنجا که در اکثر رشته های ورزشی تبحر داشت به عنوان مربی ورزش استخدام شد. سپس ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو دختر بود. نوراً... کاظمیان پس از تصدی سمت های مختلف از جمله معاونت تربیت معلم و مسوولیت تربیت بدنی آموزشگاه های ناحیه ۳ مشهد با حفظ سمت، معاونت ستاد پشتیبانی جنگ را در آموزش و پرورش

-۱۲۰-

خراسان عهده دار شدند. او هنگامی که لباس مقدس پاسداری را بر تن می کرد، در حفظ حرمت آن بسیار مقید بود و رفتن به هرجایی را با این لباس شایسته نمی دانست و ارزشی معادل لباس روحانیت برای آن قائل بود. نوراً... کاظمیان همراه دیگر بسیجیان داوطلبانه عازم جبهه شد و با سمت فرماندهی گردان مشغول مبارزه با دشمن شد. او در عملیات پیروزمندانه کربلای پنج مسوول پشتیبانی رزمی محور مقداد بود و با وجود مجروح شدن تا واپسین لحظات حیات در کنار یارانش بود و عملیات را رهبری می کرد. نوراً... کاظمیان سرانجام در بیست و سوم دی ماه ۱۳۶۵ در سن سی و چهار سالگی بر اثر اصابت ترکش در شلمچه به فیض شهادت نائل آمد.  
 فرازهایی از وصیت نامه شهید نوراً... کاظمیان

\* خدا را شکر می‌کنم بر آنچه داد و آنچه گرفت. ما همه امانت خدائیم در زمین.  
\* معبودا، دل به لطف و کرمیت بسته‌ام. بر ما رحم کن و ما را لحظه‌ای به خود وامگذار.  
\* منت خدای را که رهبری همچون امام خمینی بر ما ارزانی داشت و عمرش به درازای آفتاب و قطره قطره خونم بقای عمر باعزتت باد.

اسکوواش:

۱- عوض شرافتی  
(عوض شرافتی)

عوض شرافتی در سومین روز از آغاز بهار ۱۳۳۹ در یکی از شهرستانهای زیبای استان فارس متولد شد. تحصیلاتش را در رشته علوم انسانی با مدرک دیپلم به پایان برد. سپس به ورزش روی آورد. وی مدتی به آموختن تنیس مشغول بود و پس از مهارت یافتن در این رشته ورزشی به سمت مربی گری نایل شد و به آموزش علاقه مندان پرداخت. پس از آن رشته ورزشی اسکوواش را برگزید و مشغول یادگیری آن شد. عوض شرافتی که با علاقه به این ورزش روی آورده بود، خیلی زود توانست آن را بخوبی فراگیرد.

-۱۲۱-

و سپس در مسابقات شرکت کند. او پس از شرکت در رقابت های آموزشگاهی و استانی به رقابت های کشوری وارد شد و با غلبه بر همه مدعیان، عنوان قهرمانی را از آن خود ساخت. با شروع جنگ تحمیلی عوض شرافتی نیز لباس مقدس سربازی را بر تن کرد و همراه لشکر ۷۷ پیروز خراسان عازم جبهه شد. او پس از ماه ها مبارزه در کنار گردان ۱۰۴ عاقبت در پنجمین روز از بهار ۱۳۶۳ در منطقه عملیاتی پاسگاه زید در کشور عراق بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر پاکش را در بهشت زهرا به خاک سپردند.

مردان خدا زخویش دل برکنند \*\*\* چون گل، سر خود به پای یار افکنند  
ای سوختگان عشق در سنگر خون \*\*\* لبیک به لب به دوست می پیوندند

(سپیده کاشانی)

سوارکاری:

۱- مهدی کرمی

(مهدی کرمی)

در یکی از روزهای سرد زمستانی یعنی در بیستم بهمن ۱۳۴۸ در قریه اوین شهرستان شمیران، پسری متولد شد که نامش را «مهدی» گذاشتند. او چهارمین فرزند خانواده «کرمی» بود. مهدی نه سال بیشتر نداشت که انقلاب به پیروزی رسید. او که در خانواده ای مذهبی تربیت یافته بود، عضو بسیج مسجد جامع اوین شد و در آنجا فعالیت های فرهنگی - مذهبی خود را آغاز کرد. مهدی کرمی در سال ۱۳۶۳ به دلیل علاقه وافری که به ورزش سوارکاری داشت، به عضویت باشگاهی «شکی» درآمد. در هفتم تیرماه ۱۳۶۴ در رده «دی» به مقام دوم مسابقات نوجوانان دست یافت. او همچنین در مسابقه های سوارکاری نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران در گروه جوانان در رده «دی» به مقام قهرمانی رسید. مهدی خیلی زود توانایی هایش را به همه ثابت کرد. چنانکه در هفده سالگی او را به عنوان کمک مربی استخدام کردند و در سال ۱۳۶۶ به عنوان مربی در باشگاه «شکی» مشغول آموزش به علاقه مندان

-۱۲۲-

این رشته ورزشی شد. در فروردین سال ۱۳۶۷ مهدی نیز همراه هزاران پاسدار دیگر به ندای حضرت امام خمینی لبیک گفت و همراه لشکر ۲۷ محمد رسول آ... به جبهه های نبرد شتافت. او سه ماه دلیرانه در کنار گردان سهیل جنگید تا اینکه سرانجام در پنجم مردادماه ۱۳۶۷ در سن نوزده سالگی تیری به قلبش اصابت کرد و او را در پاسگاه زید واقع در کشور عراق به شهادت رساند.

ما زخون خویشن سرخیم چون آلاله ها \*\*\* گرچه پریر، باز هم بشکفته تر گردیده ایم  
همیشه سوگند عشقیم و به آتش دل زدیم \*\*\* مشعلیم و عاشقانه شعلهور گردیده ایم

(منوچهر جراح زاده)

!؟

(مصطفی حیدرنیامعاف)

مصطفی حیدرنیامعاف فرزند رحمت الله در تاریخ ۱۳۲۴/۱۲/۸ در شهرستان انزلی چشم به جهان

گشود. وی که از نیروهای فعال در پیروزی انقلاب اسلامی بود، پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی مسؤولیت های مختلفی بهویژه در زمینه ورزشی داشته است از آنجمله «مشاور عالی» و همچنین «معاون اداری - مالی» سازمان تربیت بدنی بوده است.

مصطفی حیدر نیامعاف مدنی نیز معاون شهردار تهران بوده و از این طریق خدمات ارزنده ای نیز انجام داده است.

مصطفی حیدر نیامعاف سرانجام با دل کندن از همسر و ۲ فرزند دلبندهش در اول فروردین ماه سال ۱۳۶۳ در منطقه عملیاتی طلائیه به لقاء... پیوست. پیکر پاک و مطهر این شهید معظم در قطعه ۲۴ بهشت زهرا دفن گردیده است. یاد و نامش گرامی باد.

(مرتضی شیخ الاسلامی)

مرتضی شیخ الاسلامی فرزند آقاجلال در بیست و نهم فروردین ماه سال یکهزار و سیصد و بیست و

-۱۲۳-

هشت هجری شمسی در میان خانواده ای متدین و متعهد در شهر تهران به دنیا آمد. وی پس از اتمام تحصیلات تا مقطع متوسطه همچون بسیاری دیگری از شیفتگان اسلام و انقلاب اسلامی راهی جبهه شد و پس از جانیازی ها و رشادتهای فراوان، سرانجام در منطقه عملیاتی طلائیه روز اول فروردین سال ۱۳۶۳ شربت شهادت نوشید.

شهید مرتضی شیخ الاسلامی که خود یکی از علاقه مندان جدی ورزش بود در پُست «مشاور امور طرح و برنامه سازمان تربیت بدنی» به ورزشکاران خدمات شایسته ای انجام داد. از این شهید بزرگوار ۲ پسر و ۲ دختر به عنوان یادگاری ارزنده باقی مانده است. پیکر پاک و مطهر این شهید در قطعه ۲۴ گلزار بهشت زهرا دفن شده است. یاد و راهش گرامی باد.